

۴۱ و ۴۰

# تپیدوا

فروردین - اردیبهشت ۱۳۷۶  
فرهنگی، هنری، پژوهشی  
سال پنجم - ۶۸ صفحه - ۲۰۰ تومان  
ISSN: 1023 - 8735

■ فخر گمشده ■ گیلان، استان توسعه‌نیافته ■ فرهنگ گیلک غنای سرشاری دارد (بای صحبت استاد معتمد روشن،

مصباح و پژوهشگر برجسته معاصر)

بخش گیلکی ■ در زمینه شعر، قصه و...



■ نوروز دیلمی و جشن تیر ماه سیزده

■ علی‌العرش بودن گیلانیان

■ دریابویی در کاسپی

■ گیلکان و دیلمیان در ازان

■ طاعون سال ۱۸۷۷ گیلان

■ نخستین سرمایه‌گذاری صنعتی در ایران

■ دو پناهنده از کمیته مجازات در نهضت جنگل

■ آلفرد نوبل و رشت

■ جنبش دهقانی سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵

■ و...

ویژه پژوهش‌های تاریخی



۴۰ و ۴۱

# تپیدوا

شماره استاندارد بین‌المللی ۸۷۳۵ - ۱۰۲۳  
ماهنامه فرهنگی، هنری و پژوهشی  
(گیلان‌شناسی)  
صاحب امتیاز و مدیر مسئول  
محمد تقی پورا احمد جکتاجی

نشانی پستی  
(برای ارسال نامه و مرسولات)

رشت: صندوق پستی ۲۱۷۴ - ۲۱۶۳۵  
نشانی دفتر

(برای مراجعات مستقیم)  
رشت: حاجی آباد (خیابان انقلاب)  
ساختمان گهر، داخل پاساژ، طبقه دوم

تلفن ۲۰۹۸۹

GILAVÁ

ISSN: 1023 - 8735

A Gilaki - Persian Language  
Journal Related to the Field of  
Culture, Art and Researches  
ON GUILAN (North of Iran)

Director and Editor:

M. P. JAKTAJI

P. O. BOX 41635 4174

RASHT, IRAN

Tel: 0131 20989

حروفچینی: هنرواندیشه، ۴۹۳۹۲

لیتوگرافی: آریا

چاپ: توکل، صومعه‌سرا ۲۸۱۰



عکس روی جلد: گاو کوهان دار مارلیک

عکس پشت جلد:

تجارخانه برادران اوهانیان (رشت - اواخر قرن ۱۹ میلادی)

توضیح در صفحه ۳۳



گیله‌وا در حکم و اصلاح و تلخیص مطالب  
آزاد است.

چاپ هر مطلب به معنای تأیید آن نیست.  
استفاده فرهنگی از مطالب به شرط ذکر مأخذ آزاد  
و استفاده انتقاصی از آن منوط به اجازه کتبی است

## یادداشتی درباره این شماره

شماره حاضر که پیش روی شما خواننده عزیز است قاعدتاً باید تابستان سال گذشته انتشار می‌یافت اما به دلیل مشکلاتی که سر راه گیله‌وا قرار دارد، انتشار آن به طول انجامید. بیشتر مطالب این شماره از مدتها پیش در اختیار گیله‌وا قرار گرفته و مخصوصاً برای ویژه تاریخ در نظر گرفته شده بود. چند مطلب آن که اخیراً به دفتر مجله رسید، قرار بود به تدریج در شماره‌های عادی گیله‌وا منعکس شود اما در عمل بهتر دیده شد آنها نیز بخاطر ویژگی موضوع تاریخ در همین شماره انعکاس یابند. در این جا لازم است از مساعی دوست فاضل و دانشمند همولایتی آقای رضازاده لنگرودی یاد کنم که عنایت خاصی به این ویژه‌نامه نشان داده و در تهیه برخی مطالب آن بی‌شائبه همکاری فرموده‌اند. جای امیدواری است که انتشار ویژه‌نامه تاریخ بخاطر ضرورت امر و اهمیت از نظر موضوع و نوع فعالیت گیله‌وا به صورت مستمر ادامه یابد و با رسیدن و جمع‌آوری تعداد معتابیهی مقاله در زمینه تاریخ گیلان و مازندران حداقل سالی یک بار منتشر شود.

## آن چه در این شماره می‌خوانید:

### مطالب فارسی:

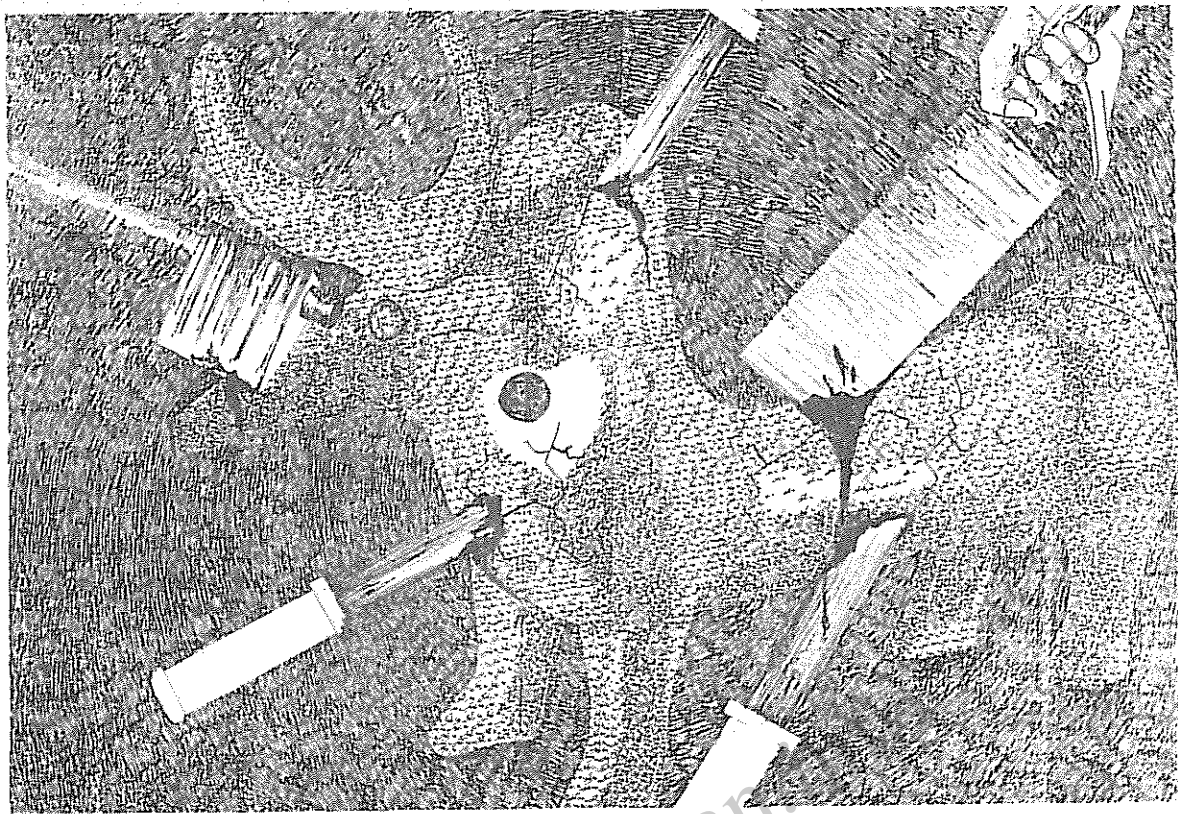
- فخر گمشده (سرمقاله) / گیله‌وا
- خبرهای فرهنگی، هنری و ...
- فرهنگ گیلک غنای سرشاری دارد (پای صحبت استاد محمد روشن، مصحح و پژوهشگر برجسته معاصر)
- تازه کتاب
- بحث آزاد گیلان استان آخر (این شماره: گیلان استان توسعه نیافته) / اسید حسن معصومی اشکوری
- پاسخ اداره کل آموزش و پرورش گیلان در رد گزارش فاجعه افت تحصیلی
- مرگ می‌خواهی برو گیلان / ابوالفتح رازقی

### مطالب گیلکی:

- بهار به (دو غزل به زبان گیلکی) / محمد بشرا
- گیلان جان / دکتر سید مجتبی روحانی
- هشاعر و اساتذ / محمد دعایی - علی صبوری
- شعرهای گیلکی / احمد ارض پیمان - اصغر زکرلامی - اردشیر پرهیزکار - منوچهر جراح زاده - رضا صفایی
- سندی - محمد فارسی - پیمان نوری
- یاد او روزان / علی اکبر مرادیان
- تاسیانی ار. ش. (گیله‌وایی)

### مقالات ویژه تاریخ:

- علی‌العرش یونان گیلانیان / عبدالرحمان عمادی
- یادداشتی کوتاه درباره آغاز نوروز دیلمی و جشن تبرگان (تیر ماه سیزده) / نصرالله هومند
- کوزه سوباتان / علی عبدلی
- جستنیان / ترجمه‌ی شهنواز رازپوش
- تصویر قهرمان اشکوری شاهنامه فردوسی در افواه عامه / موسی مسعود
- گیلکان و دیلمیان در ایران / دکتر عبدالکریم گلشنی
- دربابویی در کاسی / افشین پرتو
- نامداران مازندران (اسکندر رستم‌داری و ابراهیم مرعشی) / حسین صمدی
- گوشه‌ای از رخدادهای تاریخ گیلان در عصر صفوی / رحیم چراغی
- گیلان عصر قاجار به روایت تصویر / هوتس
- طاعون سال ۱۸۷۷ و اقتصاد گیلان / احمد سیف، ترجمه افسانه منفرد
- گزارش سفر مظفرالدین شاه به رشت و انزلی در روزنامه حبل‌المتین / فرامرز طالبی
- دو پناهنده از «کمیته مجازات» در نهضت جنگل / محمود پاینده لنگرودی
- نگاهی به آغاز و انجام نخستین سرمایه‌گذاری صنعتی در ایران / قربان فاخته جوینه
- نکاتی از جنبش دهقانی سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ در شرق گیلان و ماهیت و نقش «حزب جنگل چالوس» در سرکوب آن / محمد قلی صدر اشکوری
- شاهکار! صدراشراف / محمد هدی
- آلفرد نوبل ورشت / روبرت واهانیان
- گاوچرا در چرا یک چشم دارند / ابراهیم رهبر



## فخر گمشده

بر آن می‌تازند، بیگانه و غیر... و حتی خودی!  
 ■ ما گیلانی‌ها از خود چه می‌دانیم؟ از گذشته و تاریخ خود چقدر  
 خبیر داریم؟ دانستن آن چه سودی برای ما خواهد داشت و ندانستن  
 آن چه خسروانی؟ عدم آگاهی از گذشته و تاریخ یعنی عدم اطلاع از  
 ریشه و اصل و نهایتاً بی‌هویتی. بی‌هویتی ام‌الامراض جامعه است.  
 نیهیلیسم سیاسی و فرهنگی و اقتصادی در پی دارد که کمترین  
 عارضه‌اش خود باختگی، بی‌تفاوتی، تسلیم و غیرگرایی است. آیا  
 سرفرت ما ریشه در این عارضه ندارد؟

یک چیزی - بی‌گمان - میان ما گم شده است، یک چیزی مثل  
 «فخر»! و تا پیدا نشود ما پاک باخته‌ایم. در جایی، ایستایی و عدم  
 توسعه گیلان یک پایش متأثر از همین گمگشتگی ما است. مارلیک  
 - شاید - فخر گمشده ما گیلانیان باشد. تمثیل عرض می‌کنم و کلید  
 می‌زنم. روشنایی درایت می‌خواهد.

■ فخر چیز بدی نیست، خیلی هم خوب است. اگر بد بود هرگز  
 واژه‌هایی مثل افتخار، مفتخر، فاخر، مفاخر و امثال آن در زبان و  
 ادبیات بار مثبت نمی‌گرفت. دانستن آن لازم است، بخشیدن آن  
 عالی است، اما فروختن آن چیز بسیار بدی است. فخر نوعی  
 اتکاست، قوت قلب می‌دهد، عزت نفس می‌بخشد، چه فردی، چه  
 قومی، موجب غرور اجتماعی می‌شود، باعث عرق ملی می‌گردد.  
 انسان، قوم یا ملت بدون آن، بی‌شناسنامه است و راه به جایی ندارد.  
 آگاهی از ندانستن و کم دانستن، بخود آمدن است. بخود که  
 آمدی شتاب می‌کنی، به معرفت که رسیدی بیتاب می‌شوی و حرکت  
 می‌کنی. و حرکت برکت به دنبال دارد.

گیله‌وا

سال سال گاو است و روزگار، «گاب دکفته بازار» غریبی است!  
 ■ در خبیرها آمده بود گاوی از نژاد هولشتاین در یکی از روستاهای  
 کهکیلویه نوزاد هفت ماهه صاحبش را خورد. هنگامی مادر بیچاره  
 سر رسید که گاو غول آسای هورمونی که پستانش بشکه شیر است و  
 پیکرش چون پیل، پای کودک را در دهان داشت و خون از لب و  
 لوجه‌اش می‌ریخت. مردم خشمگین ده سر رسیدند، گاو بیچاره را  
 کشتند و جسدش را به آتش کشیدند (گام، شماره ۲۹۸، اول  
 اردیبهشت ۱۳۷۶)

این خبر مرا یاد ماجرای در سال گذشته انداخت که گزارش آن  
 نه فقط در جراید چاپ شد بلکه داستان آن از صدا و سیما شبکه  
 سراسری نیز پخش گردید. قهرمان آن گاو دیگری بود در یکی از  
 روستاهای گیلان که وقتی صاحب خردسالش - دخترکی شش  
 هفت ساله، شاید - در رودخانه افتاد، هوایی شد و باجست و  
 خیزهای غیر طبیعی اهالی ده را خبیر کرد و آنگاه کنار رود آنقدر  
 خود و شاخش را بر زمین زد تا عاقبت جان سپرد. احساس و  
 عاطفه این حیوان مدتی نقل مجلس بود (مأخذ دقیق را به یاد ندارم  
 چون فکر نمی‌کردم روزی به این امر استناد جویم)

در این جا نمی‌خواهم راجع به سنت و تعجد، اصالت عاطفه و  
 قبح تکنولوژی آنهم به استناد گاوهای لاغر و «ریسه خور» بومی  
 گیلان و گاوهای غول پیکر شیری و گوشتی روز در این سال گاو  
 چیزی بنویسم بلکه حکایت این دو گاو، گاو تاریخی گیلان را در  
 ذهنم تداعی می‌کند. گاو کوهان‌دار مارلیک را، «ورزای نصفی» را!  
 نمودی از گذشته تمدنی ما، و تاریخ باستان گیلان را، که اینک همه



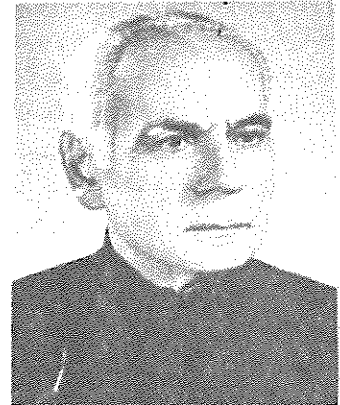
محمد بشرا «درویش گیلانی»

غزل (۱)

چوم به رایه دیل دایم، وعده وزخه سامانا  
 بسکی دردا پاگیره، جخترادا، درمانا  
 جان به لب بامو عشقا، روزیگار سختی دس  
 کین به دربره شادی، ماتم جا، خوجانا  
 اگه فوزانه باغا، تام تو مازه، حوته ما  
 کی بهارا سیزاکود، خال کورکی دامانا  
 خال به خال دوسته رچ، خالودار و آشتالو  
 شده شده مولواری، ویشه ویشه مرجانا  
 گول واؤ هچین آتش، سبزه مخمل بالش  
 دم به دم خینه بولبول، باغ پرده نقلانا  
 آ زمانه بدگردی، زندگی ره دیم زردی  
 نشکنه تی پاسختیه، تی ایسان ایمانا  
 بادگوزه یا بیشتا، چله ورف شب «درویش»  
 آرزو بسر شاده، صوب سر بهاراننا

غزل (۲)

عید صوب داره مزه، آب و گول و یارا دئن  
 سر نهن به صارا شون، دیم به دیم، بهارا دئن  
 خال کشه پورا بو، جه بهاز خراجی  
 سخته دیل پوری امره، خاله بو اودارا دئن  
 بغض درد دردانا، واستی خلوتی خوردن  
 ناکستی و نامردی، عالم آشکارا دئن  
 بسکی گول بیچه گول چین، باغ ناجه، چورا کود  
 اگه وا خوشی آفره، روز روزیگارا دئن  
 جان به سرا بوسته دیل، بی زوان درد جا  
 وامی امره هم دیل بون، عشق بی قرارا دئن  
 باغ کش کشان نرگس، بیشکوفه اگر «درویش»  
 صوبا به زمستان شب، حظ داره بهارا دئن



**بزرگداشت زنده یاد موسیو آرسن**

۱۴ فروردین هر سال یادآور سال مرگ یار محرومان و درمندان آرسن میناسیان است که با حمایت‌های بی‌دریغ عالم ربانی آیت... ضیابری و مرحوم دکتر حکیم زاده مردانه مرد دیارمان اولین آسایشگاه سالمندان ایران را در رشت بنیان نهاد. از طرف مردم حقی شناس گیلان مراسمی برای بزرگداشت آرسن این گهر دریای انسان دوستی و کرامت در آرامگاه وی واقع در اول خیابان سعدی رشت، مدرسه ارواحنه، در ساعت ۴ بعد از ظهر روز ۱۴ فروردین ۷۶ برگزار گردید که در آن آقایان دکتر محمود دهبزاد و استاد جعفر خمایی زاده سخنرانی کرده و محمد تقی پیرکاری اشعاری به زبان گیلکی و فارسی قرائت کرد. ضمناً در همین روز بنیاد نیکوکاری اوپس قرنی برای تداوم کار آن زنده یاد شکل گرفت. ذ. ش

**سفر تحقیقاتی دکتر فروچی**

دکتر علی فروچی، پزشک و محقق گیلانی در اواخر اسفند ماه ۱۳۷۵ به انگلستان سفر کرد. او به دعوت انستیتی وی Wellcome (مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی) برای خواندن و تصحیح نسخه خطی خلاصه التشریح تألیف حکیم عبدالرزاق به این سفر دست زده است. خلاصه التشریح جزء کتبیهای نادر پزشکی است. عبدالرزاق این اثر را در قرن ۱۰ ه. ق تألیف و تقدیم همایون (پدر اکبر شاه) کرد.

حکیم عبدالرزاق پدر حکیم ابوالفتح گیلانی اهل لاهیجان و ظاهراً طبیب و وزیر خان احمدخان آخرین سلطان کیایی گیلان بوده است که پس از تصرف لاهیجان توسط سپاهیان شاه قاجار صفوی همراه مخدومش به زندان افتاد و چهار پسر او (حکیم ابوالفتح، حکیم همام، حکیم قراری و حکیم لطف‌الله گیلانی) به هندوستان فرار و به دربار اکبر شاه (فرزند همایون شاه) پناه برده به وزیری و ندیمی او نایل شده بود. ابوالفتح گیلانی اولین یار جهت تصفیه و خنک ساختن دود تنباکو آنرا از ظرفی عبور داد و بدین ترتیب قلیان را اختراع کرد.

برای دکتر علی فروچی آرزوی موفقیت داریم.



**درگذشت آخرین بازمانده**

**جمعیت پیک سعادت نسون**

بانو شوکت روستا آخرین بازمانده جمعیت پیک سعادت نسون در تاریخ دهم اسفند ۱۳۷۵ در تهران درگذشت و در گورستان بهشت زهرا مدفون گردید. بانو روستا در سال ۱۲۸۹ در روستای ویشکاسوقه از توابع بخش مرکزی رشت دیده به جهان گشود. وی تحصیلات مقدماتی را در رشت گذراند. شوکت روستا دوره مترجمی زبانهای روسی و انگلیسی را هنگام اقامت در مسکو سپری کرد و پس از بازگشت به ایران با عنوان مترجم در راه آهن ایران مشغول به کار شد. خانم روستا سپس به استخدام وزارت دارایی در آمد و در سال ۱۳۵۳ به افتخار بازنستگی نایل گشت.

شایان ذکر است که بانو روستا از اعضای فعال جمعیت پیک سعادت نسون بود. این جمعیت در راستای آموزش مسایل اجتماعی به زنان گیلان در دهه‌های اول و دوم قرن حاضر نقشی به سزا داشت. روانش شاد باد.

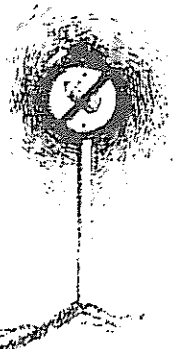
ش. ع



منتشر شد

خبر قریب‌الانتشار هفته‌نامه جدید خزر را که در شماره پیش اعلام کردیم به واقعیت پیوست و شماره نخست آن، شب عبد جاب و تاکنون چهار شماره از آن منتشر گردیده است. خزر چهارشنبه‌های هر هفته به روش فرهنگی، اجتماعی و ورزشی در ۱۲ صفحه (اخبار - اقتصاد - فرهنگ و هنر - ورزش و حوادث) منتشر می‌شود.

برای رضا احمدی سرآوانی صاحب امتیاز و مدیر مسئول و نویسنده و منتقد گیلانی علی صدیقی دبیر هیأت تحریریه و مدیر داخلی خزر صمیمانه آرزوی توفیق داریم. ضمناً مجوز انتشار دو نشریه دیگر به نام‌های «پگاه» و «نسیم» از سوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در استان گیلان صادر شده است که قریباً شاهد انتشار آنها خواهیم بود.



**نمایشگاه آثار طنز مرتضی حقیقت خواه**

مرتضی حقیقت خواه طراح و کاریکاتورست جوان گیلانی بعد از مدت‌ها اقامت در خراسان و همکاری با کاریکاتورستان آن دیار و عضویت در محافل هنری آنان با نیت فعالیت‌های هنری بیشتر، به زادگاه خود گیلان برگشت تا با همکاری دیگر ریکاتورستان گیلانی به تشکیل یک گروه منسجم از هنرمندان کاریکاتورست دست یازد. نخستین نمایشگاه آثار طنز مرتضی حقیقت خواه در تاریخ ۱۱ لغایت ۱۸ اسفند در محل مجموعه فرهنگی هنری سردار جنگل رشت برگزار شد. در بخشی از بروشوری که به مناسبت برپایی این نمایشگاه منتشر شده است آمده: «... جامعه هنری گیلان از معدود جوامع هنری است که هنرمندان طنز در آن به وفور یافت می‌شوند. ولی به دلایل غیرمنطقی و گاهی منطقی از داشتن گروهی کوچک که دارای اسم و رسمی مشخص باشد محروم بوده‌اند. به این خاطر است که هرگز جمعی متشکل وجود نداشت و از پیامدهای آن عدم حس همکاری است... ما بر اساس اهدافی که داریم پای به عرصه نهاده و داستان را به گرمی می‌فشاریم و به این نکته ایمان داریم که: قطره دریاست اگر با دریاست / ورنه قطره قطره است و دریا دریاست».

**نمایشگاه نقاشی**

نوروز امسال کارگاه هنر سرورش رشت شاهد برپایی نمایشگاه نقاشی‌های رنگ روغن خانم شهلا همایونی بود که از ۲۳ اسفند لغایت سوم فروردین صبح و عصر از ساعت ۹ صبح الی ۸ شب برای بازدیدکنندگان به معرض نمایش گذاشته شده بود.

**نمایشگاه گروهی کاریکاتور**

دومین نمایشگاه گروهی کاریکاتور اسپندانه با آثاری از کاریکاتورست‌های جوان آقایان سیدامیر سقراطی، کیوان وارثی، علی (ماکان) پوراحمد (کاریکاتورست مهمان) و سیدامین سقراطی (کاریکاتورست نوجوان) از تاریخ ۲۲ الی ۲۷ اسفند ماه در مجموعه فرهنگی و هنری سردار جنگل رشت برگزار گردید.

در این نمایشگاه که کاری از گروه کاریکاتور اسپندانه حوزه هنری گیلان بود، تعداد ۴۰ اثر با مضامین سیاسی، اجتماعی، پرتره و ورزشی در معرض دید علاقمندان قرار گرفت.

## علی‌العرش بودن گیلانیان

حمدالله مستوفی نویسنده نامدار قزوینی در دستگاه ایلخانان مغول که کتاب (نزهة القلوب) را در ۷۴۰ هجری قمری نوشته درباره گیلان آزمان آورده: «جیلانات دوازده شهرست... حقوق دیوانی هر جیلانی بدان امیری تعلق دارد که حاکم آنجاست. اما آنچه بدیوان مغول می‌دهد دو تومان است. و معظم بلاد آن لاهیجان است و فومن. و دیگر جیلانات با یکی از این دو دوست باشند و متابعت او نمایند... و مردم جیلانات بیشتر علی‌العرش باشند» (۱)

عنوان علی‌العرش در فرهنگها و از جمله در لغت‌نامه دهخدا نیامده. فاضل محترم آقای دکتر محمد دبیر سیاقی که چاپی از کتاب یاد شده بکوشش ایشان نشر یافته، در پانویس، در معنی نامگذاری علی‌العرش، یا بگمان ایشان علی‌العرشی نوشته «ظاهراً یعنی از مکرمه و مجسمه‌اند. در اشاره بآیه شریفه: الرحمن علی‌العرش استوی» (۲)

بر عرش بودن گیلانیان یعنی چه؟ ببینیم این نامگذاری ویژه، برای گیلانیان آزمان، آنهم در یک کلمه با معنای بسیار چه بوده: مستوفی در یادکرد کیش مردم هر جا در آن‌گاه بکوتاه سخن آگاهی‌ها داده. از پیروان سنت و جماعت هر جا در پیرامون گیلان، شافعی بوده‌اند، نام برده و چگونگی شافعی بودنشان را از قلم نینداخته. در باره اردبیل نوشته «اکثر بر مذهب امام شافعی‌اند و مرید شیخ صفی‌الدین علیه‌الرحمه» (۳) برای زنجان نوشته «مردم آنجا سنی شافعی مذهب‌اند و بر طنز و استهزا بسیار اقدام نمایند و در صورالاقالم گوید که غفلت برایشان غالب است و زبانشان پهلوی راست است» دین روستاهای دو سوی متجیل کنونی را چنین وصف کرده «شاهرود: ولایتی است متصل طولایش کامییش سی پاره دیه است. معظماتش: شال و کلور و حمص و دورود و کیلوان... مردمش گویند شافعی مذهب‌اند. اما مذهبی ندارند و بدترین طوایف‌اند» (۴)

ناحیه‌ای از طالش را نوشته: «گیلان فضلون: ولایتی است قریب پنجاه پاره دیه. طوایش‌اند. و مردم دهری. راه انسانیت در ایشان بغیر از اسم موجودند» (۵) «مراغه: چهار شهر است... بیشتر بر مذهب حنفی می‌باشند. و زبانشان پهلوی معرب است» (۶) درباره مردم ساوه نوشته «شافعی مذهب پاک اعتقاد باشند» (۷) برای سجان و سهرورد زنجان نوشته «اهل آن ولایت بر مذهب امام اعظم ابوحنیفه‌اند رحمه‌الله» (۸)

برای ساوه آورده «تسامت دیهها شیعه

اثنی عشری باشد» (۹) برای قم: «مردم آنجا شیعه اثنی عشری و بغایت متعصب‌اند» (۱۰) برای طالقان دیلم یا کنار شاهرود آورده «مردم آنجا دعوی مذهب سنت کنند اما به بواطنه مایلتر باشند». مردم و روستاهای ساوجبلاغ کرج را اینگونه یاد کرده «مردم آنجا چون اکثر صحرائین‌اند مقید مذهب نیستند» برای کوهپایه پشگلدره در شمال خاوری قزوین آورده «مردمش بطبع و مذهب اهل طالقان نزدیک باشند» برای همه رودبارهای کنار شاهرود تا متجیل از جمله الموت چنین یاد کرده «مردم آنجا مذهب بواطنه داشته‌اند و جمعی را که مراغیان خوانند بیزدکی نسبت کنند. اما اهل رودبار تمامت خود را مسلمان شمارند»

برای طالش و دیلمان و خورگام و رحمت‌آباد (جشیجان قدیم) و اشکور بالا و پائین نوشته «اشکور و ولایت دیلمان و ولایت طشوالش و خرکان و خستجان (جشیجان)، ولایات بسیار است ما بین عراق و جیلانات. در کوهستان سخت افتاده است. و هر ولایتی در حکم حاکم علیحده باشد و آن حاکم خود را پادشاهی شمارد و مردم آنجا جنگی و مردانه باشند... و چون کوهی‌اند از مذهب فراغتی دارند. اما بقوم شیعه و بواطنه نزدیکتراند» در آن سو برای گرگانیان آورده «و اهل آنجا شیعه و صاحب مرورت باشند». برای شهر خودش قزوین که بزرگ و آباد شده مردم از هر سو به آنجا روی آورده بودند نوشته «از هر ولایت آمده‌اند و آنجا ساکن شده‌اند از همه ملک و مذاهب هستند».

اگر کسانی در مذهب غلو هم داشته‌اند یاد کرده. در کتاب دیگر خود بنام (تاریخ گزیده) (ص ۷۵۳) درباره ناصر خسرو، شاعر نامدار آورده «در مذهب شیعه سبعة غلوی عظیم داشت» مستوفی با اینکه از شیعیان دانسته نشده از امامان شیعیان با احترام بسیار و گاه با عنوان امیرالمومنین یاد کرده و درباره امام دوازدهم نوشته «دوازدهم امام است و خاتم ائمه معصومین» (۱۱)

این‌ها که برای نمونه در بالا یاد کردم از این رو بود تا نشان داده شود، مستوفی، که بگواه کتابهایش، حتی بزبان مردم هر جا توجه داشته، جاهانی را که نام می‌برده، بدون تعارف مذهب رایج آنها را هم می‌نوشته. دانشمند برجسته‌ای مانند او که بیش از رشیدالدین فضل‌الله همدانی و ابوالقاسم کاشانی و جوینی (نویسندگان جامع‌التواریخ - زبدة‌التواریخ - جهانگشا) به کتابها و آگاهیها دسترسی داشته، می‌دانسته هفتادوسه گروه مسلمان که در کتابهای

ملل و نحل (مانند ملل و نحل شهرستانی) قرن‌ها پیش از او، از سوی مستکلمان رده‌بندی و نامگذاری شده‌اند بر چه کسانی گفته می‌شده و پیروان صفاتی، از مُجسّمه و کزّامیه (نه مکرمه که عنوانی ندارد) که در میان سنیان و شیعیان هر دو یافت می‌شدند، در کجا بوده‌اند. چنانکه پیشتر، همشهری مستوفی، عبدالجلیل قزوینی رازی، نویسنده نامدار کتاب التّقض که در ۵۶۰ هجری قمری، در پاسخ بر عیبگویان دین شیعه نوشته شده، گروههای هفتاد و سه گانه مسلمان سنی و شیعه را از روی رده‌بندی مستکلمان یاد کرده، آنگاه در باره گیلان و دیلمان چنین نوشته: «از این هفتاد و سه گروه، معروفترند: حنفی و شیعی و شافعی. آنگاه این هفتادگانه، خود را بر این سه گانه بسته‌اند، از هر جماعتی. چنانکه تجاریّه و بانجار، و معتزله و کرامیّه و اسحاقیه و غیر ایشان خود را از مذهب ابوحنیفه خوانند... و مجبّره و اشاعره و کلابیه و جهیمیه و مُجسّمه و حنابلّه و مالکیّه و غیر آن خود را از جمله شافعی خوانند...»

و اما زیدیه و اخاریه و فطحیه و کسایتیه و مانند ایشان خود را از حساب شیعه شمرند... و اکثر بلاد جیلان و دیلمان و در بعضی از بلاد مغرب همه زیدیان‌اند و خطبه و سگه به نام ائمه خود کنند فاطمی عالم شجاع که خروج کرده باشد. و البته بنام خلیفه و سلطان وقت خطبه نخوانند و سگه نزنند...» (۱۲)

مستوفی که خانواده‌اش در قزوین مستوفی فرمانروایان زیدی طبرستان و گیلان و نیز صد سال مستوفی آل‌بویه هم بوده‌اند با این همه سند و از جمله نوشته عبدالجلیل قزوینی رازی، چرا مردم گیلان را بنام شیعه، یا زیدی یا کرامیّه و اسحقیه و... وصف نکرده تنها عنوان (علی‌العرشی = علی‌العرش) را برگزیده؟ چنین پیداست، در زمان مستوفی، سرورگار چیرگی ایلخانان مغول در سالهای ۷۴۰ هجری که مستوفی (مستوفی دستگاه باج ستانی مغولان بود) وضع تفاوت کرده بود. دیگر همه جای گیلان و دیلمان از گروههای شیعه (زیدی - هفت یا دوازده امامی) نبودند. چنانکه در زمان اولجایتو، معروف به سلطان محمد خدابنده، هشتمین پادشاه هلاکوتیان که از ۷۰۳ تا ۷۱۶ هجری قمری پادشاهی کرد و مسلمان شیعه شده بود، ابوالقاسم عبدالله بن محمد کاشانی، در کتاب خود بنام تاریخ اولجایتو، بخشی را در باره جغرافیای گیلان، از روی نوشته (سید اصیل‌الدین محمد زوزنی) بنگارش در آورده و در آنجا آگاهیهای بسیار سودمندی از گیلان آزمان بدست داده و از جمله نوشته، در خاور سیدرود یا بسپه‌پیش، که شرقی گیلان و خطه لیاھجان (= لاهیجان) است «...قوم، ناصری مذهب باشند. و ناصر از اولادالحسین بن علی علیهماالسلام است. و غربی آن، یکسر، مذهب امام زاهد عابد، احمد حنبل دارند. و مذهب متابعان استاد ابو جعفر»، در همانجا،

در جای دیگر از این استاد ابو جعفر دو باره یاد کرده و آورده «و رشت: در مغرب شمالی کوتم است. و تربت استاد ابو جعفر که اکثر قوم گیلان از ارشاد و هدایت او ایمان و اسلام آوردند، بر کنار گورابگاه و میدان بزرگ، مسجدی بدوی منسوب است.» (۱۲)

زمان نوشتن کتابهای حمدالله مستوفی، روزگار جانشینان سلطان محمد خدابنده بود؛ (ابوسعید بهادرخان از ۷۱۶ تا ۷۳۶ - اریکاوان - موسی خان - محمدخان که هریک از ۷۳۶ تا ۷۳۹ چندی حکمرانی کردند - ساقی بیک: دختر اولجاتیو که از ۷۳۹ تا ۷۴۱ ایلخانی کرد (۱۳) کتاب (تاریخ گزیده) در ۷۳۰ هـ. ق و کتاب (نزهة القلوب) در ۷۴۰ در همین زمانها نوشته شده اند. یعنی زمانیکه گیلان خاوری شیعه زیدی حسینی با نام و نشان ناصر کبیر و گیلان باختری، در پادشاهی خاندان (دباجوند)ها یا (اسحقوند)ها در فرمون شیعه و پیرو استاد ابو جعفر، با فقه حنفی بودند. رویهمرفته یعنی هر دو جا شیعه ولی با ویژگیهایی که گزارش آن خود دراز بوده و کتابی جدا می خواسته است. چنین بر می آید که حمدالله مستوفی با در نظر داشتن همانندیهای فراوان و ویژگیهای جداگانه و بومی مردم دو سوی گیلان (دو سوی سپیدرود) همه را در یک کلمه و یک اصطلاح و عنوان براننده و جالب و ریشه دار و پرمعنا بنام (علی العرش = علی العرش) گنجانده و بیادگار گذاشته است که شایسته است این نام و عنوان و اصطلاح را بررسی کنیم:

برای پی بردن بمعناهای (علی العرش) باید معناهای عرش را ببینیم: عرش = ARS، نشانه ای شگرف از دستگاه خداوندی بارها در قرآن کریم یاد شده: (سوره هفتم آیه ۵۴ - سوره یازدهم آیه ۷ - سوره بیست و هفتم آیه های ۱۳ / ۲۸ / ۴۲ - سوره چهل آیه ۷ - سوره شصت و نهم آیه ۱۷). عرش، در واژه شناسی، معناهای بسیار دارد. در عربی هم مصدر است و هم اسم: معنائی را که در لغت نامه دهخدا برای عرش نوشته شده، اگر دسته بندی کنیم چنین می شود:

۱ - تخت و سریر خداوند جهان که نمی توان آنرا تعریف کرد - آسمان نهم - منبر نه پایه - جای عرشیان یعنی: فرشتگان نزدیک بخدا و حاملان عرش بالا - عرش کریم - لوح قدر (با معناهای آن در حکمت) - نفس کلی که بر همه چیزها محیط است (با معناهای گسترده نفس کلی مانند خداوند جان و خرد و عقل کل در حکمت قدیم) لوح محفوظ (با معناهای آن در حکمت) - آن چیز که محیط بر همه چیزهای هستی باشد - آنچه که همه هستی را گرد بر گرد فرا گیرد و پیرامون همه جهان باشد و در آنجا نه آسمان و نه فلک و نه صورت و نه جسم یافت شود فلک همه فلکها و جایگاه نامهای مقید خداوندی (با معنای آن در حکمت) روشن است که با این معناها برای عرش، نمی توان (علی العرش) را از دسته صفاتی از

مُجْتَمِعَه یا (کرامیه) و همانند آنها شمرد.

۲ - عرش بمعنای قرآن کریم و کتاب مبین - مکه، خانه خدا است.

۳ - عرش بمعنای پیغمبر اسلام (ص) و علی بن ابیطالب (ع) امام نخستین شیعیان است که باین معانی در فرهنگها و لغت نامه دهخدا نیامده، اما در فرهنگ و شعر و حکمت ایران بکار رفته. چنانکه حکیم ناصر خسرو گفته:

با همه خلق گر از عرش سخن گفت خدای  
تا بطاعت بگزارند سزاوار شناس  
عرش او بود محمّد که شنودند از او  
سختش را، دگران همیزم بودند و تراش  
عرش: پر نور و بلند است، بزیرش در شعر  
تا مگر بهره بیاید دلت از نور و ضیاء  
عرش این عرش کسی بود که در حرب رسول  
چو همه عاجز گشتند، بدو داد، لوش  
آنکه بیش از دگران بود بشمشیر و بعلم  
و آنکه بگزید و وصی کرد نبی بر سر ماش  
هر خردمند بداند که بدین وصف علی است  
چو رسید این همه اوصاف بگوش شواش (۱۵)

۴ - عرش بمعناهای: کوشک و کاخ - سقف خانه - هر پوشش و سایبان که مانند چتر سایه افکند - سریر و تخت مرده است. باین معناها کنایه از آرامگاهها و زیارتگاههای شیعیان می تواند بود که بدخواهان شیعیان، مانند آنچه که در کتاب النقص آمده، به دستاویز آنکه گورخانه و گورخانه ستائی است آنرا نکویده اند. اما دخمه و ناروس و آرامگاه و گورگاه بزرگان از روزگار کیومرث داستانی بعد پیشینه داشته.

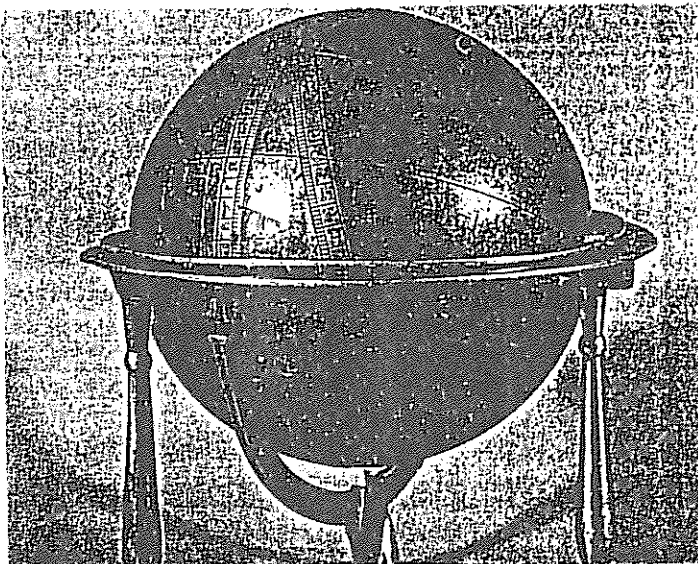
۵ - عرش بمعنای: مهتر و سرور و فرمانروای قوم و تیره ای از مردم - چیزیکه استواری و قوام امور بدان است، کنایه از امامان دارد که مسلمانان، از سنی و شیعه بدان نشانند.

۶ - از اینها که یاد شد، افزون تر معنائی است که می تواند ویژه مردم شمال ایران شمرده شود: در

لغت نامه دهخدا عرش بمعنای دریای گسترده است. دریای گسترده نام دریای گیلان بوده که در اوستائی و زورگش و در زبان پهلوی (فراخکرد، فراخکنار) و زایشگاه آب و دانه و خیر و فراخی و باران و باروری وصف گردید. و از این دریا و آبهای آن است که سرزمینهای کناره دریای یاد شده (پتسخوارگر) نام داشته. یعنی سرزمین های خوان و طبق و سفره هر گونه خورش و خواری (آسانی) و فراخی در زندگی. جالب این است که در قرآن کریم (سوره ۱۱: سوره هود، آیه ۷) آمده که (عرش پروردگار بر آب) است. ۷ - از معناهای دیگر عرش (صورت فلکی ذات الکرسی) است: یعنی در گروه بندی ستارگان ثابت، از میان ۴۸ گروه، بگمان پیشینان، ۲۱ گروه شمالی ۱۲ گروه فلک البروج، ۱۵ گروه جنوبی بودند که در میان ۲۱ گروه یا صورت شمالی، گروه ستارگان ثابت و شناخته ای از ۱۳ ستاره ثابت، در نزدیکی قطب شمال، صورتی را می ساختند که آنرا (ذات الکرسی) یعنی دارای تخت و کرسی و عرش می نامیدند. و آن بر چهره و صورت زنی پنداشته می شد که بر کرسی و تخت نشسته و پاها را از تخت فرو آویخته است.

اخترشناس و ریاضی دان بزرگ دستگاه عضدالدوله دیلمی بنام عبدالرحمن صوفی رازی در کتاب خود بنام (شورالکواکب) که خواجه نصیرالدین طوسی آنرا از عربی بفارسی ترجمه کرده و نسخه ای که بخط خواجه نصیر بوده، اکنون در دست است، این صورت زن کرسی نشین و عرش تختگاه را (در نفس مجزه) یعنی: در جزء کهکشان نوشته است. (۱۶) عرش باین معنی از سیمای زن آسمانی، که در زمین، در جنگل و سبزه زار و کنار دریا، زنی در اسطوره مادر آنها و سبزیها و بارورها بنام اناهیتا داشته، براستی اسم با معنا و با شکوه و برای یکی از معانی علی العرش، زیباست و در گیلان این زیبایی رنگ و روی دیگری دارد.

۸ - عرش بمعنی: (یا قوت سرخ) و (زمرد) است. برای



اینکه معانی پنهان این دو گوهر در پیوند با مفاهیم عرش دانسته شود، از دانشمند نامی ابوریحان بیرونی گواه می‌آوریم. او در کتاب (آثارالباقیه عن القرون الغالیه) که در دستگاه قابوس و شمگیر زیاری گیلی یا دیلمی آنرا نوشت و پایان رساند، در گزارش عیدهای باستانی ایرانیان و فلسفه آن عیدها، در بخش ماه مهر و آغاز مهرگان آورده: «سلمان فارسی گفت: آنگاه که ما در روزگار پارسیان بودیم می‌گفتیم خداوند برای آرایش بندگان خود یاقوت را در نوروز و زبرجد را در مهرگان بیرون آورد و این دو گاه و دو عید نوروز و مهرگان را بر گاههای دیگر برتری داد، همچنانکه یاقوت و زبرجد بر گوهرهای دیگر برتری دارند.

ایرانشهری گفت: خداوند، در نوروز و مهرگان، از نور و تاریکی پیمان گرفت» (۱۷)

نوروز و مهرگان دو سر خط اعتدالین و دو سر قوس و کمائی هستند که از دو نیمه شدن گوی فلک درست می‌شود و در باورهای نجومی باستان معنا داشته.

۹. عرش بمعنای تهم و تهمتن آمده: کنایه از یلان و پهلوانان ایران چون آرش و رستم و دیگران که بزرگداشت آنان در نزد ایرانیان خود نیازی بیادآوری ندارد. (وابستگی دیلم و گیل با آرش خود دفترچه‌ای جدا می‌خواهد).

۱۰. عرش یادآور چگونگی خانه و کاشانه و چاه آب و آبکشی و اجاق همیشه روشن آنان بوده: دسته‌ای از معناهای عرش در لغت‌نامه دهخدا این‌هاست که در زیر می‌آورم. ببینید زندگی گیلانیان بویژه دهقانان را نشان نمی‌دهد؟: [در جایی نشیمن کردن - بنا و خانه را از چوب ساختن - چتر و سایبان که از نی ساخته شود - سقف خانه - گرد چاه آب را باندازه یک قامت از زیر سنگ ساختن و باقی را تا بالا از چوب درست کردن - چوب که با آن سر چاه را درست کنند - چوبی که آبکش از چاه و جای آب بر سر آن ایستاده آب بالا بکشد - پیوسته افروخته ماندن آتش هیزم - انگور درخت رز را بر وادیج و داربست جا دادن - آشیانه مرغ]

۱۱. عرش در زبان قرآنی و زبان عربی که در بالا معناهایش را نشان دادم بمعنای تخت و... در زبانهای گروه سامی [مانند اکدی - آسوری - عبری - آرامی - سریانی - بصورت ارس: ERES - ارشو - ÈRSÛ - ایرشو - IRSÛ - عرشا - عرسا - ارسوتا ARSOTÀ - (۱۸)] در لغت پیشینه داشته و در زنده و پازند در ایران نیز اریشا - ARŞYA بمعنای تخت و ارگ و ارگ یادشده در فارسی و فرهنگها نیز آمده است. چه (ارگ - ارگ) که خود قوس و طاق و کاخ و تخت است یک نماد عرش است. در این گروه از واژه‌ها ارش - ARŞ در زبان پهلوی یعنی: اشک و سرشک. بسه دیلمی اروسه - ARUSA و گاه اروشه ARÛŞA بمعنی اشک است. در پهلوی ارس ARS

نیز بهمان معنی ارش و اشک آمده. در لارستان کناره خلیج فارس و بندرعباس بصورت: XARS - خرس و در گیلی در (اروشواره) یعنی: آئین سوگواری همین ارش دیده می‌شود. یکی از معناهای نام (ارشکان - اشکان - آرشیان) یا اشکانیان که از مردم شمالی بودند گویا با همین ویژگی پیوند داشته. سوگواری و (اروشواره) و اشکریزان از لوحه‌های سوماری (- سومری) از پیش از پنج هزار سال گرفته تا روزگار داستانی ایران پیشینه دارد که در این باره باید جزوه‌ای جداگانه نوشت.

در دین زرتشتی که اصلاحی در دین آریائی پیشین بود، دو جور سند در دست است. یکجا (در وندیداد) از قانون بکار بردن سوگواری سخن رفته و کاری قانونی شناخته شده و در جای دیگر از کارهای دیوی شمرده‌اند، با اینهمه سوگواری و آئین آن همچنان بر جا مانده که در شمال ایران از ریشه و کاربرد گسترده‌اش همه آگاهند و نیازی بیاد کردن ندارد. پس عرش اگر باین معانی یکی دیگر از ویژگیهای گیلانیان علی‌العرض شمرده شود، نادرست نخواهد بود. (از مارلیک گیلان تندبسی بدست آمده که دو زن را در حال سوگواری و شیون نشان می‌دهد). با آنچه گفته شد اگر حمدالله مستوفی گیلانیان را (علی‌العرض - علی‌العرشی): بر عرش و معناهایی که یاد کردم وابسته دانسته نامی بسزا بآنها داده که یکدنیا معنی را در خود گنجانده است و سندی ارزنده از آئین گیلان بدست داده است.

۱۲. آیا اصطلاح علی‌العرض را مستوفی از خود آورده یا چنین نام پرمعنائی پیشینه داشته؟  
گرچه علی‌العرض را در فرهنگها ندیدم، اما در شعری از حکیم خاقانی شروانی، شاعر بزرگ ایرانی که در ۵۸۲ یا ۵۹۵ هجری قمری درگذشت دیده‌ام. هنگامیکه در حدود سالهای ۵۵۱ یا ۵۵۲ ه ق از بغداد بر می‌گشته و آن شعر معروف را در باره (ایوان مداین) سروده بود باصفهان آمد. در اصفهان، برای ستایش از آن شهر در قصیده‌ای که می‌گوید:  
نکته حور است یا صفای صفهان  
جهت جوز است، یا تقای صفهان  
اصطلاح علی‌العرض را چنین بکار برده:

زان نفس ایستوی زبند علی‌العرش  
کز بر عرش آمد، ایستوی صفهان.  
معنی شعر که اندکی دشوار است، این است که:  
از آنجا که در عرش بآئین و قانون علی‌العرش و نفس اعتدال و سراسی و کمال حکمفرماست اصفهان هم اعتدال و سراسی کمالش از عرش است. اعتدال و سراسی که مایه کمال و حال است یکی دیگر از معناهای علی‌العرش بشمار آمده است (چیزی که در طبیعت گیلان آنرا هم می‌توان یافت).

بمعبارت دیگر، خاقانی در عنوان و اصطلاح علی‌العرش، عرش را همچون کارخانه کارساز بالا و گرداننده هستی‌ها می‌داند که قوام امور در آن و قلمروهای آن بر پایه ایستواء و تعادل دقیق و حساب شده و منطقی بوده، بدور از افراط و تفریط، همیشه بهاری را می‌ماند که در آن هماهنگی پدیده‌های ناهمگن و هم‌آورد، مانند تعادل و سازگاری چهار فصل و چهار آخشیح، مایه کمال و عدل و سراسی در هستی گردیده باشد. خاقانی، در همانندسازی، اعتدال و کمال اصفهان را در شرایط طبیعی و اجتماعی ویژه‌اش بهره‌مند و برخوردار از آن کارخانه بالا یا دستگاه علی‌العرش دانسته است که این ستایشی بزرگ در باره اصفهان آنزمان است. و نشان می‌دهد علی‌العرض با معناهای مهم و گسترده در حکمت پیشینه داشته.

۱۳. (زیدیان) و (جعفریان) گیلان در چهارچوب علی‌العرش:

از تاریخها که این جا از یادکردشان سخن بدرازا می‌کشد، چنین بر می‌آید، که تا زمان حمدالله مستوفی رویمرفته گیلان خاوری بر آئین زیدیان و گیلان باختری، در برخی جاها زیدی و برخی جاها پیرو شیوه (استاد ابو جعفر) یا (سید ابو جعفر) و نیز شیعه جعفری دوازده امامی (که در این جا این‌ها را یکجا جعفریان نامیدم) و همچنین، جاهانی که در همسایگی طالش و طارم بودند، بر قفه حنفی بوده‌اند، نسبت به گیلان خاوری در گرایشهای دینی تفاوت‌هایی داشته‌اند که به این خطه ویژگی جداگانه‌ای بخشیده بود. نگارنده گمان می‌برم حمدالله مستوفی که از این گوناگونی گروههای دینی

یادگان منتشر کرده است:

## خونینه‌های تاریخ دارالمرز

(گیلان و مازندران)  
محمود پاینده لنگرودی

کتابی درباره تاریخ مردم شمال ایران  
قابل وصول با پست سفارشی در هر کجای کشور  
در ازای ارسال ۵۰۰ تومان تبر

رشت: صندوق پستی ۱۷۳۵ - ۴۱۶۳۵



## تمبر میرزا کوچک خان جنگلی

مهران اشراقی



۲	۴۵	میرزا کوچک خان جنگلی
۳	۶۰	سید مجتبی نواب صفوی
۵	۱۱۰	سید جمال الدین اسدآبادی
۱۰	۲۰	سید حسن مدرس
۲۰	۱۵	شیخ فضل الله نوری
۳۰	۱۰	میرزا حسین نائبی
۵۰	۲	شیخ کاشف الغطاء
۱۰۰	۱	سید حسن شیرازی
۲۰۰	۱	میرزا زارضای کرمانی

میرزا کوچک جنگلی معروف تر از آن است که بخواهم حتی پیش از پرداختن به تعریف تمبر، شمه‌ای رایج به زندگی او بنویسم. همین قدر به اختصار گفته شود که در اوایل جنگ جهانی اول و قایمی در گیلان زمین رخ داد که بعدها به نهضت جنگل معروف شد و در رأس این نهضت، مردی بزرگ، صادق و عاشق وطن و آزادی خواه قرار داشت که به کوچک جنگلی نامبردار بود. از او تا قبل از انقلاب در کتابهای درسی سرزمین ما به عنوان یاقی و متجاسر یاد می شد و تنها در یکی دو کتاب از مبارزات و طنخواهی و آزادی طلبی وی به نیکی یاد شده است. بنابراین پیداست که تا قبل از انقلاب اسلامی هیچ گونه تمبری که بخواهد بنام یا با تصویر این انقلابی بزرگ چاپ و منتشر شده باشد وجود ندارد.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی (در سال ۱۳۶۲ ه. ش) تمبرهایی به عنوان سری پستی «تمبرهای سری پست جمهوری اسلامی ایران (شماره ۳)» در ۱۰ قطعه با نام تمبرهای «یشکامان نهضت اسلامی - چاپ و منتشر شد که یک قطعه آن با تصویر میرزا کوچک خان جنگلی مزین است که با قیمت ۲ ریال عرضه شد. این تمبر با تیراژ ۴۵ میلیون و با رنگ سیاه و نارنجی منتشر شده است. البته اگر بخواهیم توضیحاتی نیز در مورد ۹ قطعه دیگر این سری تمبر بدیم بشرح زیر خواهد بود:

نام شخصیت: تیراژ به میلیون قیمت به ریال  
 شیخ محمد خیابانی ۴۵ ۱

آگاهی داشته، همه گیلانیان در سوی رودخانه سپیدرود را که تختگاهشان لاهیجان و فومن بوده، از این رو در چهارچوب علی العرش جا داده و یک نام برایشان برگزیده و بکار برده که آنها را در پذیرش مسعناهای عرش و علی العرش همداستان و انباز می دیده است. عنوان و نامیکه بیشتر جنبه فلسفی داشته تا جنبه نام شناخته شده دینی.

این نام و عنوان علی العرش که لابد تنها انگشت شماری همانند خاقانی و مستوفی چند و چونش را می دانستند، برای دانشمند محتاط و مصلحت گرانی چون حمدالله مستوفی این سود را هم داشته که مایه رنجش دسته های گوناگون شیعیان زیدی و دوازده امامی و جعفریان و حنفیان در گیلان نشده دستگاه رسمی مغولان نیز از آن سر در نمی آوردند. نام و عنوانی که می شد از آن بروشهای گوناگون برداشت و تعبیر و تفسیر کرد. چنانکه پس از آن فرقه پسیخانیان را در همان گیلانی می بینم سر بر آوردند که نام همگانی علی العرش را مستوفی برایشان برگزیده بود. شاید یکی از چاشنی های اندیشه های عرفانی شرف شاه دولانی که پیش از مستوفی می زیست از همین سرچشمه علی العرش آب می خورده است!

باری در بررسی فرهنگ قدیم گیلان، باید برای مایه های این علی العرش که در این جا از سوی این بنده ناچیز برای نخستین بار شناسانده شد، جای درخوری در نظر گرفت.

این بود سخنی کوتاه در باره علی العرش بودن گیلانیان در هفتصد سال پیش از این زمان. از آنجا که این گفتار درباره موضوعی ناشناخته و دشوار بوده و ناگزیر بی لغزش نخواهد بود، امید است دانشمندان دوستدار فرهنگ گیلان، با بررسیهای خود کم و کاست این مختصر را جبران فرمایند که همه چیز را همگان دانند.

تهران - بهمن ۱۳۷۵

دو کتاب مستند و معتبر درباره نهضت جنگل از نشر گیلکان:

### تاریخ انقلاب جنگل

(به روایت شاهدان عینی)

تألیف

محمد علی گیلک

(کیسره خواند عامه کابینه جنگل)

رشت

نشر گیلکان

صادق کوچکپور

خطرات نایب صادق خان افسر گارد جنگل

### نهضت جنگل

و

اوضاع فرهنگی - اجتماعی گیلان و قزوین

به کوششی

سید محمد تقی میرا براناسی

گیلکان

- ۱- چاپ، گ. لسترنج - چاپخانه ارغمان سال ۱۳۶۲ ص ۱۶۳
- ۲- بکوش محمد دبیر سالی ص ۲۰۲ - ۲۰۳ - چاپخانه پهلوی
- ۳- نزعت القلوب چاپ لسترنج صفحه ۸۲
- ۴- ۵- ۶- ۷- ۸- ۹- ۱۰- ... صفحات ۸۲- ۸۴- ۸۷- ۶۳
- ۱۱- تاریخ گزیده (۲۰۷)
- ۱۲- کتاب انقض معروف به (بعض مطالب النواصب فی نقض فضائح الروافض)، چاپ محدث ارومی - ۱۳۳۱ ه. ش ص ۴۹۲ - ۴۹۳
- ۱۳- نقل از نسخه خطی که در کتاب (از استارا تا استارباد، نوشته منوچهر ستوده، ج ۲ ص ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۶) چاپ شده اند.
- ۱۴- تاریخ مغول - عباس الجبال آشتیانی ص ۳۶۶ چاپ امیرکبیر
- ۱۵- دیوان شعر چاپ سید نصرالله تقوی - ۱۳۳۹ ص ۲۲۱.
- ۱۶- عربی - چاپ زحاکو ص ۲۲۲ و ترجمه شادروان داناسرشت - چاپ اول ص ۲۵۲
- ۱۷- ایرانشهری از دانشمندان بزرگ و استاد زکریای رازی بوده که با دروغ باید گفت شناسانده نشده و گننام مانده است.
- ۱۸- به کتاب (فرهنگ تطبیقی عربی با زبانهای سامی و ایرانی) نوشته دکتر محمدجواد مشکور ج ۲ ص ۵۵۷ بنگردید.

قابل وصول با پست سفارشی در هر کجای کشور. رشت: صندوق پستی ۱۷۳۵ - ۴۱۶۳۵  
 در ازای ارسال ۶۰۰ تومان تمبر

## آغاز نوروز دیلمی و جشن تیرگان «تیرماه سیزده»

نصرالله هومند

روز، تا «رام روز» ۱۰ روز فاصله وجود دارد. در این صورت نه تنها آغاز نوروز باید ۱۰ روز زودتر آغاز شود بلکه مبدأ گاهشماری خراجی دیلمی به اندازه ۴۲ سال تغییر خواهد کرد.

**توجه:** جایگاه نخستین روز از «پنجیک» دیلمی نشان می‌دهد: پایه محاسبات نجومی تقویم دیلمان (کوه‌نشینان قدیم گیلان)، وابسته به دوره‌های ۱۵۰۸ ساله پرسی کهن است. در این دوره، شمار روزها ۳۶۵ روز بود. بنابراین خواهیم داشت: فاصله اجراء یک روز کیسه  $4/1315068 = 365 \div 1508$

و نیز: معنی رقم  $4/1315068$  یعنی: ایجاد یک روز فاصله زمانی از مبدأ پرسی تا مبدأ اعتدالی. بنابراین با توجه به فاصله بین «خور روز» تا «رام روز» که ۱۰ روز است سال‌های سپری شده ۴۲ سال خواهد بود.

$$4/1315068 \times 10 = 41315068 \# 42$$

با توجه به اینکه بین «شیشک šišak» (کیسه) و «پتک petak» (گاهانبار) تبری، و «ویشک višak» (کیسه) و «پنجیک panjik» (گاهانبار) دیلمی ۱۵ روز فاصله است، و نیز با لحاظ به جایگاه موارد یادشده در گاهشماری‌های خراجی تبری و دیلمی پس از محاسبات نجومی نشان می‌دهد که آغاز یا مبدأ گاهشماری خراجی دیلمی، برابر با آغاز سال ۵۴۵۴ باستانی ایرانی، یعنی یزدگردی قدیم بود. اکنون از سال‌های باستانی ایرانی (یزدگردی قدیم) نزدیک به ۷۰۲۴ سال (یعنی: ۴ دوره ۱۵۰۸ ساله به علاوه ۹۹۲ سال)، سپری می‌شود.

$$7024 - 5454 = 1570$$

سال‌های سپری شده دیلمی

حال هرگاه رقم ۴۲ سال از ۱۵۷۰ سال کسر شود مانده ۱۵۲۸ سال خواهد شد در واقع در مبدأ گاهشماری دیلمی تخریب و خلل وارد می‌شود. در این جا عمل کسر از این نظر انجام شد که: در گاهشماری باستانی ایرانی (قرسی - پرسی)، ستم سال در هر  $4/1315068$  سال یک روز از اعتدال بهاری (نسبت به مبدأ اولیه) فاصله می‌گرفت. تا اینکه پس از ۱۵۰۸ سال زمان تقارن رخ می‌داد. چهارمین تقارن در پایان سال ۲۸۴ (شمسی هجری) رخ داد.

در ضمن عبارت «روزخور یا خورشید در خانه شیر (اسد) است.» اعتقاد و باور بابلیها و کلدانیها است و این ربطی به باورهای نجومی و دینی ایرانیان کهن ندارد. این باورها بعدها در میان ایرانیان رسوخ کرد. (به هنگام ستم هزار ساله سامی‌ها و بابلیها بر ایرانیان. جشن ۲۶ نورز ماه در کوهستان لارجان نشانه پایان ستم هزار ساله و آغاز پیروزی اقوام ایرانی برانیرانی است.) و اگر هم چنین باوری را به ایرانیان نسبت دهیم باید گفت: روز یازدهم از هر ماه سال‌های خورشیدی «خورروز» نام دارد. و دوازده ماه سال‌های خورشیدی به موازات گردش زمین در مدار خورشید، با بروج دوازده گانه فلکی از حقل تا حوت برابر است. پس «خور» تنها در خانه شیر قرار ندارد تا ویژگی نجومی محسوب شود.

\*

۲ - در شماره ۳۸، ص ۹، ستون ۲، سطر ۱۶ / موضوع: تیرگان یا جشن تیرماه سیزده، آورده شد: «این تیرماه از گاه‌شماری قُرس است و آن برابر است با ۲۶ مه‌ما تا ۲۶ آبانماه تقویم جلالی و هشتمین ماه است از ماههای گالشی و با احتساب اینکه هر یک از ماههای گالشی سی روز است جشن تیرماه سیزده مصادف است با نهم آبانماه جلالی.» آنچه در بالا ذکر شد نیاز به دقت و پاسخ درست دارد.

همانندی باورهای ملی و تاریخی و همچنین گاهشماری رایج میان مردمان شریف گیلان و مازندران، از جمله پیوندهای دیرین باشندگان این دو سرزمین باستانی بشمار می‌رود. گاهشماری باستانی مازندران و گیلان که در میان کوه‌نشینان لاریجان و دیلمان به یادگار مانده است؛ از بن و پایه وابسته به گاهشماری باستانی ایرانی (یزدگردی کهن) است.

باید از کوه‌نشینان - نگاهبانان آیین‌ها و باورهای ملی پیشینیان - سپاسگزار بود. اینان با: شمار و نگاهداشت نشانه‌های دقیق گاهشماری باستانی مانند: «ویشک višak» و «شیشک šišak» و برگزاری جشن‌ها و آیین‌های باستانی مانند: نورزماه بل (آتش نوروزی)، هشت و هشت، تیرماه سیزده و... توانستند تاریخ و پایه نجومی و چگونگی سالشماری نیاکان این مرز و بوم را تا به امروز زنده نگاه دارند.

مردمان دلیر و تلاشگر: تالش، گیل، دیلم، کلار، کجور (رویان) تا لگان (طالقان) کوهساران (قصران)، لاریجان، نور، مازندران، فیروزکوه، دماوند، سنگر، شهیرزاد، سوادکوه، هزار جریب و... تا گرگان، همه و همه البرزبان بشمار رفته و در طول تاریخ (بنا به گواهی اکثر مورخان یونانی، عرب و ایرانی)، صاحبان اصلی دریا و دشت (جلگه) و جنگل و البرزکوه بودند و اینان در کنار و همسایگی بقیه اقوام ایرانی در تاریخ و سرگذشت یکدیگر مشترک بودند. ساکنان این مرز و بوم نه تنها نگاهبانان باورها و آیین‌های ملی ایرانیان قدیم هستند بلکه از جمله ساکنان و باشندگان نخستین فلات و نجد ایران بشمار می‌روند.

با توجه به تقسیمات جدید سیاسی کشور که بخشهای وسیعی از کوهستان البرز، به استانهای جنوبی مانند زنجان، تهران و سمنان واگذار شده با این حال ارتباط فرهنگی و ملی کوه‌نشینان با خویشان باستانی خود یعنی باشندگان گیلان و مازندران بقوت خویش باقی است. از اینرو بایسته است در اینزمان نیز ارتباط و خدمات فرهنگی و ملی در همه امور پیش از گذشته برقرار و استوار بماند. اینگونه تلاش فرهنگی در نشریه گله‌وا، کاملاً مشهود است. چنانچه در شماره‌های ۳۷ و ۳۸ گله‌وا در باره نوروز باستانی و جشن تیرگان «تیر جشن، تیرماه سیزده» که یادگار مشترک پیشینیان البرزکوه بوده، مطالبی به چاپ رسیده است. این راقم در ادامه و تکمیل آن نکاتی را یادآوری می‌نماید.

\*

۱ - در شماره ۳۷، ص ۲ - موضوع «مبارک باد نوروز باستانی» آورده شد:

«آغاز سال دیلمی از روز پانزدهم مرداد است که روز خور یا خورشید در خانه شیر (اسد) است. از این رو نوروز دیلمی را باید (خورگان) یا (مهرگان) نامید؛ که روز خور یا روز مهر در ماه خور یا ماه مهر (خورشید) است...»

آنچه در بالا آمد یک موضوع تاریخی و بویژه برای گیلانیان پایه محاسبه نجومی است. بناچار باید به صحت و درستی آن دست یافت.

در ماه‌های باستانی از گاهشماری ایرانی کهن (گ. ا. ک)، روز یازدهم از هر ماه «خور» روز نام دارد و نام روز پانزدهم از هر ماه، «دق» به مهر» است. یک روز جابه‌جایی در روزهای ماه باستانی به این معنا است که ما خواسته باشیم در پایه و اساس تقویم ایرانیان کهن و روزشماری آن خلل وارد کنیم. با توجه به پایه «گاهشماری خراجی دیلمی»، نوروز دیلمی هر ساله از ۱۷ مردادماه (مطابق سالشماری شمسی هجری) آغاز می‌شود و روز آن «رام روز» نام دارد. از «خور

۱- تیرماه دیلمی یا گالشی یا تبری یا پاری، چهارمین ماه از آغاز سال بشمار می‌رود. هشتمین ماه، اول ما، اونه ماه (آبانماه) است که پنجیک یا پتک (گاهانبار، یا خمسة مسترقه) در پایان آن قرار دارد.

۲- سالشمار جلالی از نوروز سال ۴۵۸ ایرانی (شمسی هجری) یک سالشمار اعتدالی است. سالشمار فرس یا فرسی، یک سالشمار گردان و چرخشی است.

۳- هر چند در میان مردم گیلان اعم از کوهستان، جنگل و جلگه، به جهت تحریف و تحریب در محاسبات تقویمی (بنا به دلایل سیاسی، مذهبی و اقتصادی) سه «پنجیک» مشاهده می‌شود ولی یکی از این سه پنجیک، (پنجیک حقیقی که پس از «اول ما» قرار دارد) قابل انطباق با پایه محاسبات نجومی همه ایرانیان کهن است. و تقویم دیلمان (گیلان) با توجه به مجموع نشانه‌های موجود از بن و پایه وابسته به گاهشماری باستانی ایرانی (یزدگردی قدیم) است، و دو پنجیک دیگر بازمانده تحریب‌های نجومی گذشته در آن منطقه است. شایسته نیست برای باشندگان یک سرزمین باستانی یک اصل تاریخی (تقویمی) و دو فرع جعلی در پایه تقویمی و نجومی آنان قائل شد. این بر ضرر مردم آن منطقه است. ملتی که هويت و پایه حقیقی تاریخ خویش را از دست بدهد چه خواهد داشت؟ زبان و اندیشه، دین و باورهای ملی و تاریخ و تقویم از جمله ارکان مهم حیات اجتماعی یک ملت کهن سال بشمار می‌رود. بگذریم.

۴- گاهشماری دیلمی یا گالشی با گاهشماری فرس (فرسی) فرق دارد. اولی کیسه «ویشک» دارد و دومی سالشماری گردان و چرخشی است، و به جهت همین چرخش و پرسی بودن آن باعث شد که سیر سال فرسی با سیر سال تبری و ماه فرسی با ماه دیلمی (گالشی) تقارن پیدا کند. و همین تقارن موجب شد بسیاری از اهل فن پندلرند که تقویم دیلمی و تبری و فرسی یکی است. اما چنین نیست. تا کی اشتباه باید کرد؟

۵- با توجه به اصل پایه سالشمار تاریخی «گاهشماری خراجی دیلمی»، آغاز تیرماه دیلمی «گیلانی» هر ساله از ۱۵ آبانماه (مطابق سالشمار شمسی هجری)، و پایان آن برابر با: ۱۴ آذرماه شمسی هجری است. ماههای جلالی هر یک سی روز بوده ولی پنج روز گاهانبار (خمس) در پایان سال (ماه دوازدهم) قرار داشته است. واضح‌تر اینکه: روزهای سپری شده ۶ ماه اول سالهای جلالی ۱۸۰ روز، و ۶ ماه اول سالهای شمسی هجری ۱۸۶ روز است. بنابراین: اول مهرماه شمسی هجری، برابر با ۷ مهرماه جلالی بوده است. / از ۱۱ فروردین سال ۱۳۰۴ شمسی هجری / برابر با: روز سه‌شنبه ۶ رمضان سال ۱۳۴۳ قمری هجری / مطابق با ۳۱ مارس ۱۹۲۵ میلادی، آغاز تاریخگذاری جدید با نام شمسی، شمسی ایرانی یا: شمسی هجری است. که در این روزگار عموماً به غلط «هجری شمسی» می‌گویند. (برای نمونه به روزنامه اطلاعات شماره ۲۱۸۴ روز دوشنبه ۲۸ اسفند ۱۳۱۲ شمسی پاریس [ایرانی] نگاه شود.) و همچنین هجری قمری غلط است. صحیح آن قمری هجری است. در این زمینه به مقاله راقم در نشریه هاتف به شماره ۱۴۶ / سه‌شنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۷۴، می‌توان رجوع کرد.

از سال ۱۳۰۴ شمسی هجری به این سو، سالشمار جلالی (ملکی) فقط در تقویم نجومی (که عموماً دارای اشتباهات فاحش تقویمی هستند)، نگاه داشته می‌شود. و همچنین سالشمار فرسی نو (یزدگردی)، که بدون یک روز کم و بیش دنباله همان سالشمار باستانی ایرانی کهن (یزدگردی قدیم) است. و مبدأ سالشمار فرسی نو (یزدگردی) عبارت است از: هر مزد روز، آغاز سال ۵۶۵۹ باستانی ایرانی، برابر با روز چهارشنبه ۲۲ ربیع‌الاول سال ۱۱ قمری هجری، همزمان با ۳۰ خرداد سال ۱۱ ایرانی (شمسی هجری)، مطابق با ۱۷ ژوئن ۶۳۲ میلادی. اینکه در سال ۱۱ قمری یا ۱۱ ایرانی، در ایران چه رویدادی رخ داده است که ایرانیان (اواخر دوره ساسانی، هنوز اعراب به ایران نیامده بودند)، تقویم اوستایی را کنار گذاشته و سالشمار فرسی قدیم را با مبدأ تازه، سالشمار جدید قرار دادند. سند و مدرک درست تاریخی در دست نیست. از اینرو ملاحظه می‌شود: تغییرات و دگرگونی که بر سالشمارهای ایرانی تا به حال رخ داده است کمتر از: حوادث و مصائبی نیست که در گستره تاریخ بر خود ایرانیان رفته است. به اصل موضوع برگردیم.

با توجه به ویژگیهای سالشمار جلالی، با سالشمار فرسی نو (یزدگردی) مشاهده می‌شود: جای روزها و ماههای جلالی غیر از جای روزها و ماههای فرسی نو (یزدگردی) یا فرسی کهن (سالشمار باستانی ایرانی کهن یا: یزدگردی قدیم) است. گویا پژوهنده محترم نتوانسته (مانند بسیاری از دیگر پژوهشگران) اینگونه پیچیدگیهای سالشماریهای ایرانی را از هم تفکیک کند. بنده با درخواست پوزش از جناب حسین محمودی اطاقوری، این نکته را اضافه می‌کنم: برایشان نباید خرده گرفت چرا که منابع مورد استفاده‌شان برخوردار از دقت لازم نجومی در امر سالشماریهای ایرانی نبوده است. ضمن آنکه نه تنها در منابع مورد استفاده ایشان، بلکه در تمامی منابع نجومی ایرانی و غیرایرانی، اعم از قدیم و جدید، به جز دو یا سه مورد از منابع، آنهم بصورت ناقص (در حد معرفی نام‌ها و تعاریف و واژه‌ها)، پژوهش بیانی و پایه‌ای درباره گاهشماری دیلمی یا گالشی (گیلانی) و نیز گاهشماری تبری، به عمل نیامده و بیش از حد کوتاهی شده است.

توجه:

نوروز سالشمار فرسی نو (یزدگردی) به جهت گردان بودن، در زمان حکیم عمر خیتم، ۱۸ روز و آند ساعت، از نوروز اعتدالی فاصله داشت. و پیش از خیام افرادی چون: کوشیار دیلمی، ابوجعفر محمدابن ایوب طبری املی، و بعداً در زمان خیام و یاران او با رصدهای مختلف، در جاهای گوناگون، در زمانهای متفاوت توانستند طول دقیق سال اعتدالی را به مقدار ۳۶۵/۲۴۲۹ روز بدست آورده و با تعیین زمانی کیسه‌ها، مبدأ اعتدالی سالشمار ایرانی (جلالی - ملکی) را پایه گذاری کنند. این طول سال، دقیق‌ترین طول شمسی در سراسر جهان است. و نسبت به طول سال شمسی میلادی ۳۶۵/۲۴۲۵ روز، بیش از: ۳۴۰/۰۰۰ بار دقیق‌تر است. به راستی که فرزندان ایرانی باید از مجموع تلاش‌های این دانشمندان نامدار ایرانی سپاسگزار باشند.

از فروردین سال ۴۵۸ (شمسی هجری)، که مبدأ سالشمار جلالی بوده است؛ بسیاری از اقوام ایرانی همانند گذشته سالشمار فرسی (کهن - نو) را که پایه محاسبات نجومی ایرانی بود در نزد خویش نگاه داشتند.

دقت:

با توجه به سالشمار جلالی، آغاز تیرماه دیلمی / گالشی (گیلانی) برابر است با: ۲۲ آبان ماه جلالی / و پایان تیرماه دیلمی / گالشی (گیلانی) برابر است با ۲۲ آذرماه جلالی. متأسفانه بنا به دلایلی که پیش‌تر ذکر شد؛ با یکی پنداشته شدن سالشمار فرسی نو (یزدگردی) با سالشمار باستانی دیلمی / گالشی (گیلانی) و نیز تطبیق این دو با ماههای سالشمار جلالی باعث شد جایگاه حقیقی تیرماه سیزده (۱۳) تیرماه باستانی دیلمی (بجای ۳ آذرماه جلالی (برابر با ۲۷ آبان ماه شمسی هجری))، «نهم آبانماه جلالی» عنوان شود. حال توجه شود: از «نهم آبانماه جلالی» تا ۳ آذرماه جلالی (با شمار روز نهم و سوم) ۲۵ روز می‌شود. ایجاد ۲۵ روز اختلاف و یا احیاناً اختلال، معنی آن این است.

سال ۱۰۴ # ۲۸۷۶۷ / ۱۰۳ = ۱۳۱۵۰۶۸ / ۴ × ۲۵  
تغییر در مبدأ سالهای دیلمی، یا گالشی ۱۴۶۶ - ۱۰۴ - ۱۵۷۰  
آیا می‌توان به آسانی و بدون هیچ پایه نجومی و یا تاریخی، به میزان ۱۰۴ سال، مبدأ گاهشماری خراجی دیلمی یا گالشی را تغییر داد. آیا چنین تغییر و کاستی را خردمندان گیلانی می‌پذیرند؟ مبدأ گاهشماری دیلمی، ۱۹۵ سال پیش از مبدأ هجری است.

یعنی: هر مزد روز سال ۵۵۱۶ باستانی ایرانی (یزدگردی کهن)، فاصله تا مبدأ شمسی هجری، ۷۱۰۸۲ روز، و یا: رام روز (دوشنبه)، ۲۱ مردادماه سال ۲۱۵۲ از تاریخ رصد (اوستایی، یا: نوروز شهریاری)، در این مبدأ، از سالهای باستانی ایرانی، سالشمار مشترک اغلب ایرانیان باستان، به اندازه: ۱۹۹۰۳۴۵ روز سپری شده بود. / در ضمن مبدأ شمسی هجری، یعنی ۱/۱/۱ برابر با روز جمعه بود. و از این جمعه، تا روز جمعه مبدأ قمری هجری (به اقیانوس ایران) ۱۱۹ روز فاصله بود. و از مبدأ دیلمی تا روز چهارشنبه مبدأ فرسی نو (یزدگردی نو)، ۷۴۸۲۵ روز فاصله وجود داشته است.

۱	هرمزد روز	۱۱	خور روز	۲۱	رام روز
۲	بهمن روز	۱۲	ماه روز	۲۲	باد روز
۳	اردیبهشت روز	۱۳	تیر روز	۲۳	دی به دین روز
۴	شهریور روز	۱۴	مُش روز	۲۴	دین روز
۵	سپنت روز	۱۵	دی به مهر روز	۲۵	آرت روز
۶	خور دات روز	۱۶	مهر روز	۲۶	آشتاد روز
۷	امردات روز	۱۷	سروش روز	۲۷	آسمان روز
۸	دی به آذر روز	۱۸	رَشَن روز	۲۸	زامیاد روز
۹	آذر روز	۱۹	فروردین روز	۲۹	مهر سپنت روز
۱۰	آبان روز	۲۰	بهرام روز	۳۰	انارم روز

ایرانیان در روزگار قدیم، در هر ۶ سال چون شمار افزوده ۵ روز به یک ماه می‌رسید روز (۳۰ = ۵ × ۶)؛ جای گاهانبار را تغییر می‌دادند. و نام آن را «وهیژک» می‌گفتند و جشن دینی با شکوهی را اجراء می‌کردند. بعدها نام آن به وهیچک، وهیزک، کییزک و کیسه تغییر یافت. در اینجا جایگاه گاهانبار «وهیژک» هشتم (= پایان آبان‌ماه قدیم)، با شمارش زیر نشان داده می‌شود.

رقم ۱۸۹ / مربوط به کسر سال ۳۳۰۱ است ۱۸۹ / ۳۳۰۰ - ۱۸۹ / ۳۳۰۰  
مقدار روزهای کیسه در مبدأ رصد (تقویم اوستایی) ۶۹ = ۳۶۵ × ۱۸۹ /  
۶۹ روز برابر دو ماه و ۹ روز بود.

خارج قسمت ۵۵۰، و مانده صفر. ۳۳۰۰ ÷ ۶ =

رقم صفر نشانه عدد ۶ است. یعنی: از آغاز مبدأ سال‌های باستانی ایرانی، به مقدار ۵۵۰ نوبه ۶ ساله وهیژک «گاهانبار» برگزار شد. پس در سال ۳۳۰۰ باستانی ایرانی، جایگاه آخرین وهیژک در پایان ماه ششم، یعنی شهریور قرار داشت. چون در مبدأ رصد ۶۹ روز (۹ + ۲ × ۳۰) کیسه اعتدالی اجراء شد. بر تعداد «وهیژک» ۲ واحد افزوده شد. و در آن سال به جهت پیشگیری از اختلال در امر برگزاری آیین‌های دینی بویژه نمازها، پس از شهریورماه، در پایان آبان‌ماه جشنواره دینی وهیژک برگزار شد. و از آن زمان تا به اکنون گاهانبار خمرسه همچنان در پایان آبان‌ماه باستانی قرار دارد.

خوانندگان ارجمند برای آگاهی بیشتر درباره چگونگی سالشماری دیلمی، و تبری می‌توانند به کتاب گاهشماری باستانی مردمان مازندران و گیلان نوشته راقم رجوع فرمایند. و همچنین برای کسب اطلاع دقیق‌تر از وضعیت نجومی و تاریخ تقویمی ایران، به کتب ذیل عنایت فرمایند.

- ۱- تقویم و تاریخ در ایران / ذبیح‌الله بهروز / ایران کوده
- ۲- تقویم شهریار در ایران / ذبیح‌الله بهروز / ایران کوده
- ۳- گاهنامه تطبیقی سه هزار ساله / احمد بیرشک / بنیاد دانشنامه بزرگ فارسی
- ۴- شرح مسئله کیسه‌های جلالی / تقی ریاحی /
- ۵- زروان، سنجش زمان در ایران باستان / فریدون جنیدی / بنیاد نیشابور
- ۶- تاریخ تاریخ در ایران / رضا عبداللهی / امیر کبیر

آمل - اسفند ۱۳۷۵

۱۳۷۵/۱۰/۱۷ شمسی هجری

۱۵۷۰/۱۶/۱۳ باستانی دیلمی ۱۵۰۸/۶/۱۸ باستانی تبری

**توجه و هفت!** در گاهشماری‌های: فرسی نو (یزدگردی)، باستانی دیلمی و باستانی تبری، هر سه به جهت وابسته بودن در پایه به گاهشماری باستانی ایرانی (یزدگردی کهن) جای پنجه (خمرسه)، پنجیک و پتک در پایان آبان ماه قرار دارد. علت آن، اجراء ۶۹ روز کیسه‌ای است که بنا به روایات ایرانی، در سال ۳۳۰۱ باستانی ایرانی (یزدگردی کهن)، به جهت پایه‌گذاری مبدأ رصد یا تقویم اوستایی انجام گرفت. در آن زمان از سالشمار باستانی ایرانی به اندازه ۱۲۰۴۵۶۹ روز سپری شده بود. نخستین روز این مبدأ هرمزد روز (دوشنبه) نام داشت.

روزهای سپری شده باستانی، پس از اجراء کیسه ۱۲۰۴۵۰۰ - ۶۹ = ۱۲۰۴۵۶۹ سال‌های سپری شده خورشیدی پیش از اجراء کیسه ۳۳۰۰ = ۳۶۵ ÷ ۱۲۰۴۵۰۰ کسر ۱۸۹ / (۶۹ روز) مقدار کیسه در مبدأ رصد

$$۱۲۰۴۵۶۹ \div ۳۶۵ = ۳۳۰۰ / ۱۸۹$$

$$۱۲۰۴۵۶۹ \div ۳۶۵ / ۲۴۲۱۹ = ۳۲۹۸ / ۰۰۰۷$$

تبدیل به سال اعتدالی برای اینکه: جایگاه پنجه، پنجیک و یا پتک به هنگام مبدأ رصد دانسته شود یادآوری و شمار زیر نیاز است. شمار روزها در سال‌های باستانی ایرانی (یزدگردی قدیم یا کهن) ۳۶۵ روز بود. ۱۲ ماه ۳۰ روزه با افزوده ۵ روز گاهانبار = خمرسه.

## تپه‌وار

(از شماره ..... فرستاده شود)

لطفاً رقم بالا یا ترکیبی آن را بر کرده همراه فیش بانکی به مبلغ حق اشتراک مورد نظر به حساب جاری شماره (۸۸۸) بانک صادرات ایران، شعبه

۲۹۰۸ بادی‌الله رشت، به نام مدیر مجله یا گله‌وا به نشانی

(رشت - صندوق پستی ۴۱۷۴ - ۴۱۶۳۵) ارسال نمایند.

- حق اشتراک داخل کشور ۱۲۰۰۰ ریال
- اروپا ۴۰۰۰۰ ریال
- آمریکا و ژاپن ۵۰۰۰۰ ریال
- حوزه خلیج فارس و جمهوری‌های همسایه (شوروی سابق) ۳۵۰۰۰ ریال

برگ درخواست اشتراک ماهنامه گله‌وا (یک ساله)

(گله‌وا، مجله فرهنگی، هنری و پژوهشی شمال ایران به زبانهای دیلمی و فارسی)

نام ..... نام خانوادگی .....  
 سن ..... شغل ..... میزان تحصیلات .....  
 نشانی: شهر ..... خیابان .....  
 کوجه ..... شماره ..... کدپستی ..... تلفن .....

**دوره‌های جلد شده لوکس و زرکوب گله‌وا بهترین هدیه به دوستان و آشنایان گیلانی و مازندرانی دور از شمال و خارج از کشور است**



## کوزه سوباتان

علی عبدلی

در دو جانب رشته کوههای تالش، تاکنون اشیاء تاریخی فراوانی به دست آمده و اغلب آنها نیز بدون شناسنامه واقعی از مرزهای ایران خارج شده‌اند. در بین شمار اندکی از آن مجموعه گرانبها که نگارنده توانسته است ببیند کوزه‌های برنزی - احتمالاً متعلق به دوره هخامنشیان - بیش از همه جالب توجه و دوست داشتنی بوده. چنانکه در تصویر ارائه شده نیز می‌توان مشاهده نمود، این کوزه به لحاظ ظرافت پرداخت و نقشهای قلمکاری شده بر آن یک اثر هنری منحصر به فرد و نمونه‌ای برجسته از هنر فلزکاری نیکان ما در حدود ۲۵ سده پیش از این می‌باشد. تا زمانی که به تحقیق مشخص نگردیده که این اثر در کجا و به وسیله چه کسانی پدید آمده است، به لحاظ این که در گوشه‌ای از سرزمین کادوسان، در محل سوباتان = سوباران = آسواران \* تالش کشف گردیده است، می‌توان آن را همچنان (کوزه سوباتان) نامید. کوزه سوباتان که متأسفانه نمی‌دانم اکنون در کجاست و به چه سرنوشتی دچار آمده است بی‌آن که بر آن حرفی نوشته شده باشد، کتاب پر رمز و رازی است که نگارنده مجال مطالعه کافی آن را به دست نیاورده. اما توصیف مختصری از آن را با شتاب

نوشته است که ذیلاً از نظرتان می‌گذرد.

جنس: برنز، وزن: ۶۸۰ گرم، بلندی: ۲۱/۵ سانتیمتر، قطر بدنه: ۱۶/۵ سانتیمتر، قطر دهانه: ۷/۳ سانتیمتر، قطر پایه: ۶/۳ سانتیمتر، رنگ اصلی نارنجی و رنگ ظاهر تیره دودی.

بدنه این کوزه با نقش ستونهایی مانند ستونهای تخت جمشید به چهار صحنه مساوی تقسیم شده که شرح هر یک از آنها خواهد آمد. نقش بدنه ستونها بر عکس نقش ستونهای تخت جمشید که عمودی و موازی می‌باشد، موزائیکهای لوزی شکلی است که از خطوط مارپیچ مقطعی پدید آمده‌اند. قسمت پایین صحنه‌های چهارگانه تا انتها و حتی کف پایه کوزه با خطوط موازی مدور و حلقه‌های مرتبط به هم و بوته‌های حاشیه قالی، تزیین شده است. قسمت بالای صحنه‌ها تا دهانه کوزه نیز نقشهایی از این گونه دارد. تمام نقوش اصلی صحنه‌ها برجسته می‌باشد و در کمال ظرافت و مهارت پدید آورده شده‌اند.

لباس اشخاص در آن صحنه‌ها همانند لباس بزرگان مادی است. تاج استوانه‌ای با برجستگی‌های عمودی موازی آنها اندکی کوتاه‌تر از تاج مادی به نظر می‌رسد.

کمانها را به شیوه نگهبانان دربار هخامنشیان بر دوش حمایل کرده‌اند. شخصیت‌های اصلی این صحنه‌ها از لحاظ ظاهر، رویهم رفته به شاهان و بزرگان پارس چنانکه در حجاریهای تخت جمشید، خصوصاً کاخ خشایارشا دیده می‌شود، شبیه‌اند. و اما آنچه که در صحنه‌های چهارگانه بدنه کوزه

سوباتان دیده می‌شود عبارت است از:

صحنه اول: شاه بر تخت نشسته و عصای مخصوص را به دست دارد و خدمه‌ای پشت سر او ایستاده و سایانی را که به دسته‌ای از خوشه‌های گندم مانند است، بالای سر شاه نگهداشته و شخص دیگری نیز در برابر شاه ایستاده است. در فاصله بین سر شاه و شخص مقابل او نقش بنایی آجری مانند آتشکده دیده می‌شود و بر بالای آن نقش خورشید بالدار به چشم می‌خورد. تخت شاه با نقش جانوری مانند یک توله سگ بالدار مزین است. موهای مجعد شاه به پشت او ریخته و تاجی استوانه به سر دارد. صحنه دوم: سه نفر پشت سر هم ایستاده و حالت حرکت دارند. اولی کمانی بر دوش آویخته و در دست

راست چوبی دارد که عمود بر زمین است و در دست چپ ششی دارد که به یک جام باریک، یا آتشدان می‌ماند. در فاصله بین نفر اول و دوم آتشدانی روشن قرار دارد. بلندی آتشدان تا انتهای شعله آن به نیمه قد اشخاص یاد شده می‌رسد. نفر دوم تیردان و یا غلاف نسبتاً پهنی به میان آویخته و با دست چپ سر بریده آهویی را در مقابل گرفته است. نفر سوم لباسی نسبتاً گشادتر از لباس دو نفر دیگر به تن دارد و ظرف کوچکی در مقابل صورت او قرار دارد که چیزی مانند زیانه ملایم آتش از آن بر می‌خیزد. بر بالای سر نفر وسط نقش دیگری از خورشید بالدار دیده می‌شود.

صحنه سوم: سه نفر ایستاده‌اند. نقش گونه‌ای دیگر از خورشید بالدار بالای سر نفر میانی دیده می‌شود و پشت سر او کسی که ایستاده است، کمانی بر دوش و نیزه‌ای در دست دارد و نفر مقابل هم رو در رو ایستاده و با او سرگرم صحبت است. او نیز تیردانی بر پشت دارد. در فاصله بین این دو نفر آتشدانی روشن قرار دارد. نفر وسط هم کمانی بر دوش حمایل کرده. صحنه چهارم: در وسط صحنه یک شیر بالدار دیده می‌شود که روی یک پا ایستاده و پای دیگر خود را بر ران مردی که با او در آویخته است نهاده. پشت سر شیر مرد دیگری ایستاده که نیزه‌ای در دست دارد و تیردانی بر دوش حمایل نموده. بالای سر اینها تصویری دیگر از خورشید بالدار به چشم می‌خورد. مردی که با شیر بالدار در آویخته است با دست راست دشنه‌ای در شکم آن جانور فرو کرده و با دست چپ نیز اهرم کوچکی بر پیشانی آن می‌کوبد. در پشت این شخص تصویر چیزی مانند مشعل دیده می‌شود. در قسمت بالای صحنه، زیر منتهی‌الیه بالهای خورشید بالدار نقشی مانند یک خیمه مخروطی به چشم می‌خورد.

کوزه سوباتان که ارزش هنری و زینتی آن مسلم است و مورد مصرف دیگری برای آن به نظر نمی‌رسد، جهت ارزیابی تاریخی باید مورد مطالعه تخصصی قرار گیرد.

\* این محل در ییلاق شکره دشت کرگانرود، مجاور آبادی باستانی آقاولر، واقع است. برخی از میمان و ساکنان اصلی آنجا نام فامیلی (آسوار) و (آسویاری) دارند. تردیدی نیست که لفظ ترکی (سوباتان) محرف سوبار و آسویاری است.

## خدمات پستی نشر گیلکان

نشر گیلکان، مرکز تهیه و پخش کتابهای مربوط به شمال ایران جهت تهیه و خرید کتب قدیم و جدید و نایاب گیلان و مازندران به صورت اصل یا زیرا کس سفارش می‌پذیرد. نام دقیق کتاب‌های مورد درخواست خود و نویسندگان آن‌ها را برای ما بنویسید، چگونگی وصول، زمان تهیه و قیمت آن‌ها به صورت اصل یا کپی «تجدید شده» به اطلاع شما می‌رسد. در صورت تمایل و سفارش می‌توانید در هر کجای کشور که هستید چند روز بعد آن‌ها را در کتابخانه شخصی خود داشته باشید.

رشت: حاجی آباد، اول خیابان گنج‌های، کوچه صفاری، شماره ۱۱۸ — (صندوق پستی ۱۷۳۵-۴۱۶۳۵) گیلکان

## جستانیان

### ترجمه‌ی شهنواز رازپوش

جستانیان، یکی از خاندان‌های مشهور دیلم است که پیش از روزگار آل بویه (از پایان سده دوم تا آغاز قرن چهارم هجری) در نواحی کوهستانی رودبار، الموت و طالقان حکومت می‌کرده‌اند. اینان با یاری علویان به جنگهایی با نایبان خلیفه دست یازیدند و گاه شهرهایی مانند ری، قزوین و زنجان را تسخیر می‌کردند. رودبار الموت تختگاه فرمانروایی این خاندان بود.

مقاله جستانیان بخشی از مقاله «دیلم»، ا. دائره‌المعارف اسلام نوشته ولادیمیر مینورسکی است که به دلیل طولانی بودن آن، تنها به ترجمه این قسمت که به سلسله جستانیان اختصاص دارد بسنده شده است.  
I. V. Minorsky, "Daylam", in The Encyclopaedia of Islam, eds. B. Lewis, ch. Pellat, Leiden, E. J. Brill, 1965, Vol. II, PP. 191 - 192.

هنگامی که هارون الرشید در سال ۱۸۹ هجری، به ری رسید فرمانروایان طبرستان را فرا خواند و به مرزبان پسر جستان فرمانروای دیلم، مال و جامه بخشید و خراجی که معمولاً از فرمانروایان درخواست می‌شد از او مطالبه نشد. این نخستین خبر از جستانیان است که ذکرش در منابع آمده است. دلجویی هارون از مرزبان بی‌ارتباط با رویدادهای سال ۱۷۵ هجری نبوده است،<sup>۱</sup> یعنی هنگامی که مرزبان (یا پدرش) فرمانروا بوده‌اند. از اینرو، مرزبان را می‌توان نخستین پادشاه خاندان جستانیان به حساب آورد. پادشاه بعدی که برای ما شناخته شده است، وهسودان پسر جستان است. فاصله زمانی میان مرزبان (که نامش در رویدادهای سال ۱۸۹ آمده است) و وهسودان (که در سال ۲۵۹ در قید حیات بوده است، رجوع شود به طبری، ج ۳، ص ۱۸۸) بیش از آن است که آن دو را بتوان برادر شمرد. بنا به گفته یوستی، واسمر، کسروی و قزوینی، میان مرزبان و وهسودان می‌توان جستان اول پسر مرزبان را نام برد که این جستان پدر وهسودان است. طبری ذیل رویدادهای سال ۲۰۱ هجری، ضمن گزارشی از فتوحهای عبدالله پسر خردادبزه (والی طبرستان) در خاک دیلم، از گرفتار شدن ابویلی نامی از پادشاهان دیلم یاد کرده است. البته نام لیلی در میان مردان دیلم زیاد بوده است، اما هویت این ابویلی روشن نیست، که آیا او، همان جستان دوم است یا لیلی بن نعمان، حکمران غاصب طبرستان. وضعیت در دیلم با واقعه‌ای که در مرز دیلم، هنگام خروج سیدحسن رخ داد، روشن‌تر می‌گردد. سیدحسن جنگجوی زیرکی بود و بدون اینکه فشاری بر دیلمیان وارد کند توانسته بود آنان را مطیع سازد. سیدحسن بن زیدالداعی الکبیر، رهبر قیامی بود که در سال ۲۵۰ هجری در چالوس و کلار روی داد و از اهالی آنجا در مقابل حکمرانان طاهری<sup>۲</sup> دفاع کرد. طاهریان همواره می‌خواستند زمینهایی را که اهالی به طور مشترک برای گردآوری سوخت و مراتع استفاده می‌کردند، تصاحب کنند. (طبری، ج ۳، ص ۱۵۲۴). بنا به گفته استخری، ۲۰۵، پیش از قیام حسن بن زید، دیلم به عنوان سرزمین کفر شناخته شده بود و از آنجا افرادی را به عنوان برده می‌بردند؛ اما علویان این وضع را تغییر دادند. وهسودان بن جستان با حسن بن زید بیعت کرد، اما این اتحاد دیری نپایید و پس از چندی وهسودان درگذشت. در تاریخ جیل و دیلم (جویی از آن نقل کرده، ۳، ۲۷۱) آمده است که در سال ۲۴۶ هجری یکی از افراد خاندان جستانی در منطقه الموت، عمارتی بنا کرد که پادشاهان دیلمی به آن مباهات می‌کردند. این اقدام احتمالاً نه تنها نشانه پایان حکومت طولانی وهسودان، بلکه آغاز حکومت پسر قدرتمندش، جستان دوم بود. جستان از داعی خواست تا کسانی را به دیلم

فرستد و به همین دلیل او توانست ری را از طاهریان بگیرد و قزوین و زنجان را نیز تصرف کند. از اینرو، در سال ۲۵۳ هجری، خلیفه‌المعتز بالله لشکری به فرماندهی موسی بن بغابه طبرستان فرستاد که در نتیجه جستان شکست خورد. در سال ۲۵۹ جستان برای بار دوم سعی کرد ری را بگشاید اما کامیاب نگشت؛ با این حال داعی کبیر را در نبرد با صفاریان یاری داد.

در سال ۲۷۰ هجری، حسن بن زید درگذشت و برادرش، محمدبن زید، به نام داعی الصغیر جانشین او شد. این بار نیز جستان با او بیعت کرد. بدترین حادثه‌ای که برای دیلمیان روی داد در سال ۲۷۶ هجری بود. در آن سال لشکریان خراسان به سرکردگی رافع بن هرشم، محمدبن زید را از جرجان راندند. داعی در دیلم پناه گرفت و لشکر رافع، چالوس را اشغال کرد. اما داعی توانست با همکاری جستان او را محاصره کند، رافع ناگزیر به جنگ آنان رفت، بنابراین، محمدبن زید به گیلان عقب‌نشینی کرد و رافع در تعقیب جستان از چالوس تا طالقان را در نوردید و مدت سه ماه (تابستان ۲۷۸) همه‌گونه خرابی به بار آورد. جستان ناگزیر شد از کمک به داعی خودداری کند و رافع، قزوین و ری را تصرف کرد (نگاه کنید به ابن اثیر، ۷، ص ۳۰۳؛ و ابن‌اسفندیار، ص ۴ - ۲۵۲). تا اینکه در سال ۲۷۹، رافع که موقعیتش را در خطر دید، با داعی متحد شد و جرجان را به او سپرد با این شرط که داعی ۴۰۰۰ دیلمی جنگجو را برای او بفرستد.

پس از چندی عمر و لیث صفاری با تهدید و وعده، داعی را از حمایت رافع منع کرد و به همین سبب رافع ناگزیر به خوارزم گریخت و در سال ۲۸۳ در همانجا کشته شد. چهار سال بعد (در سال ۲۸۷) داعی در جنگی به دست فرمانده سامانیان به هلاکت رسید. پس از وقفه‌ای کوتاه، حسن بن علی (ناصرالدین) طاهر، اطروش، رهبر علویان شد و با وجود کوتاهی مدت فرمانروایی بزرگترین فرمانروای علوی به حساب می‌آید. او که مدت سیزده سال میان دیلمیان زندگی کرده بود، توانست کیش زیدی خود را در میان اهالی سفیدرود تا آمل اشاعه دهد و دژ چالوس<sup>۳</sup> را نیز ویران کند.

جستان با ناصر بیعت کرد. در نخستین نبردها با سامانیان شکست خوردند اما در نبردی دیگر که چهل روز ادامه یافت، سامانیان را شکست دادند و آنان را از طبرستان راندند. عبارت مبهم بیرونی در مورد رویدادهایی که شرحش گذشت، همچنین درباره کارهای ناصر که باعث از هم پاشیدن قدرت «کدخد» شد، احتمالاً اشاره به تأثیر نهادهای اسلامی بر خاندانهای دور افتاده دارد.

به گفته برخی از تاریخ‌نویسان (اولیاءالله آملی، تاریخ رویان ۷۵۰)، چاپ تهران، ۷۷؛ ابن‌واصل، تاریخ صالحی) پیش از سال ۳۰۱ میان ناصر و

## تصویر قهرمان اشکوری شاهنامه فردوسی در افواه عامه

موسی مسعود

استاد سخن حکیم ابوالقاسم فردوسی، بدون وارد آوردن کمترین خدشه‌یی به حیثیت این در ابر مرد تاریخ کهن گیلان چنین می‌آورد:

دلیری که بسد نام او اشکبوس  
همی پر خروشید برسان کبوس  
بَسَرْد گرز بر ترک زهام گسرد  
کله خود او گشت زان زخم خرد  
چو رهام گشت از کشانی (۳) ستوه  
به بیچیده از روی و شد سوی کوه

توضیحات:

- ۱- اشکور منطقه کوهستانی بسیار وسیع که یای سلسله کوه‌های البرز در دو استان گیلان و مازندران کشیده شده و بخشهای کوهستانی دو شهرستان رودسر و تنکابن را شامل است.
  - ۲- کاموس پادشاه اشکور در زمان حکومت کیخسروی کیانی بوده است. در یک کیلومتری شمال شرقی شویل اشکوردهی بنام کلکاموس وجود دارد.
  - ۳- کسان محلی در یک کیلومتری شمال شرقی شویل نزدیک ده کلکاموس که بر لبه پرتگاهی مشرف بر رودخانه پلرود، رویروی کاکرود قرار گرفته، این محل در گذشته‌های دور شهری آباد بوده و مرکز فرمانروایی کاموس پادشاه اشکور بود.
- منابع مورد استفاده:
- ۱- ولایات دارالمرز ایران، گیلان نوشته ه. ل. رابینو، ترجمه جعفر خماسی زاده ۲- فلاح حشاشین از پیترو ویلی، ترجمه علیرضا ساکی ۳- از آستارا تا استارباد نوشته دکتر منوچهر ستوده ۴- برهان قاطع ذیل کاموس

پس از برجیده شدن بساط کافه‌های ساز و ضربی و کاباره‌ها، بازار قهوه‌خانه‌های سنتی و نقالی در تهران رواج تازه یافته و به تناسب حال و هوایی که دارد مشتاقانی نیز پیدا نموده است. ولی متأسفانه دلیل عدم آگاهی لازم نقالان اینگونه مجامع عمومی که گهگاه بصورت مفسران تاریخی نیز افزوده کلام می‌نمایند، بعضاً نیز ناشر اکاذیب و افکار غلط می‌گردند که جای بسی تأسف است. از آن جمله تفسیر جنگ تاریخی اشکبوس قهرمان اشکوری (۱) با رستم می‌باشد.

از قهرمان اشکوری یاد شده در شاهنامه، در ذهن بعضی از نقالان القای نادرستی حاصل شده که عیناً آن را به شئونندگان قهوه‌خانه، منتقل می‌کنند و او را به صورت یک فرد غیر ایرانی، معارض دستگاه حکومتی کیخسرو، در ردیف افراسیاب و توران معرفی می‌کنند. درحالی‌که قهرمان اشکوری در وهله اول یک ایرانی پاک‌نهاد و عاشق سرزمین خود بوده و از کیان ولایت خویش به دفاع برمی‌خیزد.

او سپهسالار لشکر کاموس (۲) پادشاه مبارز اشکوری است و در مقابل تهاجم قوای پادشاه کیانی به مقابله بر می‌خیزد و از محدوده محروسه ولایت خویش یعنی اشکور دفاع مقدس می‌نماید تا جاییکه گیو و طوس و زهام را که فرستادگان دربار کیانی هستند شکست می‌دهد و در آخر کار مغلوب رستم دستان می‌گردد.

جستان جنگهایی روی داده بود. ناصر در سال ۳۰۴ در گذشت و دامادش حسن بن قاسم جانشین او شد. جستان نیز پس از چهل سال فرمانروایی، گویا حدود همان سال به دست برادرش، علی پسر وهسودان، کشته شد. علی در سال ۳۰۰ از سوی عباسیان عامل خراج اصفهان بود که در سال ۳۰۴ از این سمت خلع شد، اما سه سال بعد، مؤنس، سپهسالار لشکر خلیفه که به جنگ یوسف بن ابی الساج، آمده بود، پس از گرفتن یوسف، علی را به حکمرانی ری، قزوین و زنجان منصوب کرد. اما او در همان سال در قزوین به دست محمد پسر مسافر کنگری کشته شد.

ظاهراً محمد این کار را به رسم کین‌خواهی و به خاطر زنی که دختر جستان پسر وهسودان بود، انجام داد. علی پسر وهسودان به دلیل رفتار و خط مشی در دیلم شناخته شده نیست؛ با این وجود، هنگامی که حسن بن قاسم (داعی) در طبرستان گرفتار و به علی سپرده شد تا به بغداد فرستاده شود، علی او را در قلعه آبا و اجدادیش در الموت زندانی کرد (ابن اسفندیار، ص ۲۸۱). تا هنگامی که محمد پسر مسافر، علی را کشت و خسرو فیروز، برادر علی، قاسم را آزاد کرد. خسرو فیروز پس از چندی بر محمد شورید اما به دست او کشته شد. مهدی، پسر خسرو این بار در مقابل محمد پسر مسافر استادگی کرد اما شکست خورد و به اسفار پسر شیرویه دیلمی پناه برد.

پس از مهدی از جستانیان آگاهی درستی نیست، اما از گفته ابن اثیر در رویدادهای سال ۴۳۴ معلوم می‌شود که آنان در آن سال نفوذ فرمانروایی اندکی در میان دیلمان داشته‌اند.

زیرونیس‌ها:

- ۱) از سال ۱۶۵ تا ۱۸۹، فرمانروایان محلی طبرستان، سرزمین باوندی، ونداد هرمز قارن و ندی، با نایبان خلیفه در جنگ و گریز بودند و مطیع نمی‌شدند.
- ۲) طاهریان، خاندان حکومتگر در حرامان از سال ۲۰۶ تا ۲۵۹ هجری قمری که وابسته به حکومت بغداد بودند.
- ۳) دژ بزرگی بود که پادشاهان ایران برای جلوگیری از حمله‌های دیلمان ساخته بودند و همیشه لشکری در آنجا مستقر بود.
- ۴) یوسف پسر ابی‌الساج، از فرمانروایان بزرگ آذربایگان بود، پس از گرفتاری به دست مؤنس در سال ۳۰۷، مدت‌ها در بغداد در زندان بود تا سه سال بعد از جانب خلیفه به حکمرانی آذربایگان دست یافت، در ۳۱۴ از سوی خلیفه برای سرکوبی قرمطیان مأمور شد که به دست آنان کشته شد.
- ۵) علی، اسلام پذیرفته بود و از جانب خلیفه مقتدر بالله عامل ری شده بود و با علویان دشمنی داشت. ظاهراً به همین دلیل برادرش جستان را به قتل رسانده بود.

گیله‌وا، ماهنامه‌ای برای  
عموم شمالی‌ها، برای آن دسته  
از گیلانی‌ها و مازندرانی‌هایی  
که به حفظ هویت قومی و بومی  
خود در جمع خانواده بزرگ  
ایرانی سخت پایبندند.

شماره‌های گذشته گیلوا را  
از کتابفروشی نصرت بخواهید

رشت - خیابان علم‌الهدی

تلفن ۲۵۲۴۸

دکتر عبدالکریم گلشنی

## گیلکان و دیلمیان در آران

موسی کاغان کاتواتسی Moses<sup>(۱)</sup> Caghancatovatsi (در گذشته اواخر قرن ۱۰ میلادی / ۴ هجری قمری) مورخ ارمنی، در کتاب خود «تاریخ اغوان»<sup>(۲)</sup> از سپاهیان گیل و امرای دیلمی، که مناطق غربی دریای خزر را گشوده بودند، به اسم گیلیمبک (Gilembec) و دیلمیک (Dilémic) نام می‌برد.<sup>(۳)</sup> او ضمن شرح حوادث سال ۹۴۴ م (۳ - ۳۳۲ ق) در سرزمین آران، اخبار مربوط به فتوحات سالاریان دیلمی را در زادگاهش، به اختصار نقل کرده است.<sup>(۴)</sup>

لشکرکشی‌های سالار مرزبان بن محمد بن مسافر ۸ دیلمی (وفات ۳۴۶ ق) به سوی آلبانیای قفقاز و شروان و ارمنستان از بخت مساعد او مقارن بود با انحطاط حکمرانان ساجیان - امرای ایرانی که اسماً عامل و تابع خلفا در آذربایجان و ارمنستان بودند. و همچنین ادامه هرج و مرج در ارمنستان، که بعد از کشته شدن سباط اول (۹۱۴ م)، از پادشاهان مقتدر سلسله باگراتید، در آن خطه پدید آمده بود.<sup>(۵)</sup>

به نوشته کاغان کاتواتسی: «... چون از این واقعه (قتل سباط) مدتی گذشت، این ملت تاجیک (ساجیان) از میان رفت و از پی آنان قوم دیگری آمد به نام گیلیمبک، که رئیس آنان سالار بود. او بهر طرف دست یافته و اغوانی (آلبانیا - قراباغ فعلی) و ایران و ارمنستان را به تصرف خود در آورد و به شهر پرتاو (نام بردعه به ارمنی) آمده و با آن ملت دیگر طرف شد. در همین زمان قوم دیگری موسوم به روتسک (روس)، که از حیث شکل و قیافه بیگانه می‌نمود، از طرف شمال هجوم آورده و با آن ملت دیگر مقابله کرد. روسها مانند طوفانی طی سه روز سراسر دریای خزر را که در وسط اراضی واقع است، پیموده و با یک یورش ناگهانی در مقابل پرتو (بردعه)، مرکز اغوانی، سر در آوردند... بدون هیچگونه رحم و

مروتی زنان و کودکان را قتل عام کردند».<sup>(۶)</sup> روایت درست این مورخ، متولد کاغان کاتوک، حومه شهر پرتو،<sup>(۷)</sup> از این جهت برای ما ارزش تاریخی دارد، که او به عنوان یک شاهد عینی، ناظر این رویدادها در وطنش بوده است. قابل یادآوری است که این تهاجم «روسان» در دومین سال سلطنت نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل سامانی (سلطنت: ۳۴۳ - ۳۳۱ ق / ۹۵۴ - ۹۴۲ م) صورت گرفت.<sup>(۸)</sup> به نظر می‌رسد حمله سنگین روسها به تختگاه آران و جنایات هولناک آنان در منطقه باعث گردید تا مورخان اسلامی آن عصر نظیر مسعودی در مروج الذهب و ابن مسکویه در تجارب الامم و بعدها این‌اثیر (قرن ۷) در کامل، حوادث این ایام و پی‌آمدهای آن را به تفصیل بیشتری بنویسند و به چگونگی حاکمیت و برخورد فاتحان جدید یعنی قوم گیل و دیلم با مردم بومی کمتر بپردازند.

ه. ل. رابینو

### فرمانروایان گیلان

مجموعه چهارگفتار پیرامون

تاریخ و جغرافیای گیلان

ترجمه

م. پ. جکتاجی - دکتر رضا مدنی

نشر گیلکان

قابل وصول با پست سفارشی

در ازای ارسال ۳۵۰۰ ریال تبر

نشانی رشت صندوق پستی ۱۷۲۵-۴۱۶۲۵، نشر گیلکان

تاریخ اغوان، این اثر ۱۰۰۰ ساله، که گوشه‌هایی از جامعه ایران عصر ساسانی و اخبار نخستین قرون اسلامی را نیز در بر دارد، بوسیله مسیو پاتکانیان از زبان ارمنی به روسی ترجمه و ۱۸۶۱ م (۱۳۶ سال پیش) در پترزبورگ منتشر شد.<sup>(۹)</sup> برنهارد دورن (۱۸۸۱ - ۱۸۰۵) خاورشناس آلمانی در کتاب ارزشمند و پرحجم «کاسپیا» یا «تهاجم روسهای قدیم به طبرستان»<sup>(۱۰)</sup> که درباره تاریخ اجتماعی و فرهنگی اقوام ساکن کرانه‌های دریای خزر و چگونگی مقابله با آنان با حملات «روسان»، به تفصیل از مردم طبرستان، گیلان و دیلمستان سخن گفته از متون ارمنی، روسی و فرانسوی این اثر مورخ ارمنی‌مآسود برده است.

یادداشت‌ها:

۱- نام این مورخ به صورتهای گوناگون ثبت شده است: قاغاقا توچی (کسروی، شهریاران گمنام)؛ کالاتکا توآسی (مینورسکی، تاریخ شروان و دریند)؛ کاتانگاتیواکچی (ورهرام، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی).

۲- نامی است که در متون ارمنی به آران / آلبانیا، داده شده است.

۳- برنهارد دورن، کاسپیا، پترزبورگ ۱۸۷۵، صص ۴۱ و ۲۸۵.

۴- به نقل از دورن، همانجا، صص ۲۸۶ - ۲۸۵.

۵- ولادیمیر مینورسکی، تاریخ شروان و دریند، ترجمه محسن خادم، انتشارات بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، ۱۳۷۵، صص ۲۸، ۱۰۷، ۱۱۰؛ احمد کسروی، شهریاران گمنام، چاپ سوم (۱۳۵۳)، سالاریان (صص ۸۶ - ۶۵)؛ دایرةالمعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مصاحب، جلد ۱، مدخلهای آل مسافر، باگراتید و ساجیان.

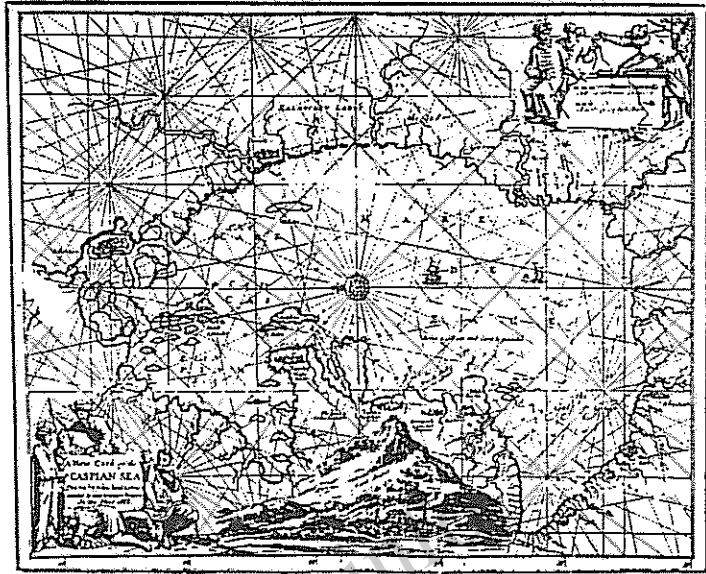
۶ و ۷- دورن، همانجا، صص ۴۳ - ۴۰ و ۲۸۶ - ۲۸۵.

۸- غلامرضا ورهرام، «دریای خزر و رویدادهای تاریخی آن (بر اساس متون قدیمی)، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، سال سوم (پائیز ۱۳۶۷)، شماره ۲ (شماره مسلسل ۱۰)، انتشارات معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، مشهد، صص ۸۶.

۹- دورن، همان، صص ۲.

۱۰- این کتاب نایاب، به همت آقای پروفیسور احمد مهران، استاد دانشگاه جنوو (آلمان)، در سال ۱۳۵۹ شمسی / ۱۹۸۰ میلادی، به تعداد ۲۰۰ نسخه، از چاپ قدیمی سال ۱۸۷۵، در انتشارات گیلان - بندرانزلی طبع گردید و در دسترس محققان قرار گرفت.





## دریاپویی در کاسپی

هخامنشیان از این دریا با نام «هیرکانیوم» Hyrcanium یادگشته است<sup>۲</sup> و در همان روزگار است که در نخستین نوشته به خامه هردوت<sup>۵</sup> این دریا را دریایی ناوابسته به دیگر دریاها نه بدانگونه که بیشتر در باره آن می‌اندیشیدند، می‌یابیم. وی این دریا را «هیرکانیوم» می‌نامد. نخستین نوشته‌ای که در آن این دریا را با نام «کاسپی» می‌یابیم نوشته ارسطو است<sup>۶</sup> که از این دریا با نام «کاسپوم» Caspium یاد می‌کند.<sup>۷</sup>

با فرو افتادن توان هخامنشی و چیرگی اسکندر مقدونی بر ایران به نوشته فیشر «اسکندر دستور داد تا در کرانه قفقاز برای تازش از راه دریا به کرانه‌های جنوبی دریای کاسپی کشتی‌هایی بسازند ولی با راهی گشتش به سوی خاور از پیگیری دستور خود باز ماند<sup>۸</sup>». با مرگ اسکندر و چیرگی سلوکیان بر ایران و ناخرسندی ایرانی‌ها از سر نهادن به فرمان بیگانه در پهنه‌ای نزدیک به کرانه جنوب خاوری دریای کاسپی گروهی از آریایی‌ها بر پا خاستند و فرمانروایی بزرگی به نام «اشکانی» بر پا داشتند که نزدیک به پنج سده بر ایران فرمان راند. اشکانی‌ها چشم به باختر داشتند و میدان ستیزه‌شان فراسوی فرات بود به روزگار آنان کمتر نشانی از رویدادهای پیرامون دریای کاسپی می‌یابیم.

در روزگار فرمانروایی اشکانی‌ها ایران بارها فریاد تازشگران آلان و سکایی باشنده در کنار دریای کاسپی را شنید. آلان‌های باشنده در فراسوی قفقاز چندبار به پهنه شمال رود ارس تاختند. راه تازش آنان کرانه باختری دریای کاسپی بود و هیچ نشانی بر آنکه آنان در تازششان از کشتی و دریا بهره‌ای گرفته باشند در نوشته‌ها نیست و سکاها نیز کرانه خاوری این دریا را بارها در نوردیده و به مرزهای امپراتوری اشکانی در شمال خاوری تاختند. در سنگ نبشته‌ای بر جا مانده از روزگار اشکانی چنین می‌یابیم: «پنجاه کشتی پر از مردان جنگی از راه دریا در پشت سکاها به زیر آمدند و راه بازگشت را بر آنان بستند...»<sup>۹</sup> اما این که اینان به چه شماری کشتی در دریای کاسپی داشته و آن مردان در کجا بر کشتی نشستند و در چه جایی از کشتی پا بر خاک کرانه نهاده‌اند یادی نمی‌گردد.

در نوشته‌های دوره اشکانی این دریا «وهرکانه» Vaharcana نام گرفت بدانگونه که گرگان در آن زمان نامیده می‌شد و نام کاسپی بر پاره‌ای کوهستانی و کرانه‌ای در جنوب رود ارس که همه سرزمین تالش‌نشین امروز و اردبیل را در بر می‌گرفت به رویه «کاسپانا»<sup>۱۰</sup> گذاشته شد. در نوشته‌های رومی، یونانی، ارمنی، سوریانی، و آبخازی این دوره نام «کاسپین» Caspian بر این دریاست<sup>۱۱</sup>.

با پایان‌یابی دوره اشکانی، ساسانی‌ها بر ایران

### افشین پرتو

دادوستد اندکشان با ایران بیشتر به خود می‌خواند تا پهنه ناشناخته دریای کاسپی و اگر دیگر از راه رسیدگان ترک و بارانداخته بر کرانه شمالی و خاوری دریای کاسپی در برهه‌های نه چندان بلند توانی نه چندان فراوان یافتند هیچگاه دل دریازنی نیافتند و ایران نیز بر آن نگشت که راهی از دریا به سوی آنان بجوید.

پهنه نه چندان دشوار میان دریای کاسپی و دریاچه آرال راهی آسودتر برای دادوستد اندک میان ایرانی‌ها و ترک‌های باشنده کرانه خاوری دریای کاسپی بود و این همه سده‌هایی چند خموشی دریای کاسپی را پاس داشت و ماهانش خروش نسدیدند مگر از بر هم ساییده شدن شانه‌های موجهایش، تا آنکه که چپاولگران روس از راه رود ولگا<sup>۲</sup> به آن رسیده و آزمندانه سر به تازش و چپاول در کرانه‌های باختری و جنوبی آن نهادند.<sup>۳</sup> با فریاد آمدند و سرکوفته رفتند. گویا این دریا بر آن نبود که پذیرای هیاهوی تازشگران باشد و به آوای تیری خواب خوش ماهانش را بر آشود.

از رویدادهای سرزمین‌های کرانه‌ای این دریا پیش از آغاز تاریخ آریایی ایران نشانه‌های بس اندکی بر جای مانده است و با آغاز بریایی توان هخامنشیان است که نشانی از این دریا بر جا مانده‌هایی از آنان می‌یابیم. در سنگ‌نبشته‌های بازمانده از روزگار

دریایی که تا چند سال پیش میان ایران و اتحاد جماهیر شوروی در خروش بود و امروزه موج بر کرانه‌های ایران و جمهوری‌های آذربایجان، فدراتیو روسیه، قزاقستان و ترکمنستان می‌کوبد، «کاسپی» نام دارد.

دریای کاسپی تا چند سده پیش به سبب دور بودن از میدان ستیزه‌های تاریخ و بز پا نگشتن تمدن‌های پرشکوه و توانمند در کرانه‌اش کمتر چشم پژوهندگان و جستجوگران سینه دریاها را به خود می‌دوخت. پیرامون دریای کاسپی سده‌هایی چند تنها میدان جابجایی گروه‌های کوچنده آریایی و ترک و زیستگاه گروه‌های نژادی نه چندان توانمندی بود که تنها هر از چندگاهی به سبب هیاهویشان مورد تازش توانمندان چیره بر بامواره ایران قرار می‌گرفتند. هیاهویی و تازشی و کشتاری و سپس خاموشی. در کرانه شمالی‌اش توانی برپا نبود که توانمندان چیره بر ایران به ستیزه با آن برخیزند و دریا میدان ستیزه گردد یا بازرگانان ایران بر آن شوند که به دادوستد با آنان برخاسته و بار بر کشتی نهند و جستجوگر کرانه‌هایی با باشندگان خریدار شوند.

اگر در سده‌های نخستین اسلامی توانی چون امپراتوری خزرها<sup>۱</sup> در پهنه شمال باختری این دریا پدید آمد، راه‌های گذرنده از دل کوه‌های قفقاز و کرانه‌های باختری این دریا بازرگانان خزری را برای

چیره گشتند. در دوران ساسانی‌ها با پذیرش مسیحیت از سوی مردم ارمنستان چشم‌ها به فراسوی ارس دوخته شد و همپای آن آنچه که در قفقاز و کرانه‌های باختری دریای کاسپی می‌گذشت اهمیت یافت. ساسانی‌ها می‌دانستند که هم‌اوردشان امپراتوری روم بر آن است که از باشندگان ترک فراسوی قفقاز برای رویارویی با ایران بهره جوید و بر آن پایه به همه آنچه که در آن پهنه توانش را پاس می‌داشت به خوبی می‌اندیشید. آیوازیان تاریخنگار ارمنی می‌نویسد که «خسرو انوشیروان فرمان داد تا نزدیک ریزشگاه ارس به دریای کاسپی اسکله‌ای بسازند. به دستور او تنی چند از کشتی‌سازان کرانه خاوری دریای مدیترانه را به آنجا فرستادند و آنان چند کشتی ساختند و بر آب انداختند. آن کشتی‌ها تا ریزشگاه رود ترک<sup>۱۲</sup> می‌رفتند.»<sup>۱۳</sup>

در نوشته‌های بر جا مانده از دوره ساسانی دریای کاسپی بر خود نام «ورکانه» Varcana را دارد که رویه پهلوی نام «هیرکانا» Hyrcana است. در نوشته‌های ارمنی این دوران نام «ورکانه» به کار می‌رود<sup>۱۴</sup> ولی در نوشته‌های گرجی<sup>۱۵</sup> و رومی نام «کاسپین» به کار برده می‌شود.

با آغاز دوران اسلامی و پیگیری عرب‌ها بر ایران از آنجا که این نوچیرگان به هر دیاری که پا می‌نهادند به دگرگون ساختن نام‌ها و هماهنگ ساختن آن نام‌ها با واژه‌های زبان خویش دست می‌زدند نام دریای کاسپی نیز دگرگون گشته و در نوشته‌های سده‌های یکم و دوم هجری نام‌هایی چون «بحر جرجان» و «بحر قرزین» به جای «دریای گرگان» و «دریای کاسپین» بر آن نهاده شد که «قرزین» تازی گشته کاسپین است. عرب‌ها با لشکرکشی‌های دریایی آشنا نبودند و بر آن نشدند تا برای تازش به بیرامون دریای کاسپی از کشتی بهره جویند.

در سده سوم هجری نام «دریای آبسکون» در بسیاری از نوشته‌ها جانشین نام‌های پیشین این دریا شد و همزمان با آن در نوشته‌های چینی نام «دریای خزر». «تسی‌هوان کای<sup>۱۶</sup>» بازرگان جهانگرد چینی که در سال ۲۰۰ هجری / ۸۱۵ میلادی به میان خزرها رفت و گزارش پیرامون در باره خزرها در میان یادداشت‌های اوست، از دریای بزرگی که بخشی از کرانه‌های خاوری و همه کرانه شمالی‌اش را پیموده یاد می‌کند و آن را دریای خزر می‌نامد.<sup>۱۷</sup> به نوشته برایت در پی گردش تسی‌هوان کای در نوشته‌های خزرها این دریا «خزر» نامیده شد<sup>۱۸</sup> و در پیمانی که به سال ۲۰۶ هجری / ۸۲۲ میلادی میان آلان‌ها و آبخازی‌ها بسته شد به هنگام بیان ماده‌ای از پیمان نام دریای خزر آمده است.<sup>۱۹</sup>

در سده سوم هجری در کنار «آبسکون» و «خزر» گاه نیز در نوشته‌های ارمنی و عربی نام

«دریای گیلان»، «بحر جیلان» و «بحرالجبیل» نیز دیده می‌شود.

گسترش اسلام در قفقاز و ماوراءالنهر و خوارزم و آغاز پرداختن به نگارش پیرامون جغرافیای امپراتوری اسلام و سرزمین‌های فراسوی مرزهای اسلام، دریای کاسپی را در برابر چشمان کنجکاو و جغرافیدانان مسلمان قرار داد. ابن فقیه<sup>۲۰</sup> در باره این دریا در سال ۲۹۰ هجری / ۹۰۳ میلادی نوشت: «... سومین دریا بحر خراسانی است که به جهت نزدیکی به خزر خزری نیز گویند. حدود آن موقان و طبرستان و خوارزم و باب‌الابواب است. از خلیج گرگان تا خلیج خزر ده روز مسافت است. اگر باد موافق باشد که هشت روز آن در دریا و دو روز راه در خشکی است. این دریا را (دواره خراسانیه) نیز می‌گویند. پهنایش صد فرسخ و دورش هزار و پانصد فرسخ است.»<sup>۲۱</sup> شگفت اینست که ابن فقیه پهنای آن را



آدام التاریوس

صد فرسخ یعنی ۶۰۰ کیلومتر می‌نویسد و این رقم با میزان ۵۵۴ کیلومتر که پهن‌ترین بخش این دریاست نزدیک است اما گفته او درباره اینکه پیرامون دریا هزار و پانصد فرسخ یعنی ۹۰۰۰ کیلومتر است راستینه نیست چه اینکه ۶۳۷۹ کیلومتر یعنی ۱/۳ میزان بیان شده از سوی اوست. پس در زمان او درازای این دریا دانسته نبود.

در سال‌های پسین سده سوم هجری ابن‌رسته<sup>۲۲</sup> نوشت: بحر طبرستان و جرجان همان بحر باب است که درازایش از خاور تا باختر ۱۸۰۰ میل و پهنایش ۶۰۰ میل است و در نزدیکی کرانه‌های طبرستان دارای دو جزیره می‌باشد که قبلاً آباد بوده‌اند.<sup>۲۳</sup> بر پایه نوشته او درازای این دریا سه برابر پهنایش می‌باشد در حالیکه این نسبت به راستی بیش از دو برابر نیست.

پاره‌پاره گشتن امپراتوری اسلامی در سده سوم هجری و برپاگشتن توان‌هایی در هر یک از آن پاره‌ها سده چهارم را به سده ستیزه توان‌های پدید آمده

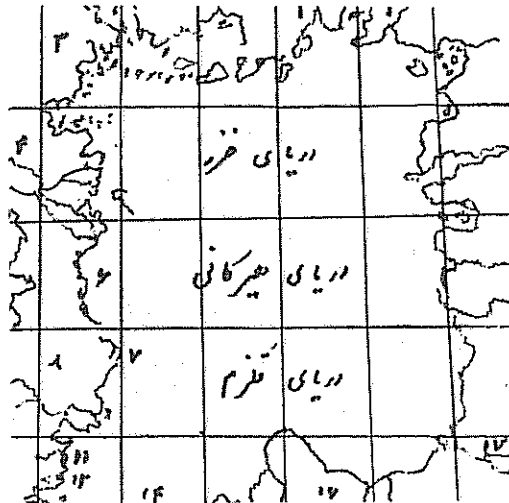
تبدیل کرد و دریای کاسپی در کرانه‌های خود توان‌های پرشماری را دید و بر همان پایه چشم‌ها را به خود دوخت. از آن زمان است که بسیار کسان به شناسایی آن و شناساندنش کمر بستند.

در دهه‌های آغازین سده چهارم هجری مسعودی<sup>۲۴</sup> در باره این دریا نوشت: «این دریا که به نام‌های مختلفی نامیده می‌گردد منتهی به خوارزم و خراسان می‌شود. درازای این دریا ۸۰۰ میل و پهنایش ۶۰۰ میل است و اهلیلیجی شکل است... من خود سفری از آبسکون به طبرستان نمودم و از هر که سؤال کردم گفتند این دریا به دریای دیگر وصل نیست... نفت سفید که جز در بادکوبه گمانم اینست که در هیچ جا یافت نشود از آنجا به کرانه‌های گیلان و طبرستان می‌آورند...»<sup>۲۵</sup> بر پایه نوشته مسعودی دریای کاسپی شکلی مربع می‌یابد و سال‌ها در پندار مردم این شکل می‌ماند.

در نوشته مسعودی پیرامون آوردن نفت سفید از بادکوبه (باکوی امروز) به کرانه‌های گیلان و تبرستان نشانه بودن بندرهای پویایی در کرانه‌های جنوبی و باختری دریای کاسپی در سده چهارم هجری و انجام کارهای بازرگانی و دادوستد از راه این دریا میان باشندگان برکناره‌های آن است. همزمان با اوست که به گفته برننوسکی «... در آن نیمه سند آماری از کالاهای فرستاده شده به بندرهای دربند، بادکوبه و تاریخ<sup>۲۶</sup> آمده است و این نشان برگسترده‌گی دادوستدهای بازرگانی خزرها با دیگر باشندگان کناره‌های دریای کاسپین دارد»<sup>۲۷</sup> وی در جایی دیگر می‌نویسد: «در شعر بلندی بازمانده از روزگار فرمانروایی خزرها شاعر از هفت کشتی که دل موج‌ها را رو به جنوب می‌شکافتند، بارشان پوست بود و در دل پادبان‌هایشان نسیم آه فراغ دخترکان چشم به راه لانه کرده بود و می‌رفتند تا به سرزمین‌های مسلمین؛ یاد می‌کنند...»<sup>۲۸</sup>

استخری می‌نویسد: «... این دریا به هیچ یک از دریاهای روی زمین پیوستگی ندارد و چنانچه شخصی در این دریا راه بسیماید باز به محل اولی معاودت خواهد نمود و هیچ مانعی جز رودخانه‌های سر راه نخواهد داشت. آب این دریا شور است و هیچ جزر و مد در آن دیده نمی‌شود. به علاوه دریای گل‌آلودی است که بر خلاف بحر قلزم<sup>۲۹</sup> و بحر فارس<sup>۳۰</sup> که در بعضی جاهای آن سنگ ریزه‌های ته دریا از شدت صافی آب دیده می‌شود به غایت تیره است. در این دریا از جواهرات چیزی مانند لؤلؤ و مرجان و غیره که از دریاهای دیگر حاصل می‌شود به دست نمی‌آید و هیچ فایده‌داری جز انواع ماهیان در آن وجود ندارد... دور این دریا پانصد فرسخ و عرضش صد فرسخ است...»<sup>۳۱</sup> بدین شیوه دریای کاسپی استخری<sup>۳۲</sup> دریایی است که درازایش یک‌ونیم برابر پهنایش می‌باشد و مستطیلی است نزدیک به مربع.

همزمان با مسعودی و استخری، ابوزید احمد بن سهل بلخی<sup>۳۳</sup> در کتاب الاشکال یا «صورالاقالیم» نقشه‌ای از دریای کاسپی کشید. برپایه نقشه او دریا دایره شکل است و درازا و پهناش یکسانند.<sup>۳۴</sup> در سال‌های پسین سده چهارم حمزه اصفهانی<sup>۳۵</sup> نوشت: «این دریا به فارسی «دراه اکفوده» یا «اکفوده»<sup>۳۶</sup> دریا» می‌باشد و ارسطاطالیس آنرا «ارکانیا»<sup>۳۷</sup> خوانده و بعضی‌ها نیز این دریا را خوارزمی گفته و لیکن اشتباه است... سمت جنوب و خاور دریای خزر کوه‌های مغان و طبرستان و کوه گرگان می‌باشد و تا مقابل دهستان<sup>۳۸</sup> ادامه دارد... بعد به طرف خاور تا اراضی ترک‌ها امتداد می‌یابد و از جهت شمال نیز تا اراضی خزر ممتد می‌باشد»<sup>۳۹</sup>



راه بازرگانی ابریشم از راهی نه چندان دور از آن می‌گذشت و اگر ناآرامی‌های پریهاوی بر پا در قفقاز نبود شاید همان زمان دریای کاسپی گذرگاه بازرگانان و دادوستدگرانی می‌شد که از خاور به باختر می‌رفتند. در این سده‌ها نفت سفید که به نوشته مسعودی از بادکوبه به گیلان و تیرستان و خراسان آورده می‌شد بی‌گمان نشانه تلاش دریانوردان به سینه امواج این دریا بود.

صفی‌الدین عبدالصومن بغدادی در این دوران می‌نویسد: «دریای خزر همان دریای طبرستان و جرجان و آبسکون است و آن دریای پهناور و بزرگی است که به هیچ یک از دریاها اتصال ندارد. این را دریای خراسانی و جلی نیز نامیده‌اند. بعضی‌ها نیز آن را «دوران‌الخراسانی» ذکر کرده‌اند. باب الابواب<sup>۴۰</sup> در کرانه این دریا واقع است»<sup>۴۱</sup>

یاقوت حموی در سال‌های آغازین سده هفتم هجری نوشت: «دریای خزر همان دریای طبرستان جرجان آبسکون است و آن دریای پهناور و وسیعی است که به هیچ یک از دریاهای دنیا ارتباط ندارد و این دریا را دریای خراسانی و جیلی نیز نامیده‌اند.»<sup>۴۲</sup>

در دوران سلطنت سلطان محمد خوارزمشاه<sup>۴۳</sup> تلاشی برای کشاندن شاخه‌ای از راه بازرگانی ابریشم به کنار دریای کاسپی انجام گرفت. کرانه باختری دریا نیمی در دست خوارزمشاهیان و نیمی دیگر زیر فرمان خزرها بود و خزرها پیمانی بازرگانی با خوارزمشاهیان داشتند. بر پایه آن پیمان بندرهای جنوبی و جنوب باختری دریا پویا گشته و ابارهای آنها از کالاهای دادوستد شده میان بازرگانان ایرانی و چینی و خزرها پر شد.<sup>۴۴</sup>

به روزگاری که می‌رفت تا دریای کاسپی رونق گیرد مغول‌ها از راه رسیدند. رسیدن مغول‌ها و فروپاشی همه توان‌های بر پا در ایران که بر سر راهشان بود از یکسو و فروپاشی امپراتوری خزر به سبب رویدادهای فراسوی قفقاز از سوی دیگر تلاش‌های بازرگانان را در دریای کاسپی باز ایستاند.

با مرگ چنگیزخان و چیرگی جانشینانش با نام ایلخانان بر ایران و پدیدآیی دگر باره آرامش در ایران و تلاش مغول‌ها برای بهره‌گیری از سودهای بازرگانی در راه ابریشم دگر باره بندرهای خموش گشته کنار دریای کاسپی را به خروش آورد. در آن زمانه پسیرامون دریای کاسپی در چنگ فرمانروایی‌های برپا شده از سوی مغول‌ها و ترک‌های سرنهاده به فرمان آنان بود و ایلخانان بایسته می‌دیدند که دریا را در نور دیده و راه‌های پیوند میان خود و دیگر توان‌های هم‌نژاد خود استحکام بخشند و بر آن پایه بود که در نیمه سده هشتم هجری شش دریانورد چینی از سوی ایلخانان به ایران فرا خوانده شده و مأمور کاوش در دریای کاسپی شدند. تونگ سویان در یادداشت‌های خود از دُر نوردیدن کرانه خاوری دریای کاسپی تا دهانه رود امبا<sup>۴۵</sup> یاد می‌کند<sup>۴۶</sup>. وی نزدیک به هزار کیلومتر از کرانه خاوری را پیموده و نقشه‌ای از خود بر جای نهاده که با نقشه امروز این دریا همسانی‌هایی فراوان دارد.

در سده هشتم حمدالله مستوفی<sup>۴۷</sup> درباره دریای کاسپی می‌نویسد: «این دریا منسوب به قصبه خزر است که در کنار رود اتل واقع شده... عموم آن را دریای قلم خوانند و این غلط است. در شمال این دریا دشت خزر و بر باختر آلان و کوه لنگران و آران<sup>۴۸</sup> و بر جنوب جیلان و مازندران و بر خاور دریا خوارزم و سقین<sup>۴۹</sup> و بلغار واقع است. کمابیش دارای دریاست جزیره است که آبسکون از همه مشهورتر است و در آب پنهان شده و از جزایر آن جزیره ماران بی‌زهر و یکی جزیره جن و یکی جزیره گوسفندان است و یکی جزیره الله که محاذی بادکوبه می‌باشد و اکنون معمور است و بندر آن دریا شده...»<sup>۵۰</sup>

ابوالفدا<sup>۵۱</sup> در تقویم البلدان می‌نویسد: «... دریای خزر آبش شور است و با هیچ یک از دریاهای محیط و غیر محیط اتصال ندارد و بدون اینکه راهی به دریای دیگر داشته باشد دریای علیحده‌ای است. شکل و هیئت او تقریباً مدور و گرد است. ادریسی روایت می‌کند که منتهای درازی این دریا هشتصد میل و منتهای پهنای آن ششصد میل است و جمعی از مورخین دیگر گفته‌اند که دریای خزر مثلث شکل است، از جمله قاضی قطب‌الدین است و عقیده او بر اینست که منتهای درازی این دریا از خاور به باختر ۲۷۰ فرسخ است و پهنای آن ۲۰۰ فرسخ و این دریا به سه نام زیر نامیده است بحرالخزر، بحرالجرجان و بحرالطبرستان... یکی از بازرگانان که به این دریا سفر کرده بود نقل می‌کرد که آب دریا در سمت شمال شور مزه و صاف است و از دهنه اتل به بعد آب دریا گل‌آلود و شیرین مزه است... «در این دریا جزایر آبادی است. با اینکه در چندین جزیره آن آب شیرین و درختان میوه دیده می‌شود هیچ نیست...»<sup>۵۲</sup>

نویسنده ناشناخته حدودالعالم در سده چهارم هجری در باره این دریا نوشت که «این دریا را هیچ خلیجی نیست و درازای او چهارصد فرسنگ است اندر پهنای چهارصد فرسنگ و از او هیچ نخیزد مگر ماهی»<sup>۴۰</sup> بر این پایه در پایان سده چهارم شکل دریای خزر به صورت مربع کاملی شناسانده می‌شود. در پی علویان که نخستین دولت پس از اسلام را در کرانه جنوبی دریای کاسپی در سده سوم هجری بر پا داشته بودند در سده چهارم زیاریان نخستین دولت ایرانی پس از اسلام را در کرانه جنوب خاوری این دریا بر پا نمودند. صفراف مورخ ترکمن می‌نویسد: «... و شمشیر دستور داد در آبسکون بندری بسازند. از آن بندر کشتی‌هایی راهی بندرهای جنوبی و جنوب باختری و باختری دریای آبسکون می‌شدند. پس از چندی بندری در جنوب خلیج قره‌بغاز نزدیک به ریزشگاه رود فراوه<sup>۴۱</sup> به دریا ساخته شد و دو کشتی میان آبسکون و آن بندر رفت و آمد می‌کردند.»<sup>۴۲</sup>

در سده پنجم هجری توان خزرها به اوج رسید و فرمانروایان خزر کوشیدند تا در پی تلاششان برای بستن راه روس‌های تازشگر از مسیر دهانه رود ولگا به سوی کرانه‌های دریای کاسپی خود به افزون ساختن رفت و آمد میان بندر اتل<sup>۴۳</sup> (استراخان امروز) و سمندر<sup>۴۴</sup> در سرزمین زیر فرمان خود و بندرهای دربند<sup>۴۵</sup> و بادکوبه<sup>۴۶</sup> و بندری به نام تناج<sup>۴۷</sup> در کرانه گیلان، دست زنند. بندر تناج به نوشته والری کروشکین پژوهشگر روس در دهانه شیمرو<sup>۴۸</sup> بود<sup>۴۹</sup>. گویا بخشی از سیدرود پیش‌تر ژرفایی بیشتر داشته و کشتی‌های کوچک بازرگانی می‌توانستند از راه آن خود را به بندری که وی بر پایه نوشته‌های برجها مانده از خزرها تناج نامیده و امروز هیچ نشانی از آن نیست و بی‌گمان باید در برخورد گاه شیمرود و سیدرود بوده باشد، می‌رسانیدند.

در سده‌های پنجم و ششم هجری دریای کاسپی هسپاهوی بازرگانان را در کنار خود و بر سینه کشتی‌هایی که تن بر موج‌هایش می‌کوبیدند آزمود.

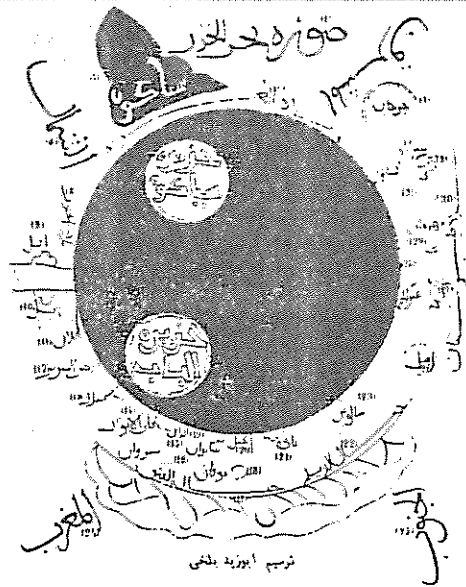
مین دروان است که مارکو پولو<sup>۶۳</sup> جهانگرد  
بی در یادداشت‌های خود می‌نویسد که دریای  
چین به هیچ دریایی راه ندارد.

روزگار ایلخانان دیر نپایید و در پی فروپاشی  
توان آنان و یا نهادن امیر تیمور گورکان<sup>۶۴</sup> بر پهنه  
تاریخ از تلاش برای دریابویی در دریای کاسپی  
کاسته شد و پندارهای نادرست درباره شکل این دریا  
به راستی نگرایید و همچنان این دریا ناشناخته ماند.  
چند پارگی ایران پس از مرگ تیمور و ستیزه  
پرخونی که میان چیرگان بر پاره‌های چندگانه برپا  
گشت جایی برای اندیشیدن پیرامون دریای کاسپی  
نگذاشت. به روزگار چند پارگی ایران، در شمال  
باختری دریای کاسپی توانی نوین برپا گشت.  
روس‌های خونریز و خشن و آسیب دیده از تازش  
مغول‌ها پس از سترده شدن نشانه‌های بودن مغول‌ها  
از سرزمین‌های شمال دریای کاسپی جانی گرفته و  
دولتی بر پا داشتند که آرام‌آرام گسترش یافت و در  
سال‌های پایانی سده نهم هجری توانمندانه و پرآز به  
دریای کاسپی و موج‌ها و کرانه‌های دورش  
می‌نگریستند.

صفویان در دیاری که شاید آوای خروش دریا تا  
آنجا می‌رفت بر پا ایستادند. سال‌های نخستین برپایی  
توان صفویان به ستیزه بی‌امانی با عثمانی‌ها در شمال  
باختری و باختر ایران گذشت. عثمانی چشم به قفقاز  
و کرانه‌های باختری دریای کاسپی داشت و این سبب  
شکل‌گیری سیاست پاسداری از قفقاز در صفویان  
شد. پس از تنش‌های نخستین سیاسی - نظامی دو سه  
دهه نخست دوران صفوی آرامش چند گاهه‌ای در  
دوران فرمانروایی شاه تهماسب صفوی پدید آمد.  
دوران آرامش همزمان با آغاز تلاش استعمارگران  
اروپایی برای یافتن راهی به خاور در آسیا شد و در  
میان راه‌های چشم دوخته انگلیس یکی نیز گذر از  
دریای کاسپی و شناسایی پهنه‌های نشسته بر خاور آن  
بود.

نخستین فرستاده انگلیسی‌ها آنتونی  
جتکینسون<sup>۶۵</sup> بود. وی با دو تن از دیگر هم‌میهنان  
خود مأمور بود که دریای کاسپی را پیموده و راهی  
برای بازرگانی و دادوستد با مردم آسیای میانه بیابد.  
وی توانست شناسایی‌هایی در بخش شمالی دریای  
کاسپی انجام دهد و نقشه‌ای از کرانه‌های شمالی این  
دریا بکشد. وی سپس به ایران آمد و گفتگویی با شاه  
تهماسب نمود ولی شاه ایران پس از چندی از بستن  
پیمان بازرگانی با اروپایی‌ها جهت فروش ابریشم دل  
کند و تلاش آنان را برای پویش در بخش جنوبی  
دریای کاسپی باز ایستاند.

رهایی انگلیسی‌ها به هند و دوخته شدن چشم  
آنان به خلیج فارس و دریای عمان و رویدادهای  
جنوب ایران انگلیسی‌ها را از دریابویی در دریای  
کاسپی باز داشت. دل‌کندن انگلیسی‌ها از در



نوردیدن دریای کاسپی و کمی توان روس‌ها و  
دلمشغولی شاه عباس<sup>۶۶</sup> با آنچه که در باخت و جنوب  
ایران می‌گذشت دریابویی در دریای کاسپی را برای  
چند سالی خموش ساخت.

به روزگار پادشاهی شاه صفی<sup>۶۷</sup> چشم اروپایی‌ها  
دگرباره به دریای کاسپی دوخته شد. دوک  
هلشتاین<sup>۶۸</sup> برای بهره‌یابی از بازرگانی ابریشم  
فرستادگانی را به دربار این شاه صفوی فرستاد.  
اولتاریوس<sup>۶۹</sup> فرستاده دوک هلشتاین در ماه صفر  
۱۰۴۴ هجری / اوت ۱۶۳۴ میلادی از دوک بزرگ  
مسکو اجازه گرفت تا در دهانه ولگا کشتی ساخته و  
از راه دریای کاسپی به دادوستد با ایران پردازد.<sup>۷۰</sup>  
ولی در گفتگوش با شاه ایران به برآیند دلخواهی  
دست نیافت.

صفویان در دهه چهارم سده دوازدهم هجری  
زمانی که روس‌ها توانشان اوج می‌گرفت بر اثر تازش  
افغان‌ها فرو افتادند. روزگار سختی آغاز گشته بود.  
سختی به درازا نکشید و نادر آمد و دگر باره ایران  
توانمند شد. به روزگار سختی ایران پتر کبیر تزار  
روسیه با بهره‌جویی از رنج ایران بر آن شد تا کار  
ناکرده را انجام دهد. وی بر پایه فرمانی در سال  
۱۱۳۲ هجری / ۱۷۱۹ میلادی دو افسر روس به  
نام‌های «وردن» Verden و «سومونف»  
Soemonov را مأمور نقشه‌برداری از دریایی که  
روس‌ها آن را خوالینسک Khvalinske  
می‌نامیدند نمود. آنان دوازده نقطه نجومی را میان  
بندر آستراخان و خلیج گرگان نشانه‌گذاری کرده و  
کرانه‌های باختری و جنوبی ایران را در نوردیده و  
نقشه‌ای از این کرانه‌ها کشیدند. نقشه وردن با عنوان  
«نقشه پهنه دریای کاسپین از ریزشگاه یارکوسک<sup>۷۱</sup>  
تا خلیج استرآباد» که نصف‌النهارهای آن به درجه و  
دقیقه و ژرفایش به ساژن و فوت نشان داده شده بود  
و در شهر آستراخان رسم شده در سال ۱۷۲۰ میلادی  
در سن پترزبورگ روی مس حک شد.<sup>۷۲</sup>

سومونف در پی کارهای وردن در سال ۱۷۳۱  
میلادی اطلسی به چاپ رساند که در روی نخستین  
نقشه‌اش نوشته شده بود «نقشه پهنه کل دریای  
کاسپین از ریزشگاه یارکوسک تا خلیج استرآباد که  
نصف‌النهارهای آن به درجه و دقیقه و ژرفایش به  
ساژن و فوت نشان داده شده و در اداره کل  
دریانوردی به چاپ رسیده و در چاپخانه آکادمی از  
روی نقشه حاجی طرخان کشیده شده است.<sup>۷۳</sup>» در  
روی نقشه کشیده شده از سوی سومونف نوشته شده  
«تشریح دریای کاسپین از ریزشگاه ولگا - از دهنه  
یارکوسک تا ریزشگاه رود استرآباد، کرانه‌های  
خاوری و باختری، ژرفاها، جنس، گردی و نوع  
کوه‌های نامدار»

با یا نهادن نادرشاه به پهنه تاریخ ایران و توان  
فراوانی که از خود به نمایش گذاشت روس‌ها  
هراسان از ستیزه با او خود را از مرزهای ایران کنار  
کشیدند و پویش دریایی خود را باز ایستادند و  
انگلیسی‌ها در پی جستجویشان برای یافتن راهی از  
دریای کاسپی به سوی ایران و آسیای میانه کسانی را  
چون «جونس هانوی<sup>۷۴</sup>»، «جان اتون<sup>۷۵</sup>» و  
«وودروف<sup>۷۶</sup>» را بسرای پس‌دیدی راهی جهت  
بازرگانی میان ایران و انگلیس در دریای کاسپی و  
پژوهش و دریابویی در آن دریا به ایران فرستادند.

گروه انگلیسی با گرفتن اجازه گذشتن از دریای  
کاسپی از دولت روسیه در بندر غازان<sup>۷۷</sup> دو کشتی که  
از دیگر کشتی‌های موجود در دریای کاسپی بزرگتر  
بود<sup>۷۸</sup> ساخته و در سال ۱۷۴۲ به آب انداختند.  
فرماندهی کشتی‌ها را وودروف در دست داشت.  
کشتی‌های انگلیسی در گذری از دریای کاسپی به  
خلیج استرآباد رسیدند و فرستادگان انگلیسی پس از  
گذشتن از مازندران و گیلان خود را به اردوی  
نادرشاه در همدان رساندند.

نادر شاه که به روشنی خطر تاخت و تاز روس‌ها  
در دریای کاسپی و تازش به مرزهای ایران را دریافته  
بود برای بستن راه تازش روس‌ها در دریا، جلوگیری  
از دست‌انداختن غارتگرانه دریایی ترکمن‌ها و  
کمک‌رسانی به ارتش خود در قفقاز برای رویارویی با  
تازش لژی‌های برانگیخته گشته از سوی دولت  
روسیه بر آن شد تا نیروی دریایی بزرگی در دریای  
کاسپی پدید آورد. از آنرو جان اتون را مأمور ساخت  
تا در کارگاهی در لنگرود کشتی‌های جنگی بسازد.  
اتون توانست یک فروند کشتی جنگی که بر خود ۲۳  
توپ جنگی داشت بسازد.<sup>۷۹</sup>

اتون به بهانه گردآوری آگاهی‌های نظامی کرانه  
خاوری دریای کاسپی را از خلیج استرآباد تا جزیره  
چلکن<sup>۸۰</sup> پویید و اندازه‌گیری کرد<sup>۸۱</sup> نقشه کشیده از  
سوی خود را به نادرشاه تقدیم نمود. نمونه‌ای از نقشه  
او امروز در مرکز اسناد دریایی انگلیس موجود است.  
جونس هنوی در کنار بیان ماجرای دریانوردی

خود در دریای کاسپی از بالا آمدن سطح آب این دریا یاد می‌کند و رسیدن تابستان‌های خنک و کمی تبخیر آب دریا به سبب خنکی هوا و فراوانی آب که از راه رودها به این دریا می‌ریزد را علل بالا آمدن آب می‌داند و می‌نویسد، «در اینجا میان مردم شهرت دارد که آب دریای خزر سی سال بالا می‌آید و سی سال پایین می‌رود ولی به درستی این گفته نمی‌توان دل بست <sup>۸۲</sup>».

او می‌نویسد روس‌ها بر این باورند که در خلیج قره‌بغاز جریانی زیرزمینی روان است که قایق‌ها را به سوی خود می‌کشد ولی این باور را کرجی بانان جزیره آگورچینسک که برای وودروف کار می‌کنند درست نمی‌دانند.

با مرگ نادر و برهم ریختن شالوده توان او تلاش روس‌ها برای شناسایی و چیرگی بر دریای کاسپی دگرباره آغاز گشت و در سال ۱۷۶۴ میلادی / ۱۱۷۸ هجری و ۱۷۶۵ میلادی تکماچوف Tokmatchov از کرانه‌های خاوری و در سال ۱۷۶۶ میلادی پانین Panin از کرانه‌های جنوبی این دریا نقشه‌های ژرف اندیشانه‌ای کشیدند. <sup>۸۳</sup> تاخت و تاز روس‌ها در دریای کاسپی با پانین آقامحمدخان قاجار یکبار دیگر باز ماند و با کشته شدن آقامحمدخان به تندی پی گرفته شد. کولودکین Kolodkin در سال ۱۸۰۹ میلادی / ۱۲۲۴ هجری با تکیه بر ۴۶ نقطه نجومی نشانه گذاری شده از سوی خود به پژوهشی نوین برای نقشه برداری از دریای کاسپی دست زد و تا سال ۱۸۱۷ میلادی کار خود را پی گرفت و در همه این زمان سبزه خونینی میان ایران و روسیه بر سر قفقاز بر پا بود و در درازای آن روس‌ها چندبار با کشتی‌های جنگی خود به بندرهای گیلان تاختند و ایران وامانده از درگیری دریایی به سبب نداشتن کشتی‌های جنگی تنها تماشاگر تاخت و تاز روس‌ها در دریا بود.

در میانه دو دوره جنگ ایران و روسیه در سال ۱۸۲۵ میلادی / ۱۲۴۱ هجری Ichwaldt ایخوالد به پویش کرانه‌های خاوری دریای کاسپی دست زد <sup>۸۴</sup> و نقشه‌ای از آن کرانه‌ها کشید و برای پیگیری هدف‌های گسترش جویانه دولت روسیه در آسیای میانه بر سر فرماندهی آن کشور سپرد. همزمان با چاپ نقشه ایخوالد، نقشه‌ای نیز در پاریس از سوی گروهی که ناپلئون بناپارت برای نقشه برداری از دریای کاسپی فرستاده بود چاپ شد که دقیق‌تر از نقشه‌های پیشین بود و کرانه‌های جنوب خاوری و جنوب و جنوب باختری دریا را نمایش می‌داد.

در سال ۱۲۴۳ هجری / ۱۸۲۷ میلادی پیمان ترکمانچای همه آنچه را که در قفقاز و فراوسوی رود ارس از آن ایران بود به روسیه وا گذاشت و کرانه‌های باختری دریای کاسپی تا بندر آستارا به دست روس‌ها



نادر شاه

افتاد و سبب شد که دست روس‌ها در پویش دریای کاسپی باز شود. بسته شدن پیمان ترکمانچای و آگاهی روس‌ها از بر آن بودن انگلیسی‌ها برای جلوگیری از پیشرفت هر چه بیشتر روس‌ها در آن سو سبب چشم دوختن روسیه به آسیای میانه و کرانه‌های خاوری دریای کاسپی شد و بر آن پایه گریگوری کارلین G. Karelin و پللامبرک P. Emberk در سال ۱۸۳۲ میلادی / ۱۲۴۸ هجری پویش کرانه خاوری را آغازیدند.

کارلین نقشه خود را در سال ۱۸۳۶ میلادی به پایان رساند و همزمان با او کولودکین نیز نقشه خود را با عنوان «اطلس مفصل دریای کاسپین» چاپ نمود. کارلین نخستین پژوهنده‌ای بود که جریان تند آب از دریا به خلیج قره‌بغاز را تأیید کرد <sup>۸۵</sup> و علت آنرا تبخیر فراوان در خلیج و کاهش آب آن و نیاز فراوانش به پذیرش آب دانست. در سال ۱۸۴۷ میلادی / ۱۲۶۴ هجری و در اوج ناتوانی ایران در سال‌های پسین فرمانروایی محمدشاه قاجار پژوهشگر روس ژریتسف Gerebtsov دور خلیج قره‌بغاز را با کشتی گشت و ژرفای آن را اندازه گیری کرد. <sup>۸۶</sup>

در سال ۱۸۵۶ میلادی / ۱۲۷۳ هجری اداره دریاییمایی روسیه برای شناسایی همه سوئه دریای کاسپی گروهی را به سرپرستی ن. آ. ایواشینتف «Ivachintsev» مأمور نمود. آنان پس از یازده سال کار و رنج فراوان که به مرگ برخی از آنان انجامید سرانجام در سال ۱۸۶۷ میلادی مأموریت خود را به پایان رسانده و بر آینه کارشان را ارایه داشتند. این گروه بر پایه ۶۰ نقطه بخوبی شناسایی شده کار کرده و همه بخش‌های دریا را با موشکافی کاویده و نقاط دارای بیش از ۹۰۰ متر ژرفا را تعیین نمود و پس از سه سال در سال ۱۸۷۰ میلادی / ۱۲۸۷ هجری اطلس بزرگی برای شناساندن همه سوئه دریای کاسپی منتشر نمود و برآینه پژوهش این گروه با تلاش ن. پوشکین در سال ۱۸۷۷ انتشار یافت. <sup>۸۷</sup>

با بسته شدن پیمان مرزی آخال در سال ۱۸۸۱ میلادی / ۱۲۹۹ هجری و برگزیده شدن مسیر رود اترک به عنوان مرز ایران و روسیه بیشترینه کرانه‌های دریای کاسپی زیرفرمان دولت روسیه قرار گرفت تا آنجا که امروز از ۶۳۷۹ کیلومتر پیرامون این دریا تنها ۹۲۲ کیلومتر از کرانه آن در خاک ایران است. از آن پس روس‌ها با آسودگی به دریای پوی پی برداختند.

در سال‌های ۱۹۱۴ و ۱۹۱۵ میلادی / ۱۲۹۳ و ۱۲۹۴ خورشیدی که به سبب برپا بودن جنگ جهانی اول ارتش روسیه بخش‌های شمالی ایران را زیر فرمان داشت گروهی به سرپرستی پرفسورکنیپویچ گستره‌ترین پژوهش را در باره دریای کاسپی تا آن زمان انجام داد.

در سال ۱۹۳۲ میلادی / ۱۳۱۱ خورشیدی گروهی به سرپرستی پرفسور مالاخین به پژوهشی دیگر دست زد و نقشه‌ای تازه از این دریا کشید که ژرفاهایش در بخش‌های گوناگون نمایانده شده بود. <sup>۸۸</sup>

در ۱۹۵۸ میلادی / ۱۳۳۷ خورشیدی انجمن پژوهشی دریای کاسپی که کانونش در باکو بود با عکس‌های هوایی که از خلیج‌های دریا در آبهای شوروی گرفت بسیاری از نادانسته‌ها را روشن کرد.

در سال ۱۹۷۶ روشن‌ترین تصویر فضایی از دریای کاسپی با دوربین‌های سفینه آپولوی ایالات متحده برداشته شد.

امروزه روشن است که درازای دریا ۱۲۰۰ کیلومتر، میانگین پهنایش ۳۲۰ کیلومتر و گستره‌اش ۳۷۱ هزار کیلومتر مربع است. هشتاد درصد از کرانه‌اش را همسایگان دریا (جدا شده از شوروی) در دست دارند و ۲۰ درصد آن را ایران. در این دریا ۵۰ جزیره وجود دارد که بیشترشان کوچک هستند. این دریا در شمال ژرفای کمی دارد و هر چه رو به جنوب می‌آید ژرفای بیشتری می‌یابد و ژرف‌ترین نقطه‌اش ۱۰۲۴ متر است. <sup>۸۹</sup>

امروزه بندرهای آستراخان، باکو، مخاچ قلعه، کراسنودسک، شوچنکو و انزلی بندرهای بزرگ این دریا هستند.

### رشت - تیرماه ۱۳۷۴

۱ - Khazars: امپراتوری توانمندان ترک‌ها در سرزمین‌های میانه رود اورال و کرانه‌های دریای سیاه در سده‌های ۶ تا ۱۲ میلادی.  
۲ - Volga: رودی به درازای ۳۵۸۷ کیلومتر که در ۳۵۵۵ کیلومتر آن کشتیرانی می‌شود. این رود از بلندی‌های والدائیسک Valdaiske سرچشمه گرفت و در کنار بندر امروزی آستراخان به دریای کاسپی می‌ریزد.

۳ - آنان سه‌بار به کرانه‌های جنوبی دریای کاسپی تاختند. نخست در زمانه فرمانروایی حسین‌زید علوی در سال ۲۶۸ هجری / ۸۸۰ میلادی، بار دوم در سال ۲۹۸ هجری / ۹۱۱ میلادی و بار سوم در سال ۲۹۹ هجری / ۹۱۲ میلادی که گستره تازیشان گسترده از دیوار پیش‌تر بود.

۴ - در کتیبه‌های مخامنشی این دریا «ورکانه» Varcana نام دارد و رویه یونانی آن هیرکانیوم است.

۱۰ (۴۸۶ تا ۴۲۰ پیش از زایش مسیح)  
۱۱ (۳۲۴ تا ۳۲۲ پیش از زایش مسیح)

7 - Colin, S. A Search About Eas.  
London. Bell. 1965. P. 15.

8 - Fischer, N. Alexander In the  
Monweal. Key. 1976. P. 195.

9 - Karinov, G. History af Turkemanisaa.  
London. Dawson. 1970. P. 35.

۱۰ - به روزگار اشکانی همه شمال باختری ایران «پادشاهی  
آرتویان» نام داشت که به بخش‌هایی چون «ماد کوچک»،  
«کادوسیا» و «کاسپیان» تقسیم می‌شد.

11 - Abramian . M . History af Armenia .  
New york. Merk. 1970. P. 45.

۱۲ - Tereke رودی به درازای ۵۸۱ کیلومتر که از دامنه جنوب  
باختری کوه‌های کازبک سرچشمه گرفته و پس از گذشتن از داغستان  
به دریای کاسپی می‌ریزد.

13 - Aivagian, L. Caucase In The 6th Century.  
New york. Merk. 1983. P. 85.

14 - Petrosian, V. History af Armens. London.  
Tall. 1980. P. 51.

15 - Tominadze, j. Georgia In the History.  
London. Tall. 1975. P. 22.

۱۶ - Tsi Hesuan Kai

17 - Bright, M. Memories af Tsi Hesuan Kai.  
Los Angeles. Sea. 1962. P. 173.

18 - Bright, M. Memories af Tsi Hesuan Kai.  
P. 176.

19 - Tomindze, j. Georgia In The History. P.  
130.

۲۰ - ابوبکر شهاب‌الدین احمد بن محمد بن اسحاق حمدانی  
جغرافیدان نامدار مسلمان

۲۱ - ابن فقیه. مختصر البلدان. ترجمه ج. مسعود. تهران. بنیاد  
فرهنگ ایران، ۱۳۴۹. صفحه ۱۵۶

۲۲ - ابوعلی احمد بن عمر بن رسته اصفهانی

۲۳ - ابن رسته. الاعلاق النقیسه. ترجمه و تعلیق دکتر حسین  
قره‌چانلو. تهران. امیرکبیر، ۱۳۶۵. صفحه ۹۵

۲۴ - ابو الحسن علی بن حسین مسعودی (۲۸۰ تا ۳۴۵ هجری)

۲۵ - مسعودی. مروج الذهب و معادن الجواهر. ترجمه ابوالقاسم  
پاینده. تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۳۴۴. صفحه ۱۱۸

۲۶ - Fariz - برنوووسکی جای این بندر را مشخص نمی‌کند

27 - Bronovsky, I. port af Astrakhan. Moscow.  
Mir. 1965. P. 18.

28 - Bronovsky, I. Port af Astrakhan. P. 80  
۲۹ - دریای سرخ (golzom)

۳۰ - خلیج فارس  
۳۱ - استخری. المسالک و الممالک. به اهتمام ایرج الخسار. تهران.  
بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۳۴۷. صفحه ۱۱۸

۳۲ - ابواسحاق بن محمد فارسی استخری (مردم به سال ۳۴۶ هجری)

۳۳ - ابن البلیغ از تاریخنگاران سده‌های چهارم و پنجم هجری

۳۴ - به نقل از: بریمانی، احمد. دریای خزر یا دریای مازندران.  
تهران. ۱۳۲۶. صفحه ۲۲

۳۵ - ابو عبدالله بن حسن حمزه اصفهانی (۲۷۰ - ۳۶۰ هجری)  
۳۶ - Akfoodeh

۳۷ - Arqania

۳۸ - Dahestan پهنه‌ای در شمال رود ترک که امروزه بخشی از  
جمهوری ترکمنستان است.

۳۹ - حمزه اصفهانی. تاریخ پیامبران و شاهنشاهان. ترجمه جعفر  
شمار. تهران. بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۴۶. صفحه ۱۲۲

۴۰ - به نقل از: سرتاج. جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت  
شرفی. ترجمه محمود عرفان. چاپ دوم. تهران. انتشارات علمی و  
فرهنگی، ۱۳۶۴. صفحه ۹۰

۴۱ - Faraveh

42 - Safarov, G. History af Dahestan.  
Ashkabad. Atrak. 1980. P 101.

۴۳ - Etel

۴۴ - Samandar بندری در دلتای رود ترک در روسیه امروز

۴۵ - Darchant بندری در جمهوری داغستان امروز

۴۶ - بندری است در کنار خلیج آشوران که امروزه باکو نام دارد و  
پایتخت جمهوری آذربایجان است.

۴۷ - Tenaj

۴۸ - Shimroud رودی که از دلبان سرچشمه می‌گیرد و پیش از  
رسیدن می‌درود به دریا به آن می‌ریزد.

49 - Korchkin, V. Khazars. Moscow. Progress.  
1974. P. 155.

۵۰ - باب‌الایوب نامی است که جغرافی‌نویسان عرب به بندر دربند  
دادند، زیرا در میان دیواره کنار دریای این بندر اسکله‌ای بود و  
کشتی‌ها در کنار آن لنگر می‌انداختند. دو سوی کرانه را دیوارهایی  
کشیده بودند و میان دو دیوار زنجیری بسته بودند تا جلوی ورود  
کشتی‌ها را بگیرد مگر آنکه فرمانروای بندر اجازه ورود بدهد.

۵۱ - به نقل از: بریمانی، احمد. دریای خزر یا دریای مازندران.  
صفحه ۲۶

۵۲ - یاقوت حموی. برگزیده مشترک یاقوت حموی. ترجمه محمد  
پروین کتابداری. تهران. امیرکبیر. ۱۳۶۲. صفحه ۹۰

۵۳ - شاه خوارزمشاهی (۵۹۶ - ۶۱۷ هجری)  
54 - Krochkin, V. Khazars. P. 172.

۵۵ - Emba رودی در قزاقستان به درازای ۵۸۷ کیلومتر که در  
کنار زیلایاکسا Jylayakosa در شمال خاوری دریا می‌ریزد.

56 - Kayama, konio. Tung's Travels. Tokyo.  
Kayo. 1989. P. 140.

۵۷ - حمدالله بن ابی بکر بن محمد بن نصر متوفی به سال ۷۵۰ هجری

۵۸ - سرزمینی در شمال رود ارس

۵۹ - شهری بوده در شمال دریای کاسپی و شمال باختری خوارزم

۶۰ - متوفی قزوینی. حمدالله. نزهة القلوب. به کوشش محمد دبیر  
سیاقی. تهران. طهوری. ۱۳۳۶. صفحه ۱۹

۶۱ - اسماعیل بن علی بن محمود بن شاهنشاه بن ایوب (۶۷۲ - ۷۳۲  
هجری)  
۶۲ - ابو الفدا - تقویم البلدان. ترجمه عبدالحمید آجی. تهران. بنیاد  
فرهنگ ایران. ۱۳۵۹. صفحه ۴۰۵

۶۳ - Marco polo (۱۲۵۴ - ۱۳۲۴ م. ۶۵۱ - ۶۷۲)  
۶۴ - شاه تیموری (۷۷۱ - ۸۰۷ هجری / ۱۳۷۰ - ۱۴۰۵ میلادی)

۶۵ - Antony jenkinson

۶۶ - شاه صفوی (۹۹۶ - ۱۰۳۸ هجری / ۱۵۸۸ - ۱۶۲۹ میلادی)

۶۷ - شاه صفوی (۱۰۳۸ - ۱۰۵۲ هجری / ۱۶۲۹ - ۱۶۴۳ میلادی)

۶۸ - سرزمینی که پس از چند سده پاره‌ای از کشور آلمان شد.  
Olearious

70 - Watsom. P. Germans In the East.  
London. Bell. 1965. P. 215.

۷۱ - yarkovsk

72 - Bronovski. T. Travel In Caspian Sea.  
Moscow. Mir. 1975. P. 15

73 - Sobachev, L. Kaspiyskoye More.  
Leningrad. 1964.

۷۴ - jonas Hanway

۷۵ - jolen Elton

۷۶ - Woodroofe

۷۷ - Qazan بندری در کنار رود گارانسکی که از راه ولگا به  
دریای کاسپی می‌رسد.

۷۸ - سایکس، سرپرستی. تاریخ ایران. ترجمه سیدمحمد تقی فخر  
داعی گیلانی. جلد دوم. تهران. انتشارات علمی ۱۳۵۴. صفحه ۴۲۱

۷۹ - هوشنگ مهدوی، عبدالرضا. تاریخ روابط خارجی ایران.  
تهران. سپهر. ۱۳۵۵. صفحه ۱۶۶

۸۰ - Tchekelene جزیره‌ای در جنوب باختری شبه  
جزیره «دارجا» در جنوب خلیج قره‌باز که امروز جزئی از خاک  
جمهوری ترکمنستان است و پانصد کیلومتر گسترده‌گی دارد.

۸۱ - سایکس، سرپرستی. تاریخ ایران. جلد دوم. صفحه ۴۲۱

82 - Hanway, j. Travel to persia. London.  
Axford university 1962. P. 15.

83 - Sobachev, L. Kaspiyskoye More. P. 51.

84 - Bronovski. T. Travel In Caspian Sea. P. 71.

۸۵ - بریمانی، احمد. دریای خزر و یا دریای مازندران. صفحه ۷۱

86 - Safarov. Krasnovodsk. Moscow. Mir.  
1970. P. 65

87 - Bulkin, V. Atlas of Caspian Sea. Baku.  
Aziz. 1975. P. 50

88 - Bulkin, V. Atlas of caspian Sea. P. 92

89 - Britanica En cyclopedia. Caspian Sea.  
vol II.

۹۰ - به نقل از: بریمانی، احمد. دریای خزر یا دریای مازندران.  
صفحه ۲۶

۹۱ - یاقوت حموی. برگزیده مشترک یاقوت حموی. ترجمه محمد  
پروین کتابداری. تهران. امیرکبیر. ۱۳۶۲. صفحه ۹۰

۹۲ - شاه خوارزمشاهی (۵۹۶ - ۶۱۷ هجری)  
54 - Krochkin, V. Khazars. P. 172.

۹۳ - Emba رودی در قزاقستان به درازای ۵۸۷ کیلومتر که در  
کنار زیلایاکسا Jylayakosa در شمال خاوری دریا می‌ریزد.

56 - Kayama, konio. Tung's Travels. Tokyo.  
Kayo. 1989. P. 140.

۹۴ - حمدالله بن ابی بکر بن محمد بن نصر متوفی به سال ۷۵۰ هجری

۹۵ - سرزمینی در شمال رود ارس

۹۶ - شهری بوده در شمال دریای کاسپی و شمال باختری خوارزم

۹۷ - متوفی قزوینی. حمدالله. نزهة القلوب. به کوشش محمد دبیر  
سیاقی. تهران. طهوری. ۱۳۳۶. صفحه ۱۹

۹۸ - اسماعیل بن علی بن محمود بن شاهنشاه بن ایوب (۶۷۲ - ۷۳۲  
هجری)  
۹۹ - ابو الفدا - تقویم البلدان. ترجمه عبدالحمید آجی. تهران. بنیاد  
فرهنگ ایران. ۱۳۵۹. صفحه ۴۰۵



تالاب انزلی  
- مسعود مسعودی

قابل وصول با پست سفارشی در هر کجای کشور  
در ازای ارسال ۵۵۰ تومان تمبر  
رشت: صندوق پستی ۱۷۳۵ - ۴۱۶۳۵

### هر چه از دوست رسد نیکوست

در فاصله انتشار شماره ۳۹ تاکنون این عزیزان به

یاری گילה‌ها شافته‌اند:

آقایان:

سردار حاجتی مدارایی (تهران) ۵۰۰۰۰ ریال

محسن پورقاسمی سیاهکلی (واجارگاه) ۱۵۰۰۰ ریال

دوستی ادیب و فاضل از بازرگانان رشت ۱۰۰۰۰۰ ریال

تقی صداقتی (تهران) ۲۰۰۰۰ ریال تمبر

و بسا تشکر از لطف دوستانه آقای سیدجلیل

نیک‌دین دیان‌تی که در حاشیه قدمی برای گילה‌ها و

برداشته‌اند.

گילה‌ها یک نشریه فرهنگی قومی است و هرگونه کمک

به آن مستقیماً به فرهنگ بومی صاحبان آن قوم برمی‌گردد.

# تاریخ ایران در دوران

حسین صدقی

## اسکندر IV رستم‌داری

(es. kan. dar-e. ros. tam. dā. ri) ملک

جلال‌الدین اسکندر IV فرزند جلال‌الدوله ملک کیومرث I فرزند بیستون، کجور ۸۸۱ ق، شاهک ایرانی. سی و نهمین شاهک خاندان رستم‌داری. بنیادگذار شاخه‌ای از دودمان رستم‌داری در کجور بود که بعدها به نام وی به اسکندریان یا شاخه کجور آوازه یافتند. در زندگی پدر حکومت لاریجان و نمارستاق و کارود داشت. پس از مرگ پدر اسکندر، برادر کهنتر او ملک مظفر چند روزی به جای پدر نشست (۸۵۷)، اما برادر مهترش ملک کاوس I به پشتیبانی مردم و کارکیا سلطان محمد II گیلانی وی را برکنار کرد و خود به جای او نشست. پس از چندی به سبب مخالفت برادران و ستمی که بر مردم روا می‌داشت بزرگان رستم‌دار از او روی برتافتند و به ملک اسکندر IV، که به خوشخویی و کردار نیک آوازه داشت، پیوستند و او را به حکومت نشانند.

در این میان سلطان محمد II با بهره‌گیری از اختلاف فرزندان ملک کیومرث و پشتیبانی سلطان جهان‌شاه قراقو یونلو (۸۷۲) بر دژ فالیس و طاقان استیلا یافت و این نخستین ضربه بر بازماندگان ملک کیومرث بود (۸۵۸). در ۸۵۸ اسکندر با کاوس درآویخت و کاوس با حمایت حاکم گیلان وی را در لاریجان بشکست و در دژ نور به بند کشید. پس از چند روز اسکندر به کاوس پیمان سپرد که دیگر به قلمرو وی نتازد و پس از آن آزاد شد.

در ۸۶۰ هنگامی که جهان‌شاه در خراسان بود اسکندر و چند تن دیگر از بستگانش به دیدار وی رفتند و از او یاری خواستند. جهان‌شاه به حاکم گیلان فرمان داد تا پشتیبانی خود را از کاوس به اسکندر بگرداند. سلطان محمد خواستار عقب‌نشینی کاوس از قلمرو اسکندر شد و چون وی نپذیرفت با او درآویخت. کاوس شکست یافت و به سید عبدالکریم دربارفروش ده [اکنون بابل] پناه برد. پس از آن به فرمان جهان‌شاه سلطان محمد قلمرو ملک کیومرث را میان کاوس و اسکندر بخش کرد. اما ملک کاوس بر اسکندر تاخت و وی به میرظهرالدین مرعشی، مرزبان سياهکل رود، پناه برد، پس از چندی اسکندر به پشتیبانی سلطان محمد بر ملک کاوس تاخت و او به دژ فیروزکوه پس نشست و رستم‌داریان شکست یافتند. از این زمان قلمرو حکومت آنها از هم جدا گردید، کاوس در نور و لاریجان و اسکندر در کجور حکومت یافت (۸۶۱). در ۸۶۵ کاوس به قلمرو اسکندر یورش آورد. اسکندر با کمک سلطان محمد

پیوستن به ملک بهمن I لاریجانی همین اندازه دانسته است که با مادر و جدش در قزوین، تختگاه تهماسب I صفوی، نشیمن داشت. هنگامی که ملک بهمن به اندیشه حکومت بر مازندران افتاد ابراهیم را به حکومت مازندران برانگیخت تا بدست او فرمانروایی خود را هموار کند. پس از آنکه ابراهیم با جدش به لاریجان آمد، ملک بهمن به میرعلی خان مرعشی، ولایتدار مازندران، که بیمار و ناتوان بود پیام داد که ابراهیم به خیال حکومت مازندران به لاریجان آمده است. اما من وی را نگاهبانم تا شما به آمل بیایید آنگاه وی را تسلیم شما کنم. میرعلی خان در پیام دوستانه‌ای ابراهیم را به ساری نزد خود فراخواند. اما ملک بهمن ابراهیم را از نامه آگاه نکرد. نوشت و خواند میان ملک بهمن و میرعلی خان تا هفت بار ادامه یافت. سرانجام میرعلی با وجود مخالفت بیجن رئیس، وزیر و رایزنش، فریب ملک بهمن را خورد و با گروهی اندک رهسپار آمل گردید.

ملک بهمن با سپاهانش به انتظار میرعلی نشست. هنگامی که میرعلی به شیخ احفاظ (نزدیک آمل) رسید، سپاهیان ملک بهمن بر وی یورش آوردند و میرعلی ناگزیر به ساری پس نشست. پس از آن ملک بهمن بر خاور قلمرو خود تا ساری دست یافت. اما ستم‌ورزی او مردم را بر او برانگیخت و ملک بهمن ناگزیر گردید که حکومت بار فرو شده [اکنون بابل] را به ابراهیم بسپارد و خود به لاریجان بازگردد. به فرمان جد میرابراهیم بیجن رئیس فرمان وزارت و رایزنی ابراهیم یافت، از این پس بیجن با درازدستی و فریب قدرت یافت.

چندی نگذشت که بیجن از خطر ملک بهمن جد ابراهیم را با برادر خود شیرزاد رئیس نزد ملک سلطان محمد، حاکم کجور، فرستاد و سلطان محمد را به بار فرو شده آورد و در دژ فیروز جاه نشیمن داد و بخشی از دارائیها را به او سپرد. پس از آن چنین وانمود که سلطان محمد به زور اموال ابراهیم را تصرف کرده است. چندی بعد سلطان محمد جد ابراهیم را به قتل آورد و مادرش را به کجور فرستاد. بزرگان ساری که از ستم بیجن به تنگ آمده بودند به رویارویی با وی برخاستند اما شکست یافتند. در همین روزگار، ملک بهمن به بار فرو شده تاخت و ابراهیم را به لاریجان برد. در ۹۹۰ او را نزد محمد آ صفوی (۹۹۶) فرستاد. شاه صفوی فرمان حکومت مازندران را به نام ابراهیم نگاشت، اما برای ناتوانی در ولایتداری و هم‌گستاخی و ترک ادب در مجلس شاه، به فرمان او از حکومت برکنار و به شیراز تبعید شد. از این پس ابراهیم روزگار را به خوشباشی گذراند. آورده‌اند که وی سرانجام در پی شکاری چندان تاخت تا در پی آن درگذشت.

تاریخ خاندان مرعشی مازندران، ۲۷۴ - ۲۸۰، ۲۸۴، ۲۸۶ - ۲۸۷، فرهنگ زندگینامه‌ها، ۱۸۰/۱ - ۱۸۱.

یورش وی را پس نشانند و کاوس از درآشتی در آمد، اما باری دیگر پیمان شکست و این بار نیز از اسکندر شکست خورد (۸۶۷). در صفر ۸۶۸ کاوس به کجور یورش برد و پس از تصرف دژ آسی ریز، کجور را دژ بنیان نمود، اما سرانجام در مرکز حکومت خود (دژ نور) شکست خورد. چندی بعد کاوس و سیداسدالله آملی بر اسکندر تاختند. در این نبرد ملک شهر آگیم نیربه جلال‌الدوله اسکندر III، سپهسالار سپاه کاوس، اسیر و پس از چند روز بدست اسکندر کشته شد (۷۶۹). پایان این جنگ نیز به آشتی کشید.

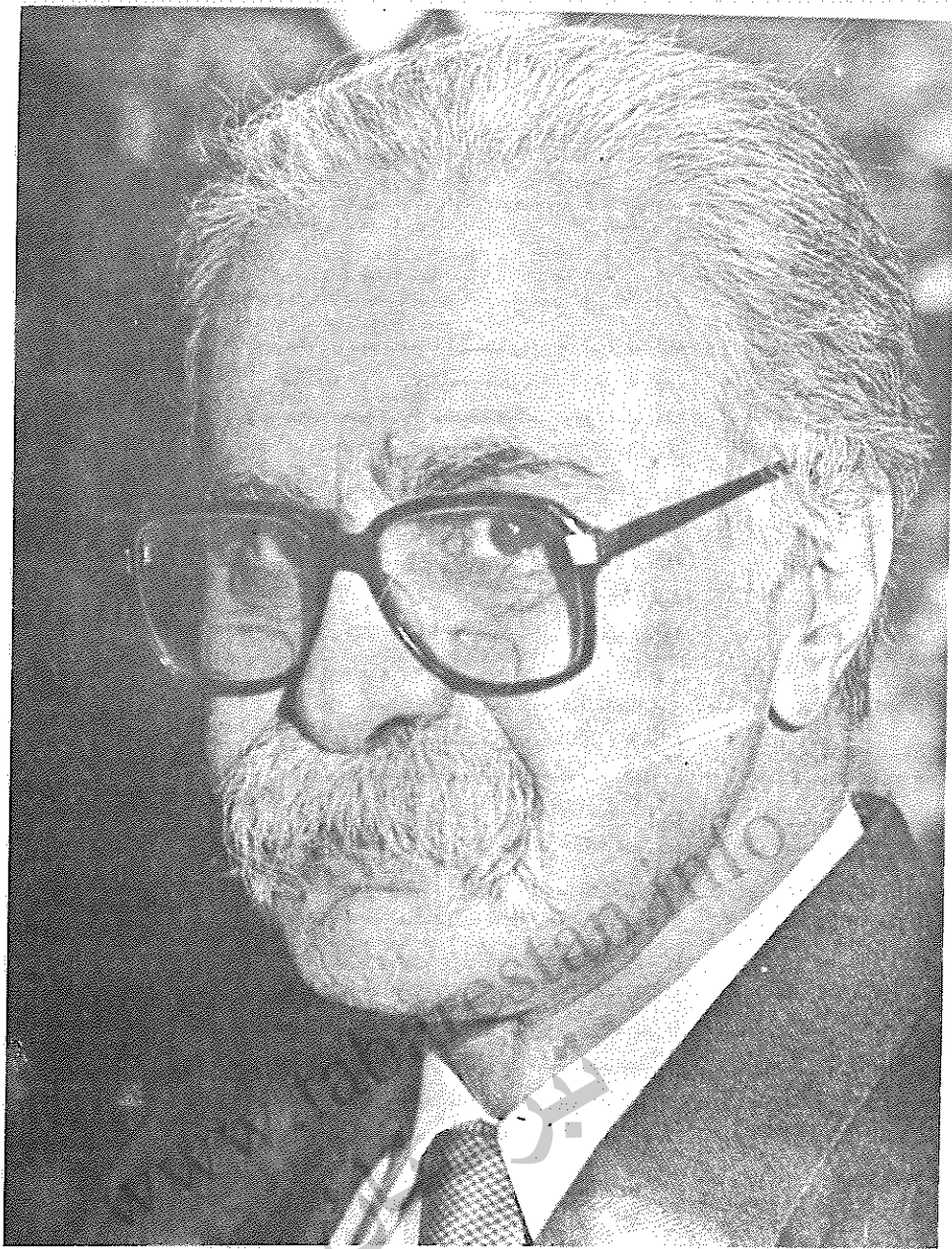
در محرم ۸۷۱ به پیشنهاد اسکندر، برای جلوگیری از گسترش آشفتگی در خاندان و اوضاع اجتماعی - اقتصادی قلمرو هر دو حکومت، میان دو برادر آشتی برقرار شد. در ۱۴ شوال ۸۷۱ ملک کاوس درگذشت و پس از وی پسر مهترش ملک جهانگیر حکومت یافت. در ۸۷۲ شماری از زمینداران بزرگ مازندران بر اسکندر یورش آوردند، اما وی با پشتیبانی حاکم گیلان آنها را بشکست. در ۸۸۰ برادرش ملک مظفر و چند تن دیگر از بستگان در مخالفت با وی به ملک جهانگیر پیوستند، اما پس از چندی از درآشتی در آمدند. در ۸۸۰ ملک جهانگیر دو بار به عیش ملک اسکندر یورش برد. اما اسکندر وی را بشکست و او ناگزیر به آشتی شد. پس از آن ملک جهانگیر حکومت نور و ناتل رستاق و لواسان یافت و سرزمینهای دیگر (کجور، کارود، لاریجان، پشتکوه، لار، قصران، مسکین و ساوجیلان) در قلمرو حکومت اسکندر قرار گرفت. سرانجام ملک اسکندر در ۸۸۱ درگذشت و فرزندش ملک تاج‌الدوله (۸۹۸) به حکومت رسید. شماری از منابع مرگ اسکندر را ۸۸۰ و برخی ۸۸۱ و شماری دیگر ۸۸۸ آورده‌اند.

تاریخ تکابین، ۲۲۹ - ۲۳۱؛ تاریخ دولت‌های اسلامی، ترجمه ۲۵۰/۱؛ تاریخ طبرستان و رویان و مازندران تسیحی، سی و سه، ۵۴ - ۵۸، ۵۵۶، ۱۶۰، ۳۱۱؛ تاریخ طبرستان و رویان و مازندران (دارن)، ۱۲۷ - ۱۲۸، ۱۳۰ - ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۴۷، ۳۱۷، ۳۲۱، ۵۳۳، ۵۳۶؛ تاریخ گیلان و دیلمستان، ۱۵۵، ۲۷۶ - ۲۸۲ (و صفحات بعد)؛ تاریخ مازندران، ۸۵ - ۸۷؛ گاوایارگان یادوسبانی، ۱۳۹ - ۱۶۱، ۱۷۲ - ۱۷۶؛ مازندران (نهایی)، ۱۹۷، ۲۴۱؛ مازندران و استراباد، ترجمه، ۲۱۹؛ نسب نامه، ترجمه، ۲۹۲.

## ابراهیم III مرعشی

(eb. rā. him-e. mar. a. si) سیدابراهیم

فرزند عزیز فرزند عبداللله، پس از ۹۹۰ ق، فرمانروای مرعشی مازندران. از زندگی وی پیش از



## فرهنگ گیلک غنای سرشاری دارد

پای صحبت استاد محمد روشن، مصحح و پژوهشگر برجسته معاصر

از بزرگترین و برجسته‌ترین کارهای وی در زمینه تألیف و تصحیح علاوه بر تفسیر سوره یوسف می‌توان از منشآت خاقانی، مرزبان‌نامه، شرف‌النبی، ترجمه کلیله و دمنه و بویژه تاریخ‌نامه طبری و جامع‌التواریخ نام برد، که کتاب اخیر (که با همکاری همولایتی دانشمند مصطفی موسوی تهیه شده) سال گذشته بعنوان کتاب نمونه سال برگزیده شد.

وی برای نخستین بار در تحقیقات ایرانی متن شاهنامه را واژه به واژه با کنایات و ترکیبات و استعارات و شرح لازم در ذیل هر صفحه (در ۳۰۰۰ صفحه) تنظیم کرده که مراحل پایانی حروفچینی را می‌گذراند و قریباً چاپ و منتشر خواهد شد.

مصاحبه با استاد دکتر محمد روشن به همت یکی از دوستان اهل فضل و هنر و بی‌ادا و ادعا در محلی دلچسب و دوست‌داشتنی یعنی کتابخانه استاد که گنجینه‌ای متجاوز از ۱۵ هزار جلد کتاب است، صورت گرفته که تقدیم حضور خوانندگان می‌شود.

استاد محمد روشن متولد ۱۳۱۲ رشت یکی از پرکارترین و موفق‌ترین محققان و مصححان کشور است. پیرایش تعدادی از متون سخت و دشوار و کهن زبان و ادب فارسی مرهون زحمات طاقت سوز این پژوهشگر برجسته ایرانی است. از چاپ نخستین اثرش تفسیر سوره یوسف تاکنون که این مصاحبه انجام گرفته متجاوز از بیست نمونه از متون پایه و ارزشمند زبان فارسی توسط او تصحیح و تحشیه شده همراه واژه‌نامه و انواع نمایه‌های سودمند به چاپ رسیده است.

دکتر محمد روشن خود را از شاگردان مرحوم استاد ابراهیم پورداود و دکتر محمد معین - دو دانشی‌مرد بزرگ گیلان - می‌داند و اذعان دارد اگر کوششی کرده که شایسته تقدیر است آن‌ها را مدیون تلاشهای این دو فرزانه می‌باشد. دکتر روشن در چندین بنیاد و مؤسسه بزرگ فرهنگی کشور عضویت داشته و سالهای طولانی است که در دانشگاههای معتبر کشور تدریس می‌کند.



گیله‌وا: استاد، اجازه بدهید به گذشته نه چندان دور برگردیم. زمانی که در گیلان بیش از همه ولایات ایران، تلاشهای فراوانی از طرف خانواده‌ها و نهادهای فرهنگی برای کسب علم و دانش می‌شد. من فکر می‌کنم، بخشی از دوره کودکی و جوانی شما ریشه در آن سالها داشته باشد، لطفاً از آن دوران بگویید.

دکتر روشن: همینطور است جناب. خدمت شما می‌گویم. خانواده ما اهل کتاب بودند. دایی‌هایم با چند تن از بزرگانان انجمنی به نام اخوت در رشت تأسیس کرده بودند. این انجمن کتابخانه‌ای عمومی داشت و زبان فارسی و فرانسه در آنجا تدریس می‌شد. سالهای ۱۳۰۹ و ۱۳۰۸ ه. ش بود. ابوالحسن و اسماعیل اداره‌چی - دایی‌هایم - و مرحومان استقامت و تیمایی در این هیأت بودند. البته انجمن دیگری هم به نام فرهنگ بود که فرهنگیان سازمان داده بودند. مادرم با کتاب آشنا بود و پدر هم اهل مسجد و منبر بود. و ما شبها به سفارش مادر و خواهش او کتاب می‌خواندیم و از آن شمار بود کتابهای حلیته‌المقین و جلاء‌العیون مجلسی و اسکندرنامه هفت جلدی و شاهنامه. گفتنی است که یکی از پسران عمه‌زاده مادرم - در همین فضا - با ما زندگی می‌کرد که بعدها در شاعری نام و آوازه‌ای یافت. نامش در شاعری هوشنگ بادیه‌نشین بود. بنوبت کتاب می‌خواندیم و مادر اصلاح می‌کرد. من در اسفند سال ۱۳۲۵ ه. ش با پدر و مادرم سفری به عتبات عالیات رفتم. و در شهر سامرا (سزمن‌رای)، آن موقع من دانش‌آموز کلاس ششم ابتدایی بودم. و کتابی به نام باب‌الغیبه به دستم رسید که تصاویری داشت از چاه امام‌زمان (عج) و مناره مستعصم خریدمش. مورخ ۲۶ اسفند ۱۳۲۵ کتاب مصوری بود با توضیحاتی از مناطق تاریخی سامرا از آن پس کتاب خواندن به صورت عادت برایم در آمد. ناگفته نماند که وضع ناهنجار تنها کتابخانه جمعیت نشر فرهنگ رشت، که به غلط کتابخانه ملی خوانده می‌شود، به علت سوء رفتار و عدم پذیرا بودن مسئولان کتابخانه، بیشتر انگیزه خریدن کتاب را برای من به وجود آورد. کتابخانه‌ای بیش از ۱۵ هزار جلد کتاب دارم که خوشبختانه مرا از کتابخانه‌های دانشگاه و عمومی بی‌نیاز می‌کند.

دوره تحصیلی ما، تا کلاس یازده عمومی بود. و از این رو من مشکل دروس علمی را داشتم. ولی در کلاس ششم ادبی، به افتخار رتبه اول نایل شدم و کتاب جامی تألیف مرحوم علی‌اصغر حکمت به عنوان جایزه به من داده شد. در همین سال نخستین بار با استاد شادروان پورداود افتخار آشنایی دست داد. در کتابفروشی طاعتی. مرحوم غلام‌رضا طاعتی مرا به ایشان معرفی کرد و با ایشان به راسته کتابفروشان رشت، که امروزه به بازار زرگرها معروف است، رفتم. ایشان چند کتاب به یاد دورانی جوانی

جو فرهنگی رشت فوق‌العاده مساعد و وسیع بود و به راستی کمتر دانش‌آموزی یافت می‌شد که با کتاب آشنا نباشد. خرید کتاب جنبه عمومی داشت و ابایی از پول دستی گرفتن برای خرید کتاب نبود و وام‌دهنده نیز با بازپس گرفتن آن عادت نداشت.

کهنگی نسخه به تعبیری هیچگاه، ملاک شاخصیت نیست. ما بیش از ده - دوازده هزار نسخه خطی داریم که همه این‌ها به لحاظ مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی و جهات مختلف ادبی، تاریخی و زبانی و دستوری باید مورد بررسی قرار گیرد ولی معلوم نیست که تا چه اندازه می‌توانیم به نسل بی‌حوصله‌ای که امروزه از دانشگاه‌ها خارج می‌شوند دل‌بست و امیدوار بود.



از آن راسته خرید. من با تشویق چند تن از دوستانم متماثل به درس خواندن در رشته حقوق شدم. ولی با توصیه استاد پورداود در سال ۱۳۳۳ پس از کنکور در دانشکده ادبیات ثبت نام کردم توسط همین استاد بزرگوار با استاد شادروان زنده‌یاد دکتر محمّد معین آشنایی دست داد. چنانکه از همان آغاز برای تنظیم فیشهای فرهنگ فارسی معین، هفته‌ای سه روز، چه در غیاب و چه در حضور ایشان، به خانه استاد می‌رفتم و فیشهای ایشان را مرتب می‌کردم. مرحوم معین که نمونه درخشان پشتکار و سخت‌کوشی و همت والا بود، تدوین فهرستهای یازده‌گانه چهار مقاله نظامی عروضی را در سال دوم دانشکده به من واگذار کرد. و دو جا، از کوششهای من در آن کتاب یاد و تقدیر شده است. بعد از تمام شدن تحصیلات دوره دانشگاهی با وجود اصرار و حسن ظن استادان خود همچون مرحومان پورداود، مدرّس رضوی و معین برای ادامه دوره دکتری، به خواست پدر و مادر، به شهر زادگاه خود بازگشتم. و تا سال ۱۳۴۸ در رشت به دبیری در دبیرستانها پرداختم.

گیله‌وا: تا آنجا که من به خاطر دارم، همواره در آن سالها یکی از دبیران ادبیات که نامش به نیکی برده می‌شد، شما بودید. می‌خواهم خواهش کنم از آن دوران بیشتر بگویید؟

دکتر روشن: خوشبختانه روزگار ما مقارن بود با فراوانی انتشارات کتاب و مطبوعات، جو فرهنگی رشت فوق‌العاده مساعد و وسیع بود و به راستی کمتر دانش‌آموزی یافت می‌شد که با کتاب آشنا نباشد. باید اشاره کنم که انتشارات سودمند و دلپذیر از ادبیات ایران و جهان پشتوانه فرهنگی جامعه ما بود. خرید کتاب جنبه عمومی داشت و ابایی از پول دستی گرفتن برای خرید کتاب نبود و وام‌دهنده نیز با بازپس گرفتن آن عادت نداشت.

گیله‌وا: انجمن‌های فرهنگی گیلان را چگونه می‌دید؟

دکتر روشن: در آن زمان خود جوش و خود ساخته بود و جریان زمان انگیزه کتاب خوانی و کتابداری را فراهم می‌ساخت. کتابخانه رشت با هیأت امنایی که داشت، بیشتر به خاطر ذکر مناقب بود. و همگان به دور از شور فرهنگ دوستی و فرهنگ‌جویی بودند. به طوری که من سالهای بعد از آن که به هیأت امنای کتابخانه پیوستم. از نخستین مدیرکل فرهنگ و هنر گیلان به نام آقای عابدین زنگنه باید یاد کنم که همتی والا داشت و شهر ما شاید تنها شهری بود که یک و نیم درصد عوارض شهرداری، اعانه برای کتابخانه دریافت می‌کردیم، و شایان ذکر است که روحانی بزرگوار فقید حاجی آقای هادی حسام نیز در شمار هیأت امنای کتابخانه‌های عمومی بود. و ما در سبزه میدان رشت با اعانه شهرداری نخستین کتابخانه به معنی درست عمومی شهر را به نام استاد شادروان پورداود بنیاد گذاشتیم.

گیله‌وا: حالا که بحث در باره کتابخانه

جمعیت نشر فرهنگ دور می زند، خواهش می کنم، از فهرست نسخ خطی که شما در آن کتابخانه تهیه کردید، صحبت کنید و از منابع خطی موجود در این کتابخانه بگویید.

● دکتر روشن: این کار، با هدایت دو بزرگوار، استاد شادروان محمدتقی دانش پژوه و استاد ایرج افشار صورت گرفت. در مسجد کاسه فروشان نیز چند نسخه چاپی نفیس از عهد عتیق (از نخستین کتاب های چاپ شده در کلیسای وانگ) بود که استاد دانش پژوه فهرست برداری آنها را نیز ضروری می دانست. یکی از فرهنگیان بزرگوار شهر ما به نام آقای رضاشاد - که قزوینی الاصل بود - و سالها مقیم گیلان، خود چند نسخه ارزشمند خطی داشت که به خواهش استاد دانش پژوه به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ارائه دادم و میکرو فیلمهای آن نیز در کتابخانه موجود است. در کتابخانه رشت نسخه های خطی را بر حسب نام ترتیب کرده بودند. این کتاب را انجمن آثار ملی در شمار نشریات فرهنگ ایران زمین منتشر ساخت. بعدها آن را تکمیل کردم و شایسته و آماده چاپ است.

در این کتابخانه نسخه آرامته ای از تفسیر سوره یوسف (ع) به نام جامع الستین للطایف البساتین موجود بود که به زعم و ارشاد استاد شادروان معین در تعریف آن، در مجله یغما: نسخه ای منحصر بود. من بر مبنای آن نسخه کتاب را به توثیق استاد دکتر معین آماده چاپ ساختم. ولی در سالهای دانشجویی به اعتبار همکاری با آن استادان بزرگوار، به خزینه کتابهای خطی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران راه یافتم و در آنجا با نسخه ای کهن تر و استوارتر از همان تفسیر سوره یوسف برخورددم و ناگزیر به تصحیح دوباره آن پرداختم. این کتاب در سلسله انتشارات متون بنگاه ترجمه و نشر کتاب در سال ۱۳۴۵ منتشر گردید. انتشار این کتاب، مورد عنایت استادان من قرار گرفت و آن کار را به دیده تقدیر نگریستند.

● گیله وا: اجازه بدهید از نسخه جنگ نامه حضرت سیدجلال الدین اشرف نیز سخنی به میان آید. گویا این نسخه هم باید به کتابخانه های گیلان تعلق داشته باشد.

● دکتر روشن: بله، چندین نسخه از جنگ نامه حضرت سیدجلال الدین اشرف در کتابخانه موجود بود که به تشویق استادان خود و به خواست هیأت امنای مرقد حضرت سیدجلال الدین اشرف و ریاست آن که با آقای مهدی آستانه ای بود، به تدوین و چاپ آن پرداختم. گفتنی است که این متن از منتهای حساسی - مذهبی دوران صفوی است و من فهرست لغات جامعی از جنگ افزارها و پوشاک و واژه نامه آن تهیه کردم. این کتاب تجدید چاپ هم شد البته بصورتی نامطلوب!

● گیله وا: یکی از ویژگیهای درخشان این کتاب نشر روان و دلنواز آن است. با توجه به

## مشاخصات فارسی

### مشروطه گیلان

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

مجله

نشر دوره صفوی، جایگاه این اثر را، در قلمرو زیان شناسی کجا می دانید؟

● دکتر روشن: چنانکه استاد بزرگوار مجتبی مینوی یادآور می شدند نثر مرحوم مجلسی از تهرانی دلدیر عصر صفوی است و در فارسی نویسی نمونه گویای استواری و روانی است. بنابراین سنت فارسی نگاری در آن دوران هنوز به انحطاط کشیده نشده بود. و این متن یک صفت نقالی نیز داشت.

● گیله وا: به همین دلیل متن را به زبان عامیانه نزدیک می بینیم.

● دکتر روشن: بله، من واقعاً برای تدوین این کار پنج نسخه متفاوت را که هیچ کدام با معنی تصحیح انتقادی متون همخوان نبود، مورد استفاده قرار دادم و این نسخه نهایی را تهیه کردم.

● گیله وا: در مجموعه نسخه های خطی موجود در گیلان کاری شبیه به این اثر موجود است؟

● دکتر روشن: در گیلان، خیر، البته کتابخانه رشت دارای کتابهای با ارزشی است. یاد می آید که من نسخه ای از کتاب کنزاللغات که تنها کتاب لغت عربی - فارسی است و واژه های محلی گیلکی دارد و تنها فرهنگ دوزبانه است که در گیلان نگاشته شده پنج نسخه خوب و دلپذیر از آن در کتابخانه هست برای تصحیح به بسیاری از کسانی که صلاحیت این کار را داشتند، پیشنهاد کردم، که متأسفانه چنین نشد.

● گیله وا: درباره کتابخانه بیشتر صحبت کنید، فکر می کنم بخش مطبوعات کتابخانه هم باید خوب باشد.

● دکتر روشن: متأسفانه کتابخانه هیچ وقت در رفاه لازم نبود. اصراری که هیأت امنای آن روزگار برای محفوظ داشتن کتابها داشتند، به مرز وسواس کشیده بود. به طوری که برای چاپ کتاب حضرت یوسف (ع) با من قرارداد عجیب و غریبی منعقد کرده بودند و من چه چیزها که باید به کتابخانه می دادم. بعد وقتی نسخه ۱۵۰ سال مقدم آنرا در کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران پیدا کردم، از قید آن معذورات رهایی یافتم. آنها هیچ وقت حاضر به چاپ کتاب نبودند و البته امکانات آن را هم نداشتند و حتی زمانی که ماهیات امنای خوبی داشتیم و آنها آمادگی وافر داشتند برای کار و دوسالی هم وضع خوبی داشتند و ماعده ای کارمند خوب و دوره دیده کتابداری از سوی اداره کل فرهنگ و هنر به آنها معرفی کردیم ولی در مجموع نظم و نسق کتابخانه بگونه ای بود که پذیرای هیچ نوع کمک پذیری نبود. بهر حال آن کتابداران به سرپرستی و نظارت آقای جکتاجی که چندین سال در کتابخانه ملی ایران (تهران) مسئول بخش مرجع و ایرانشناسی و عضو کمیسیون فنی بودند و نیز مشارکت شادروان زیبا کناری در ترتیب کار کتابخانه اهتمام وافر بکار داشتند.

● گیله وا: خدمتان عرض کنم، چون کتاب قصه حضرت یوسف (ع) مطرح شد، از آن زمان، تا انتشار آخرین کتابتان - اگر اشتباه

مربان نامه  
تحریر  
میرزا...

شرح اشعار  
میرزا...

تاریخنامه طبوری  
گردانیده  
منسوب به بلعمی

جامع التواریخ  
رسیده الدین فضل الله همدانی  
به تصحیح و تخریب  
محقق روشن - مجلسی موسوی

حداول

داستان فروغ  
شایسته فردوسی

نکنم - تاریخنامه طبری - انتشارات سروش - زمان طولانی گذشته است. در این زمان ما شاهد حرکت‌های بسیار منطقی شما در تصحیح متون بودیم و هستیم. دلم می‌خواهد درباره شیوه تصحیح خودتان صحبت کنید.

● دکتر روشن: عنایت دارید که کلاسهای درس دانشکده آموزشگر نهایی نیست. بسیاری از کسان دوره‌های دانشگاهی را طی می‌کنند و متأسفانه نتیجه دلپذیری نمی‌گیرند. ولی خوشبختانه بر اثر این موهبت که من از آغاز مورد عنایت استادان نامدار همچون پورداود و دکتر محمد معین و مرحوم مدرس رضوی بودم، و آغاز کار به اصطلاح آشنایی با تصحیح انتقادی متون را در خدمت این بزرگواران آموختم. و به گونه‌ای مورد ارشاد آنان قرار گرفتم. سومین کتاب مرا که «منشآت خاقانی» بود انتشارات دانشگاه تهران با شماره ۱۳۱۳ چاپ کرد. انتشارات دانشگاه تهران بیش از دو هزار کتاب چاپ کرده است که همه آثار از آن اعضای هیأت علمی دانشگاه بود غیر از کار من.

■ گیله‌وا: در چه سالی؟

● دکتر روشن: در سال ۱۳۴۵ قرارداد امضاء شد و در سال ۱۳۴۹ «منشآت خاقانی» نشر یافت. با اینکه آثار گرانسنگی مثل مرزبان‌نامه را کار کردم، ولی در منشآت خاقانی - که به چاپ دوم هم رسید - من به دلیل مراجعه به استادان بسیار موفق بودم. استاد شادروان بدیع‌الزمان فروزانفر که بعد از بازنشستگی از دانشکده الهیات به ریاست کتابخانه سلطنتی منصوب شده بود برحسب اتفاقاتی که گفتش به درازا می‌کشید، بنده را به تهران احضار فرمودند تا در آن کتابخانه کار کنم. در همین زمان من «منشآت خاقانی» را در دست تصحیح داشتم. و بعد از ظهرها تمام وقت در خدمت استاد مینوی مشغول تصحیح متن بودیم و هر جایی که با اشکال برمی‌خوردیم، مرحوم مینوی با فروتنی عالمانه خود از من می‌خواست از جناب استاد فروزانفر هم در زمینه آن مشکل مشاوره کنم.

واقعاً در قیاس دانشمندان بدین گونه است که اصابت نظر و دقت و تعمق باز نموده می‌شود. مضافاً اینکه، وقتی استاد مینوی به دعوت دانشگاه هاروارد به آمریکا رفته بودند، من از سه ماه تابستان استفاده کردم و به خدمت استاد ادیب بی‌مثال مرحوم سیدمحمد فرزاد که آن وقت با دختر و دامادشان در زامسر می‌زیستند، رفتم و در آنجا یک بار دیگر منشآت را مورد مطالعه قرار دادم نظرات ایشان را در حواشی نقل کردم. در حقیقت باید برای آیندگان گفت که ما درسی به‌عنوان شیوه تحقیق در متون داریم ولی متأسفانه تاکنون توفیقی برای پرورش نسلی که بتواند این کار را به گونه‌ای دوام ببخشد، پیدا نکردیم.

عنایت بفرمایید برای تصحیح یک متن جامع‌التواریخ هفت نسخه و در تاریخنامه طبری

هفت نسخه باید کنار دست آدم باشد و با حوصله باید نسخه بدلهای را کشف کرد. و در جای خود محفوظ داشت. و در نهایت در جامع‌التواریخ که ملاحظه می‌فرمایید چهارصد صفحه نسخه بدل داریم. نسخه بدلهای از نظر حجم کتاب، مراجعه را سخت می‌کند.

ولی من ناگزیر این چهارصد صفحه را به کتاب افزودم. هر چند شاید فقط پنج درصد از اهل فن به آن رجوع کنند. ولی به ترتیب من ترک اولی نکردم و این نسخه را به همان شکل چاپ کردم. در حقیقت جامع‌التواریخ متنی بنیادی و کلیدی است. و ما در کتابها و فیشها متوجه این شدیم که بسیاری از گنجینه لغات سعدی و حافظ را در جامع‌التواریخ می‌توانیم بجویم من البته در تصحیح این کتاب از همکاری دوستی همولایتی و فاضل، آقای مصطفی موسوی برخوردار شدم. آشنایی علمی ایشان با زبان ترکی و نیز آشنایی با زبان مغولی موهبتی بود که توانستیم فهرست واژگان میسوی با ذکر ریشه‌های ترکی و مغولی آن فراهم آوریم. این متن جامع‌التواریخ کتاب سال ۱۳۷۴ شناخته شد. به‌رحال این کارها حاصل شاگردی اخلاص‌آمیز من در برابر استادان معظمی است که روانشان شاد باد و امروز دستشان از دنیا کوتاه است. واقعاً نمی‌دانم دیگر چگونه می‌توان نسلی را در این راه پرورش داد. کهنگی نسخه به تعبیری هیچگاه، ملاک شاخصیت نیست. ما بیش از ده - دوازده هزار نسخه خطی داریم که همه اینها به لحاظ مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی و جهات مختلف ادبی، تاریخی و زبانی و دستوری باید مورد بررسی قرار گیرند. ولی معلوم نیست که تا چه اندازه می‌توانیم به نسل بی‌حوصله‌ای که امروزه از دانشگاه‌ها خارج می‌شوند دل بست و امیدوار بود.

■ گیله‌وا: اشاره کردید که از رشت به تهران منتقل شدید، لطفاً از ادامه کارتان در تهران بگویید.

● دکتر روشن: انگیزه انتقال من به تهران حسن نظر استادان مرحوم فروزانفر و مرحوم مینوی و استاد مدرّس رضوی بود که می‌پنداشتند به مراکز علمی نزدیک تر باشم. مرحوم دکتر معین پنج سال در اغماء بودند استاد حتی اگر بیماری متعارفی هم می‌داشتند، چه آثاری پدید می‌آوردند. جلد اول فرهنگ معین که درآمد، استاد در حالت گریه می‌گفتند اگر خدا عمری به من بدهد من دو یا سه بار دیگر باید این کتاب را تجدید نظر کنم آنگاه آسوده خاطر خواهم بود. برای متد فرهنگ‌نویسی ایشان از طرف دانشگاه سوربن به پاریس دعوت شده بودند و برای چیرگی در کار تدوین فرهنگ معین در عین حال با مؤسسه لاروس همکاری داشتند، ایشان به من گفتند که معطل من نشو، رساله‌ات را با دکتر خطیبی بگذران. رساله من متنی حاوی ۲۷ نامه از منشآت خاقانی بود. با پی‌گیری زیاد نسخه‌ای بی‌بدیل از کتابخانه ابراهیم پاشای ترکیه پیدا کردم و شماره نامه‌ها را از ۲۷ به ۶۰ ارتقاء دادم. این کتاب را مرحوم دکتر ضیاءالدین

سجادی هم چاپ کرد البته با ۲۷ نامه. در اولین کنفره تحقیقات ایرانی که در سال ۱۳۴۹ در دانشگاه تهران تشکیل شد، دکتر سجادی و دکتر محبوب به سوی من آمدند و آقای دکتر سجادی با کمال نجابت از من عذر خواست که این کتاب را ناگزیر در دانشسرای عالی نشر داده است.

سه کتاب من، سه نمونه و همانند دارد. کار، همیشه در مقایسه آسان می‌شود و ارزش آن هویدا می‌گردد اولین کتابم منشآت خاقانی بود که عرض کردم، دومین کارم که با راهنمایی اولیه دکتر معین شروع شد، مرزبان‌نامه بود. بعد از فوت ایشان کار را با نظارت استاد یگانه مینوی پی‌گرفتم. چاپ نخستین آنرا علامه قزوینی، که پیشگام تصحیح انتقادی متون است، منتشر کرده بود. استاد مینوی می‌گفت مرزبان‌نامه قزوینی، کار جوانی استاد است و با تشویق ایشان کار را من در دو جلد، با حواشی و تعلیقات نشر دادم که ملاحظه می‌فرمایید دوبار تجدید و چاپ شده است و چاپ سوم آنهم در دست چاپ است. مرزبان‌نامه به گونه‌ای دیگر در طراز کلیله و دمنه است. فنی‌ترین اثر زبان فارسی.

کلیله و دمنه میراث و ماترک هندی دارد و مرزبان‌نامه ماترک ایرانی. در مرزبان‌نامه عنصر شیر را می‌بینیم که خواستگارش در ایران بوده است. به هر حال، هیچ اثری را به تصادف کار نکردم. شرح تعریف را که کهن‌ترین متن عرفانی زبان فارسی است من به سال ۱۳۶۳ شروع کردم تا سال ۱۳۶۶، در ۴ جلد و یک جلد تعلیقات و توضیحات. همیشه با توجه به تجارب حاصل شده، متون را بر اثر ضروریات انتخاب می‌کردم.

■ گیله‌وا: این ضروریات را در چه می‌جستید؟  
● دکتر روشن: من در شرایطی پرورش یافتم که کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران شکل گرفته بود. و استاد مینوی، که زمانی رایزن فرهنگی ایران در ترکیه بود - پنج هزار نسخه خطی را در ترکیه فیلمبرداری کرده بودند و فیلمها را به کتابخانه آورده بودند - این فیلمها دارد از بین می‌رود. چندی پیش برای تهیه یک نسخه از شاهنامه به این کتابخانه رفته بودم، با این که دستگاه بسیار پیشرفته‌ای آورده‌اند، فیلم جواب نداد. نمی‌دانم فقدان این مهم را چگونه می‌توانند جبران کنند.

من در کنار استادانم، در زمینه کارم مایه از جان می‌گذاشتم. این کارها انگیزه و تشویق بیرونی داشت. من به پیشنهاد استاد مینوی افتخار عضویت در بنیاد فرهنگ ایران را پیدا کردم. و آنجا زیر نظر استاد مینوی و با استاد شادروان محمد پروین گنابادی و دکتر ابوالقاسمی رئیس گروه و فرهنگ ایران باستان و زبانهای باستانی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران پیرامون فرهنگ تاریخی کار می‌کردیم. آنجا می‌دیدیم که چه بسیار لغات و ترکیبات در هر متنی وجود دارد. انتشار هر متنی می‌توانست منبع بسیار انگیزه‌های دیگر شود.

فی‌المثل برای دانشکده‌های ادبیات و هنر - من که ۲۲ سال افتخار تدریس در دانشگاه تهران و دانشگاه هنر را دارم اذعان می‌کنم می‌تواند باعث آشنایی دانشمندان و پژوهشگران و دانشجویان با اسطوره‌ها و افسانه‌های ایرانی باشد.

در سال ۱۳۵۰ استاد مینوی چند تن را برای تصحیح متن انتقادی شاهنامه فردوسی انتخاب کرد. دکتر شفیع کدکنی دکتر رواقی، شادروان دکتر تفضلی و مرحوم زریاب خوبی و نیز من، اعضاء تشکیل‌دهنده این گروه بودند. من هشت داستان از شاهنامه را آنجا کار کردم. در آن روزگار هیچ یک از متنبهای شاهنامه را، ایرانیها کار نکرده بودند. نسخه‌های شاهنامه در آن روزگار عبارت بودند از اول نُسندن و بعد شاهنامه ترنر ماکان انگلیسی که آقای دبیر سیاقی از آن متن استفاده کردند، بعد شاهنامه فولرس و ژول مول که این آخری بیش از سه - چهار بار به اشکال مختلف تجدید چاپ شد و آخرین شاهنامه چاپ شوروی که بنسبت بهترین بود. برای اینکه نمونه کوتاهی بد هم داستان رستم و سهراب را که استاد مینوی در آن بنیاد چاپ کرد یاد می‌کنم. متن ۱۰۵۲ بیت بود و نسخه ژول مول از ۱۵۰۰ بیت بیشتر است. این نشان دهنده الحاقاتی است که در شاهنامه وارد شده. و اکنون پیرانه‌سر و گستاخانه دارم روی شاهنامه‌ای کار می‌کنم. جز شاهنامه‌ای که با همکاری آقای مهدی قریب آماده کردیم در ۱۳۷۴ چاپ و منتشر شد.

چاپ تازه من از شاهنامه به شیوه‌ای دقیق با بررسی نسخه‌های اساسی و مقابله آنها انجام می‌شود. گذشته از آن در حاشیه تمام واژه‌ها و کنایات و تعبیرات و استعارات شاهنامه را توضیح می‌دهم. اگر عمر یاری کند مقدمات تدوین واژه‌نامه‌ای کامل از شاهنامه فردوسی نیز فراهم می‌شود. بنیاد شاهنامه آغاز خوبی داشت ولی بعد از مرگ نابهنگام استاد مینوی، فرجام خوبی نداشت. شیوه کار در آنجا بدین‌گونه بود که هر یک از پژوهشگران داستانی را آماده می‌کردند و هیأت بررسی با پژوهشگر متن را بازخوانی می‌کردند. بنیاد ۱۵ هزار بیت - یک چهارم شاهنامه را آماده کرد. کار کوچکی نیست. این آثار هم اکنون در مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی که نام جدیدش پژوهشگاه است، مانده است. ای کاش فکری به حال این آثار بشود و منتشر گردند. البته من متن یک جلدی شاهنامه را با آقای مهدی قریب منتشر کرده‌ام. این نسخه بر مبنای کهن‌ترین نسخه شاهنامه، معروف به نسخه بریتیش میوزیوم آماده و منتشر شد.

در سال ۱۳۵۹ شایع شد که یک نسخه شاهنامه - البته ناتمام - در فلورانس کشف شده است. همان موقع من روی شاهنامه کار می‌کردم. و عکس همین نسخه را نیز داشتم. گروهی از استادان ما نیز، بر این عقیده بودند که نسخه فلورانس اصیل نیست. چون هزاره تدوین شاهنامه در ۱۳۶۹ توسط یونسکو در

ایران توسط دانشگاه تهران جشن گرفته شد، من به ایتالیا رفتم و با کمک کاشف نسخه آقای پیه مونتسه‌سه به متن اصلی نسخه دست یافتیم. البته با گشاده‌رویی با من روبرو شدند. چند روزی متن را مطالعه کردم و حاصل نظر را در سخنرانی کنگره و سپس در مجله کلک (شماره ۸) و روزنامه اطلاعات (۶ دی ماه ۱۳۶۹) چاپ کردم. و نخستین بار اثبات نمودم که تاریخ ۹۰۰ را به ۶۰۰ برگردانده‌اند. از این تزویرها در متنبهای کهن بی‌سابقه نیست. مانند کاپوسنامه که استاد شادروان مینوی ثابت کردند جعلی است، و رباعیات خیام نسخه بریتیش میوزیوم که روسها هم عکس و هم متن آن را منتشر ساختند.

گیله‌وا: متن شاهنامه‌ای را که اکنون کار می‌کنید، به کجا رسیدید، و آیا به تنهایی این کار را انجام می‌دهید؟

دکتر روشن: بله، تنها کار می‌کنم و کار از نصف گذشته، اگر عمری باشد تا پایان سال تمام می‌شود، تا به حال دو هزار صفحه چاپ شده است.

گیله‌وا: انشاءالله که شاهد انتشار آن خواهیم بود. اشاره داشتید که در بنیاد فرهنگ ایران «فرهنگ تاریخی» را کار می‌کردید، اگر در باره این فرهنگ توضیح بدهید، متشکر می‌شوم.

دکتر روشن: فرهنگ تاریخی، گونه‌ای خاص از فرهنگ نویسی تاریخی است. ما چند گونه فرهنگ داریم، فرهنگ عمومی که لغتنامه دهخدا شاخص‌ترین آنها و فرهنگ فارسی دکتر معین علمی‌ترین آنهاست. نوع دیگر فرهنگ کنکوردانس یا بسامدی است. پیشگام این نوع فرهنگ نویسی ولف آلمانی بود که فرهنگ بسیار بسیار ارزنده شاهنامه را در سال ۱۳۱۳ - ۱۹۳۳ میلادی (جشن هزاره فردوسی) به عنوان هدیه ملت آلمانی به ملت ایران اهداء کرد. آقای دکتر محمد جواد شریعت فرهنگ بسامدی هزار بیتی دقیقی را کار کرد و فرهنگ بسامدی عنصری را آقای پرفسور نوری محمد عثمانف به بازار عرضه کردند. در فرهنگ تاریخی، هر واژه با دگرگونی معنایی خود مورد بررسی قرار می‌گیرد. بدین معنی از کهن‌ترین متون زبان فارسی در این کار سود می‌جویم.

مثلاً لغت «شوخ» در آغاز مترادف سهمگن بود. «سپهسالار خراسان مردی شوخ و سهمگن بود». در دوره‌ای دیگر و در اسرارالتوحید فی نظامات شیخ ابوسعید این کلمه را چنین می‌بینیم «شیخ به گرمابه شد تا شوخ از تن به در کند». در اینجا «شوخ» به معنی چرک است. بعد سعدی می‌گوید «پدر گرش مالیدم ای شوخ چشم» که به معنی بچه بازیگوش و سرتق آمده است. همچنین لغت «آزادی» در متون کهن به معنی «شکر و سپاس» است و معنی «حریت» معنی ثانوی آنست.

در آن روزگاران به پیشنهاد مرحوم استاد مینوی، این کار را مرحوم دکتر خانلری پذیرفت و ناظر علمی آن هم مرحوم مینوی بود. تا حرف «د» را کار کردیم.

در پژوهشگاه ضبط است. آخرین متن شاهد ما در این کار شاهنامه بود. یعنی سال چهارصد ه. ق. حالا اگر به فرهنگ معاصر برسیم، ببینید چه می‌شود. در اواخر حکومت محمدرضا شاه یکی از گنبد‌های بارگاه امام رضا (ع) شکاف برداشت. وقتی به مژمت آن پرداختند، متوجه شدند در گنبد دو پوسته آن در آنجا نسخه‌های گسرنه‌هایی از قرآن‌های ترجمه شده به فارسی جاسازی شده است. مردم از ترس حمله شییک‌خان، این آثار را در گنبد گذاشتند و در آن پوسته گنبد جاسازی کردند. با کشف این گنجینه بسیار گرانبسنگ و عظیم، بسیاری از واژگان و لغات بکر و بدیع در دسترس قرار گرفت. امید است که سازمان انتشارات آستان قدس این مجموعه را در اختیار همگان قرار دهد. خوشبختانه آن مجموعه واژگان قرآنی با ارشاد مرحوم دکتر رجایی و سپس زیر نظر دکتر جعفر یاحقی در چهار مجلد اخیراً منتشر شده است.

می‌دانید در زمان سامانیان عده‌ای از بزرگان دینی استقنا کردند که آیا می‌توان قرآن مجید را به فارسی ترجمه کرد. و آنها جواب مثبت دادند. از آن پس، بزرگمردان متفکر لغت شناس، آشنا به دو زبان تازی و فارسی به کار پرداختند و گاهی اوقات در برابر یک واژه عربی، واژه فارسی را گذاشتند که آن واژه‌های فارسی در فرهنگ‌های ما نیامده بود. به هر حال «فرهنگ تاریخی» تا حرف «دال» کار شده و باید از مؤسسه پژوهشگاه به استعفا خواست که آزا چاپ کند.

گیله‌وا: درباره نسخه‌های خطی صحبت شد و «فرهنگ تاریخی» می‌خواهم بحثی درباره تاریخ نگاری محلی مطرح کنم. شما کتابی در باره تاریخ مشروطیت گیلان دارید و ما از دیر زمان تاریخ سیستان را داریم. چرا به تاریخ محلی چندان بهاء داده نشد. و شما درباره گیلان چه کرده‌اید؟

دکتر روشن: خوشحالم که چنین مباحثی را مطرح می‌کنید؟ همانطور که گفتیم، تمام کارهای من، یک انگیزه قوی مسبق به سابقه داشته است. کتابی منتشر شده بود به نام نامه‌های تقی زاده به براون. در آنجا برخوردیم که رایبونی معروف - کنسول انگلیس در گیلان - یادداشتهایی درباره مشروطیت گیلان دارد. با پیگیری فراوان این یادداشتهای را از انگلستان به دست آوردم. چاپ نخست این کتاب را به خاطر مستند بودنش، همانطور که بود - به خط محمد حسین خان صمصام الکتاب - چاپ کردم به همت مرحوم طاعتی مدیر انتشارات طاعتی. در چاپ دوم از یادداشتهای دیگر از جمله «کتاب آبی» استفاده کردم. بعد شاعر بزرگ معاصر، هوشنگ ابتهاج یادداشتهایی را به من سپردند که در آنجا نکات بسیار جالبی از کیفیت ستار آمده است. همانطور که شما فرمودید تاریخ محلی کمتر مورد عنایت قرار می‌گیرد. همشهریهای من هم به من می‌گویند در باره گیلان چه کرده‌ام. ولی ناشر می‌گوید هنوز مشروطیت گیلان را

در انباز دارد. اگر خدا بخواهد و امکانی فراهم آید، این یادداشتها را هم چاپ می‌کنم.

■ گیله‌وا: منطقه شناسی یا استان‌شناسی یکی از پایه‌های اساسی شناخت فرهنگ ملی است. از این رو هر تلاشی که در هر جای کشور عزیزمان بشود، کمکی به فرهنگ ملی است. در ارتباط با گیلان‌شناسی می‌خواهم نظر شما را بدانم. چرا کوششهای مستمرکز و ملموسی در این راستا صورت نمی‌گیرد. و نظرتان در باره مرکز گیلان‌شناسی چیست و دیگر فعالیتهای گیلان‌شناسی را چگونه ارزیابی می‌کنید.

● دکتر روشن: اکنون با گسترشی که گویش‌شناسی و به اصلاح، گسترده‌تر بگویم، واژه‌شناسی و زبان‌شناسی دارد، این مقوله با کارهایی که انجام شد، پایه‌های نسبتاً استواری گرفته است و فرهنگستان هم تا حدودی کوشش می‌کند. روزگاری به من پیشنهاد دادند که به گیلان بروم و انجمن گیلان‌شناسی را در استان پایه‌ریزی کنم. و فرهنگستان آمادگی داشت کمک‌های مادی و علمی را فراهم بیاورد. سالهای ۱۳۶۷ - ۱۳۶۶ بود. متأسفانه کارها از نظر اداری، هماهنگ نشد. دانشکده ادبیات دانشگاه گیلان که باید این مسأله را در اولویت قرار دهد، بهای چندانی به آن نمی‌دهد. تنها همت و کوشش همشهری ما آقای جکتاجی است که با انتشار نشریه گیله‌وا یک تنه کار می‌کند. فرهنگستان باید به ایشان کمک کند. این نشریه نشان داد که گنجینه عظیمی را به ایران‌شناسان زبان‌شناس عرضه می‌کند. البته پیشگام این امر مرحوم استاد پورداود بود که به همت ایشان نخستین فرهنگ گیلکی در سال ۱۳۳۰ توسط آقای دکتر منوچهر سوده کار شد و منتشر گشت. البته باز بر اثر ارشادات ایشان بسیاری از فرهنگهای گویشی از جمله لهجه‌های سمنانی، سرخه‌ای، فرهنگ بهدینان و سنگسری کار شد. هر شماره گیله‌وا مایه انبساط خاطر می‌شود. برای ایشان از خداوند توفیق صمیمانه مسئلت دارم. با اینکه نشریه در رشت منتشر می‌شود، ولی تمام گیلان را زیر چتر خود دارد. و بدین گونه مجموعه‌ای بسیار ارزشمند در مبانی گویش‌شناسی گیل و دیلم تدوین می‌شود.

■ گیله‌وا: گیله‌وا چه بکند، که بهتر بشود.

● دکتر روشن: من ناکجا آباد را قبول ندارم. این اندازه اهتمام به جای خود بسیار ستودنی است.

■ گیله‌وا: شما صاحب نظرید. از این رو سؤال کردم.

● دکتر روشن: در نامه‌ای خدمت آقای جکتاجی عرض کردم. کار ایشان بسیار سنگین است. در سال ۱۳ سردبیری راهنمای کتاب به عهده من بود. موج مقالات به ما می‌رسید. با استاد ایرج افشار می‌نشستم چندین مقاله را در حد مجله انتخاب می‌کردیم. توقع خوانندگان زیاد است و هر کس می‌خواهد مطالبش چاپ شود. گیله‌وا باید راهش را

■ مسأله دستورنویسی، قیاسی نیست. نسبی‌شود جامع‌ترین دستور زبان فارسی را برداشت و با استفاده آن دستور زبان دیگری نوشت.

■ بدون مبالغه بعد از افرشته اینک شاعران باذوق و آگاهی داریم که با آثارشان مایه غنای زبان گیلکی می‌شوند و بینش آنها هم کاملاً هنری است.

■ در این اوان با تحقیقات بومی باید کار میدانی کرد. محقق نمی‌تواند خودش را در چهار دیواری خانه حبس کند، درست نیست.

■ گیلان با این که از نظر اقلیمی سرزمین گسترده‌ای نیست، ولی به لحاظ زبان، فرهنگ گیلک غنای سرشاری دارد.

■ وظیفه دانشکده ادبیات دانشگاه گیلان است تا یکی از تکالیف دانشجویان را گردآوری میدانی واژگان، لغات، تعزیه‌ها، قصه‌ها و... تعیین کند. از این باب دانشگاه گیلان وظیفه خطیری بر عهده دارد.

ادامه دهد. و در باره گویش گیلان کار کند. گویش گیلان، گیلان که می‌گویم از یک طرف تا مرز مازندران و از طرف دیگر تا مرز تالش گسترده است. گیلان با اینکه از نظر اقلیمی سرزمین گسترده‌ای نیست، ولی به لحاظ زبان، فرهنگ گیلک غنای سرشاری دارد. این است که در آن نامه‌ام خواهش کردم درباره زبان‌شناسی از استاد احمد طباطبائی که آشنایی با دو سه زبان سودمند را دارد، بهره بجوید.

در سالهای ۱۳۵۵ - ۱۳۵۴ یک نسخه دستور زبان گیلکی به زبان روسی به دستم رسید و آنرا خدمت مرحوم فخرایی دادم. خدایا مرز آشنایی با زبان روسی نداشت. مسأله دستور نویسی، قیاسی نیست. نمی‌شود جامع‌ترین دستور زبان فارسی را برداشت و با استفاده آن دستور زبان دیگری نوشت. مرحوم سرتیپ‌پور تا حدی در کارش موفق بود. مسأله ظریفی به نام افعال پیشوندی در زبان فارسی و گیلکی داریم. مرحوم دکتر خانلری و آقای دکتر ابوالقاسمی که دستور تاریخی زبان فارسی را نگاشتند نمونه‌های بسیار خوبی را در این زمینه ارائه دادند. نمونه واژه‌های پیشوندی مثل دوارستن، اویختن، فودودستن، دوچوکوستن، فورستن، واسوخستن و هزاران فعل پیشوندی هست که باید روی اینها مطالعه علمی شود که از نظر زبان‌شناسی چه تحولاتی داشتند. کسی باید روی افعال زبان گیلکی کار کند. دکتر محمد مقدم ریشه فعلهای زبان فارسی را نوشت. اگر کسی در گیلان روی مصادر گیلکی کار کند، خدمت بزرگی است. من کار خوب آقای محمود پاینده را به خاطر می‌آورم. از نیکبختی ما گیلانیان بود که ایشان فرهنگ گیلکی را تدوین کردند. در آن زمان ما با هم نزد مرحوم دکتر بهرام فره‌وشی رفتیم و ایشان گفتند تدوین فرهنگ گیلکی از گیلکی به فارسی کار عثی است. باید معیار، زبان اهل قلم باشد. وقتی قرار شد که هیأت ژوری عنوان کتاب سال را به این کتاب بدهد، گفتم بزرگترین حسن این کتاب شماتیک بودن آن است یعنی دستگاهی بودن. در قرون اولی، بزرگان همین کار را در فرهنگهای فارسی و عربی کردند مثل کار میدانی در سامی فسی‌الاسامی و مقدمه‌الادب زمخشری و دستورالاقوان و همانندان آن.

■ گیله‌وا: کمتر محقق مستون کهن را سراغ داریم که به فرهنگ و ادب روز خود توجه داشته باشد. خوشبختانه شما اینگونه نیستید. با یادداشت‌های شما در باره فرهنگ و ادب روز از دیر زمان آشنا هستیم. گیلان نویسندگان و پژوهشگران بسزگی دارد. ادب و فرهنگ معاصر گیلانیان را چگونه ارزیابی می‌کنید.

● دکتر روشن: انس و علاقه‌ای که به ادبیات معاصر دارم، معطوف به روزگار دوران جوانی است. ما ادبیات و هنر روز را می‌پذیرفتیم و اولین استاد بزرگ ما گیلانیها و یزدی‌ها، شادروان کریم کشاورز، آثار زیادی از نویسندگان فرانسه و روسی برابمان ترجمه

کرده است. بعد که من به کارهای ادبی پرداختم، استاد مینوی را در کنارم داشتم که ۲۰ سال از عمرش را در انگلیس گذراند. خود من از محققین انگلیسی شنیده‌ام که می‌گفتند که مثل استاد مینوی انگلیسی دان متبحر کمتر داریم. او کتابی دارد به نام ۱۵ گفتار در باب ۱۵ تن از رجال ادبی اروپا از همیروس تا برنارد شاور، و تحقیق استاد بر آثار برنارد شاور یکی از زیباترین کارهای استاد است. ایشان به من می‌گفت هر پژوهشگری اگر ماهی یک رمان نخواند، پژوهشگر نیست.

در محدوده همین «گیله‌وا» به داستانهای گیلکی آقای محمود طیار نگاه کنید که چه دنیای قشنگی را ارائه می‌دهد. این مسأله را هم برای آقای جکتاجی نوشتم. بدون مبالغه بعد از افراشته اینک شاعران با ذوق و آگاهی داریم که با آثارشان مایه غنای زبان گیلکی می‌شوند و بیش آنان هم کاملاً هنری است. در داستان آخر آقای طیار تقابل دو زندگی قدیم و جدید به زیبایی نمایش داده شده است. در کلک اخیر کاری دیدم از استاد اکبر رادی. زبانشان را دقت بفرمایید واقعاً که جای خوشبختی است که چنین شخصیتهایی در سطح کشور از گیلان داریم. اهتمام شخص آقای طالبی در پژوهش مایه آبرو و اعتبار است.

در گیله‌وا شاعران محلی سرای چیره‌دستی را می‌بینم که چشم دل روشن می‌شود آقایان بشری و

بخشی‌زاد، آقایان شجاعی و فازی و... آرزوی توفیق برایشان دارم. در این اوان با تحقیقات بومی باید کار میدانی کرد. محقق نمی‌تواند خودش را در چهاردیواری خانه حبس کند، درست نیست. البته آقای جکتاجی اقدام درستی کردند و مسابقه‌ای گذاشتند تا مونوگرافهای برتری را که در باره گیلان نوشته می‌شود، به همت والای یک همشهری فرهنگ پرور آقای مهندس متقالی جایزه بدهند. این وظیفه دانشکده ادبیات دانشگاه گیلان است تا یکی از تکالیف دانشجویان را گردآوری میدانی واژگان، لغات، تعزیه‌ها، قصه‌ها و... تعیین کند. از این بابت دانشگاه گیلان وظیفه خطیری بر عهده دارد.

گیله‌وا: درباره تعزیه در گیلان بگویید. این رشته در گیلان بسیار غریب مانده است.

دکتر روشن: ما خودمان در گیلان تعزیه‌های فراوانی دیدیم آقا. از همان موقعی که دارالایتم رشت بود، بچه‌ها می‌آمدند، نمونه‌هایی از تعزیه را ارائه می‌دادند.

گیله‌وا: در کجا؟

دکتر روشن: در کاروانسرای گلشن که حجره پدر و دایی‌هایم بود. مرحوم یغما بود که روزها بچه‌ها را تسلیم می‌داد و در تاسوعا و عاشورا تعزیه می‌خواندند. اینها چیزهای ارزنده‌ای است که باید برای شناخت فرهنگ گیلان گردآوری شود. هنرمندان جوان ما که شعر و هاشاعر و داستان

می‌نویسند، نباید از تحقیقات محلی غافل بشوند. در تئاتر و موسیقی، گیلان، از پیشگامان این عرصه به شمار می‌آید.

گیله‌وا: مسأله واقعاً همین جاست. اگر شناخت و تسلط به فرهنگ بومی باشد، تصاویر و فضا سازی در شعر و داستان دیگر تصاویر ترجمه‌ای نخواهد شد. شناخت فرهنگ خلالت در فضا و زبان ایجاد می‌کند.

دکتر روشن: درست است. به تحقیقات بها ندادیم. اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی و مؤسسه پژوهشی گیلان‌شناسی باید این کارها را دامن بزنند، دانشگاه هم جای خود را دارد. از میراث فرهنگی من توقع چندانی ندارم چون بیشتر کار خود را متمرکز به باستانشناسی کرده است. چهره‌های در گیلان داریم به نام مهندس واهانیان، ایشان با استفاده از منابع زبان ارمنی و انگلیسی و فارسی روزگار گذشته، گنجینه بسیار ارزنده‌ای را در زمینه‌های متنوع فرهنگ به صورت مستند و مصور گردآوری کرده است. ایشان آدم بسیار کوشایی هستند و با اهل علم هم مشورت می‌کند. امیدوارم ناشری پیدا شود تا بخش کوچکی از کارهای ایشان را چاپ کند.

گیله‌وا: استاد شما را خسته کردیم. از شما متشکریم.

دکتر روشن: من هم متشکرم.

### آنچه از محمد روشن منتشر شده یا در دست انتشار است:

- ۱- تفسیر سوره یوسف «الستین الجامع لطائف البساتین». اهملی احمد بن محمد زید طوسی. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. چاپ اول: ۱۳۴۵
  - محمد زید طوسی. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. چاپ دوم: ۱۳۵۶
  - با عنوان «قصه یوسف» (ع)، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ سوم: ۱۳۶۷
  - ۲- جنگنامه حضرت سیدجلال‌الدین اشرف. انتشارات آستانه اشرفیه. ۱۳۴۸
  - جنگنامه حضرت سیدجلال‌الدین اشرف. نشر علم. چاپ دوم: ۱۳۶۶
  - ۳- لمعة السراج لحضره التاج «بختیارنامه». بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۴۸
  - لمعة السراج لحضره التاج «بختیارنامه» با اصلاحات و اضافات. نشر گستره. ۱۳۶۷
  - ۴- منشآت خاقانی. افضل‌الدین بدیل خاقانی. انتشارات دانشگاه تهران. ۱۳۴۹
  - منشآت خاقانی. افضل‌الدین بدیل خاقانی. چاپ دوم: کتاب فرزانه. ۱۳۶۲
  - ۵- بخشی از تفسیری کهن. از مؤلفی ناشناخته. بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۵۱
  - ۶- مشروطه گیلان از یادداشتهای رایینی به انضمام وقایع مشهود. انتشارات طاعتی. ۱۳۵۲
  - چاپ دوم با اصلاحات و اضافات. انتشارات طاعتی. رشت. ۱۳۶۸
  - ۷- سومین کنگره تحقیقات ایرانی. سی و چهار خطابه. بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۵۲
  - ۸- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی رشت. انتشارات فرهنگ ایران زمین. ۱۳۵۳
  - ۹- سومین کنگره تحقیقات ایرانی. بیست و پنج خطابه. بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۵۳
  - ۱۰- داستان فرود از شاهنامه فردوسی. بنیاد شاهنامه فردوسی. ۱۳۵۴
  - داستان فرود از شاهنامه فردوسی. مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. ۱۳۶۹
  - ۱۱- مرزبان نامه. سعدالدین وراوینی. ۲ مجلد. بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۵۵
  - مرزبان نامه. سعدالدین وراوینی. با تجدیدنظر و اضافات. چاپ دوم نشر نو. ۱۳۶۶
  - ۱۲- هشتمین کنگره تحقیقات ایرانی. بیست و پنج خطابه. فرهنگستان ادب و هنر ایران. ۱۳۵۷
  - ۱۳- هشتمین کنگره تحقیقات ایرانی. سی و شش خطابه. فرهنگستان ادب و هنر ایران. ۱۳۵۸
  - ۱۴- هشتمین کنگره تحقیقات ایرانی. بیست و هفت خطابه. فرهنگستان ادب و هنر ایران. ۱۳۵۸
  - ۱۵- شرف‌النسی. ابوسعید واعظ خرگوشی. ترجمه نجم‌الدین راوندی. انتشارات بابک. ۱۳۶۱
- ۱۶- ترجمه کلیله و دمنه. «داستانهای بیدپای». محمّد بن عبدالله بخاری. با مقدمه دکتر خانلری. انتشارات خوارزمی. ۱۳۶۲

چاپ دوم. انتشارات خوارزمی. ۱۳۶۹

۱۷- شرح‌التعرف لمذهب التصوف. مستعلی بخاری. ۵ مجلد. انتشارات اساطیر. ۶۶-۱۳۶۳

۱۸- تاریخنامه طبری. گردانیده منسوب به بلعمی. تاریخ اسلام و ایران. ۳ مجلد. نشر نو. ۱۳۶۶

تاریخنامه طبری. گردانیده منسوب به بلعمی. تاریخ اسلام و ایران. چاپ دوم: ۱۳۶۸

۱۹- تاریخنامه طبری. بخش نخست. ۱۳۷۴

۲۰- کلیله و دمنه نصرالله منشی با یادداشتهای انتقادی علامه فقید سیدمحمد فرزانه، ۱۳۷۴، انتشارات اشرفی

۲۱- منطق‌الطیر عطار بر اساس نسخه‌های کهن، ۱۳۷۴، انتشارات نگاه

۲۲- سلمان و ایسال. نورالدین عبدالرحمن جامی، ۱۳۷۳

**همکاری:**

۱- نامه مینوی: زیر نظر حبیب یغمائی و ایرج افشار و محمد روشن ۱۳۵۰

۲- جشن نامه پروین. زیر نظر دکتر محسن ابوالقاسمی و محمد روشن ۱۳۵۴

۳- مقالات فرزانه. به اهتمام احمد اداره چپی گیلانی. زیر نظر محمد روشن ۱۳۵۶

۴- دیوان سیدحسن غزنوی. با مقدمه و تصحیح استاد مدرس رضوی، ۱۳۶۲

۵- شاهنامه فردوسی. با مشارکت مهدی قریب ۱۳۷۵

۶- جامع‌التواریخ رشیدی. با مشارکت سیدمصطفی موسوی برنده کتاب سال ۱۳۷۴

**زیر چاپ:**

۱- شاهنامه فردوسی با ارائه نسخه بدلها و فهرست کامل واژه‌ها و ترکیبات

۲- حدیقه‌الحقیقه سنایی

۳- جامع‌التواریخ، بخش آدم تا خاتم (ص)

۴- مثنوی معنوی. جلال‌الدین محمد مولوی

# گوشه‌ای از رخداد‌های تاریخ گیلان

در عصر صفوی

رحیم چراغی

مردم گیلان، پس از الحاق گیلان به ایران در سال ۱۰۰۱ ه. ق. و در پی درهم شکستن آخرین مقاومت‌های لشکریان وابسته به خان احمدخان (سلطان شرق گیلان) و امیر حمزه تالش (در آستارا)، در شرایطی به مراتب شکننده‌تر از پیش، بدین نتیجه رسیدند که، تشدید نارسائی‌ها و بی‌عدالتی‌ها، اختلاف فاحش طبقاتی و عدم تأمین اجتماعی و اقتصادی و آزادی‌های حتی فردی، همه، ناشی از استقرار نظم و روابط تولیدی و اجتماعی جدید است. این آگاهی و عواملی دیگر، انگیزه برخورد خشونت‌بار توده مردم با عوامل دولت شاه عباس برای تغییر شرایط به نفع خود در نخستین سال‌های سیطره شاه عباس بر گیلان بوده است. در واقع، اهداف و برنامه‌های دولت شاه عباس در گیلان، با اعتراضات و تهاجمات دامنه‌دار دهقانان و پیشه‌وران شهری روبرو گردیده است. برخوردهای مذکور، عمدتاً در سه نهضت گسترده به رهبری تالش کولی، کارکیاعلی حمزه و کارکیا فتحی فومنی با انگیزه‌های ضدفئودالی و ضدبهره‌کشی، تجسم یافته است. اما در شرایطی که، «سیاست مرکزی مقتدر شاه عباس، به او اجازه می‌داد تا تمام قیام‌های محلی را به شدت سرکوب کند»<sup>(۱)</sup>

خیزش مردم منطقه، یکی پس از دیگری به شدت درهم شکسته شد و در پی سرکوب قیام سه گانه مذکور، مناسبات تیول‌داری ملغی و مناسبات املاک خاصه جایگزین آن گردید.

سرزمین گیلان پس از تسخیر و در دوره کوتاه تیول‌داری، به عنوان تیول به اطرافیان و اشراف وفادار به شاه عباس واگذار شد. مثلاً در نخستین سال‌های الحاق: دیلمان و خرگام، تنکابن، سمام، لاهیجان و لشت‌نشاء با تمامی اراضی حاصل خیز و تأسیسات موجود در بازار، به ترتیب به نعمت‌الله صوفی،

حیدر سلطان قوین حصارلو، میرفرخ اشکوری، درویش محمدخان اروملو و حسین رستم‌داری واگذار شد.<sup>(۲)</sup> شاه عباس برای نفوذ بیشتر در جامعه شمال و یافتن جاپاهایی در میان مردم به اقداماتی جدی‌تر دست زد:

«... بلافاصله پس از فتح گیلان فرمانی برای «استمالت» مردم آن دیار صادر کرد. وی حکام، تسول‌داران و غبیره را از گرفتن مالیات‌هایی که قبلاً توسط حکام محلی به صورت «مبتدع» اخذ می‌شد منع کرد.»<sup>(۳)</sup>

هم‌چنین رفرم‌هایی برای مهار اعتراضات مردم و جلوگیری از گسترش روزافزون آن‌ها انجام داد:

«افزایش عمومی مالیات را که توسط مرشد قلی‌خان انجام پذیرفته بود لغو کرد»<sup>(۴)</sup>

اما شاه عباس پس از شکست چنین سیاستی در گیلان و برای مهار مردم، فرمان لغو مناسبات تیول‌داری و الحاق گیلان به املاک سلطنتی را صادر کرد:

«این پادشاه (شاه عباس) ... قسمت‌های بزرگ دیگر از اراضی ایران را نیز، مخصوصاً در ولایت‌های ساحل دریای خزر، یا به زور بر املاک خاصه افزود و یا به مبالغ ناچیز از مالکان آن‌ها خرید.»<sup>(۵)</sup>

پرواضح است که بحث «شیوه تولیدی خاصه» و اعمال آن در «گیلان» چنان گسترده است که به فرصت و امکاناتی وسیع‌تر نیازمند است. زیرا «شیوه تولیدی خاصه» از روابطی بغرنج و - ظاهراً - ناشناخته برخوردار بوده و توسط میرزای عالمیان (چهره مطرح و منتقد دولت و دربار شاه عباس) در شمال به اجراء درآمده است.

در اعمال سیاست و مدیریت جدید است که، فاصله طبقاتی، تعدی و ظلم، فشار و اختناق در جامعه گسترش می‌یابد... اگرچه نگارنده با دیدگاه نویسندگان و مورخین برجسته‌ای چون پروفیسور والتر هیتس (نویسنده کتاب «تشکیل دولت ملی در ایران») یا استاد ایرج افشار و... موافق است و، این دوره را دوره شکوفایی و بالندگی جامعه و مناسبات تولیدی در ایران می‌داند اما معتقد است که، همین دوره برای جامعه گیلان، دستاوردی جز آندوه، زنج، بیگاری و مرگ نداشته و برای جامعه شمال جز انحطاط و ورشکستگی، دستاوردی نه! :

از لحاظ سیاست داخلی شاه عباس اول می‌کوشید نیروهای تولیدی نواحی مرکزی ایران را افزایش و ترقی دهد و آن‌ها را به وسیله بهره‌کشی و استثمار شدید کشورهای مسخر شده ثروتمند سازد.<sup>(۶)</sup>

و به یاد داشته باشیم که، این سیاست درباره مناطقی چون گیلان نیز، اعمال می‌شده است.

این مقدمه، بحثی بود برای ورود به بحث اصلی این مقاله، به واکنش ناگزیر و اجتناب‌ناپذیر جامعه در برابر سیاست و حکومت جدید، پس از اعمال و تثبیت موفقیت‌آمیز این سیاست و تحکیم موقعیت آن؛ آن‌هم پس از سرکوب تمامی مخالفت‌ها و اعتراضات گسترده و دامنه‌دار با آن در گیلان.

اقدام به ترور میرزای عالمیان، وزیرکل گیلانات و متصدی املاک خاصه شاه عباس در شمال، در چنان شرایطی که دهقانان و کسبه خرده‌پا در آن می‌زیستند، واکنش ناگزیر جامعه در برابر اوضاع زمانه بود. طرح ترور توسط گروهی از فعالین قبایل چپک و اژدر، از جمله «کرم اسوار» و برادرش «کلی‌گیر» طراحی شده بود. انقلابی بزرگ کرم اسوار، دارای اندیشه و تفکری برتر در تحلیل اوضاع و شرایط زمان خود بود و در عمل، سنجیده‌تر از دیگران دست به عمل می‌زد. او از فعالین و رهبران جنبش تالش کولی محسوب می‌شده است و در گیرودار آن، با هم‌دستی سلطان ابوسعید چپک و دو تن دیگر از رؤسای چپک و اژدر، موفق به ترور کایرفردون (سپهسالار لاهیجان) شد:

«چاشتگاه روز پنج‌شنبه بیست و دوم ربیع‌الثانی سنه اثنی و الف در باغ کایرفردون... بز سر او ریخته به لطائف‌الحیل به قتل او مبادرت نمودند و شمشیر بوسعید و ضربت کرم اسوار به دارالبوار پیوسته... و بعد از قتل او به راه جهود کلایه بیرون رفتند»<sup>(۷)</sup>

اما با وجود استقرار نیروهای پانصد نفری قزلباش به فرماندهی «درویش محمدخان اروملو» در قلعه لاهیجان، به نوشته عبدالفتاح فومنی:

«هیچ کس از عراقیان ایشان را جرأت تعاقب ننمودند»<sup>(۸)</sup>

طراحی ترور میرزای عالمیان، از هر نظری دقیق و حساب شده بوده است. گزارش عبدالفتاح از طراحی ترور میرزای عالمیان خواندنی‌ست:

«در زمانی که میرزای عالمیان بازدید املاک دیوانی و معاقبات اهالی لشته‌نشاء می‌فرمود، رؤسای چپک و اژدر اراده می‌کنند که در سر بازدید رقیات دیوانی لشته‌نشاء به دیوان خانه لاهیجان حاضر شده و به هیئات اجتماعی بر سر میرزای عالمیان ریخته، به ضربات کارد و خنجر وی را از میان بردارند»<sup>(۹)</sup>

اما طرح ترور، با خیانت و گزارش میرمترضای لشت‌نشانی (به اقرار قاضی عبدالواسع، قاضی وقت لاهیجان) عقیم می‌ماند:

«از قضا این مقدمه (طرح ترور) را به میرمترضای لشته‌نشانی مشورت می‌کنند و میرمترضی از روی اختفا به لاهیجان آمده حقیقت این قضیه را به تقریر قاضی عبدالواسع قاضی لاهیجان به میرزای عالمیان پیغام داده بود»<sup>(۱۰)</sup>

میرزای عالمیان، با دسیسه‌ای از پیش طراحی شده هفت تن از افراد درگیر در

طرح ترور، از جمله کرم اسوار را به دیوان‌خانه لاهیجان احضار کرد. کرم اسوار و کلی‌گیر در آخرین لحظات، با احساس خطر که زندگی آنان را تهدید می‌کرد، از سایرین جدا شدند:

«در پای چنار لاهیجان... کرم اسوار و برادرش مستشعر شده از سر پل قلعه برمی‌گردند»<sup>(۱۱)</sup>

اما پنج عضو دیگر طرح، به محض ورود به قلعه بازداشت شده و در بیرون قلعه به دست میرمراد، میرحسین کلانتر و برادر میرمراد، به قتل رسیدند.<sup>(۱۲)</sup>

«کرم اسوار و برادرش از این مهلکه بیرون رفتند و سال‌ها در لباس قلندری به اطراف عالم می‌گردیدند تا آن‌که برادر فوت شده کرم اسوار آرزوی سیرگیلانات نموده از راه غفلت و نادانی آمده در لنگرود لاهیجان به خانه شخصی اسمعیل نام در قریه ارباستان نزول می‌کند. صاحب‌خانه او را مست باده مهمانداری و خون‌گرمی ساخته و از ممر بی‌انصافی کس پیش میرزاتقی وزیر لاهیجان فرستاده او را از ورود و نزول کرم اسوار اعلام می‌نماید. وزیر لاهیجان بعد از استماع این خبر به اتفاق ملازمان بر سر خانه آن شخص رفته و کرم اسوار را مست شراب خواب مرگ یافته تسخیر درآوردند و مقید و مغلول گردانیده به لاهیجان آوردند و حقیقت گرفتاری او را در سنه پارس نیل موافق تاریخ احدی عشرین الف در گرجستان به عرض شاه عباس گردانیدند»<sup>(۱۳)</sup>

و به فرمان مستقیم پادشاهی که مردم گیلان را به روز سیاه نشانید (به فرمان شاه عباس که از گرجستان صادر گردید) پوست از تن کرم اسوار جدا کردند و در آن کاه ریختند و برای عبرت‌آموزی محرومان و ستم‌دیدگان، در غرب و شرق گیلان، به معرض تماشای عموم گذاشتند:

«او (شاه عباس) در جواب عریضه وزیر لاهیجان حکم فرمود که کرم اسوار را در میدان لاهیجان پوست کنده و پوست او را به کاه پر کرده در ولایت «بیه‌پیش» و «بیه‌پس» بگردانند»<sup>(۱۴)</sup>

شاه عباس، به چنین حدی رضا نداد و طی فرمانی به بهزاد بیک (وزیر وقت گیلانات - جانشین میرزای عالمیان) مأموریت داد تا طایفه چپک و اژدر را (به تلافی پروردن سردارانی چون «کرم اسوار»، «کارکیا علی حمزه» و «تالش کولی» در دامان خود):

«با اهل و عیال و متعلقان جلا فرموده، قری به قری به سیلاخور بفرستند...»<sup>(۱۵)</sup>

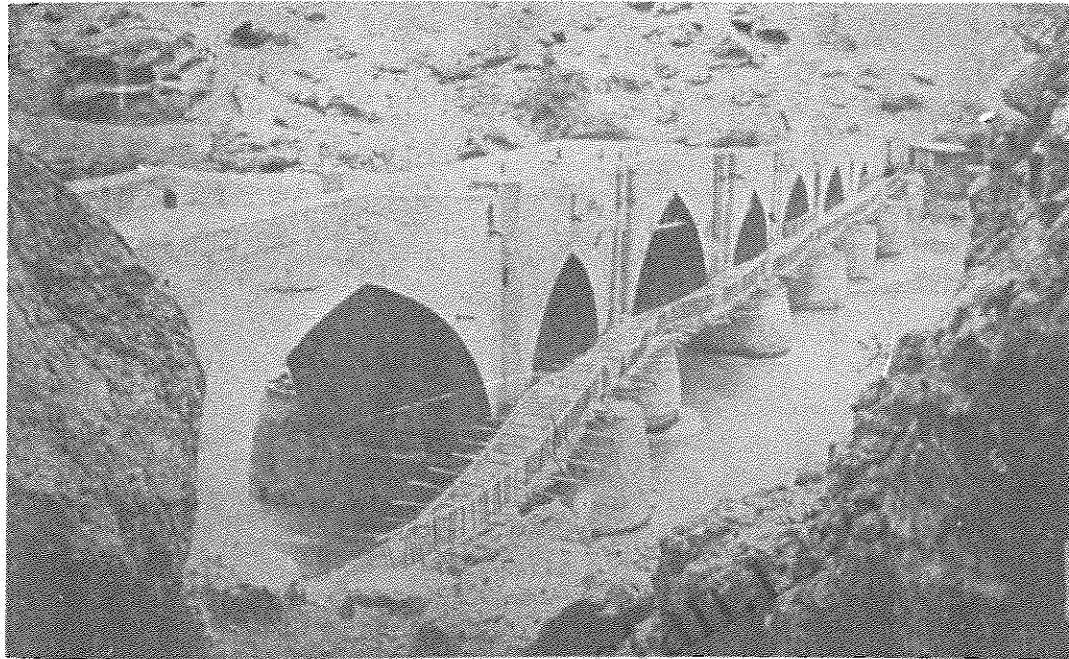
از این زمان به بعد، تمامی «متصرفات و مملکات چپک و اژدر» نیز به «املاک خاصه شاه عباس» منضم گردید.

### یادداشت‌ها

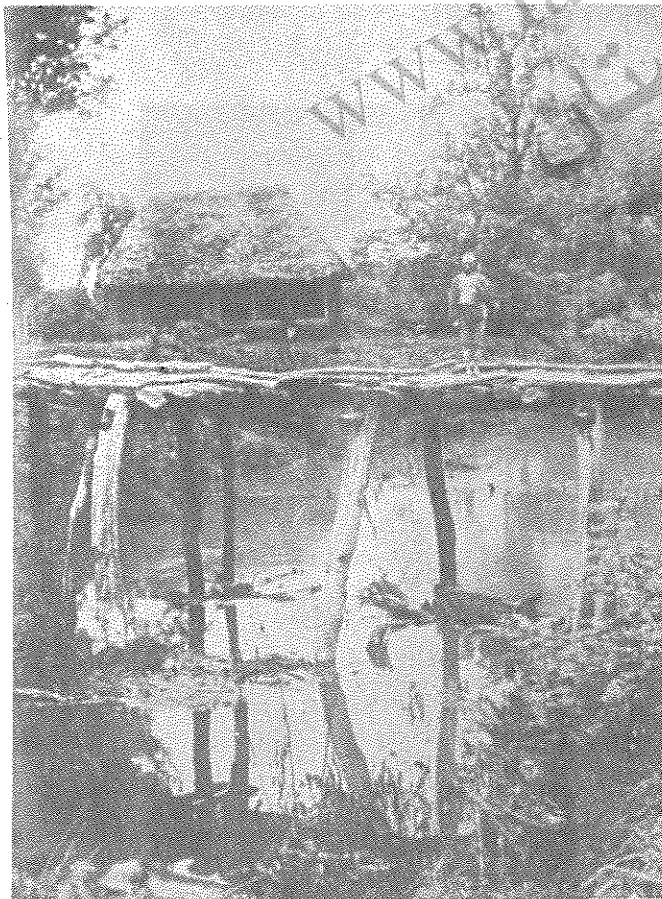
- ۱- محمدرضا فراهی، تحولات فکری و اجتماعی در جامعه فئودالی ایران، انتشارات گوتبرگ، چاپ دوم ۱۳۵۴، ص ۱۷۵
- ۲- ن. ک. به: ملا عبدالفتاح فومنی گیلانی، تاریخ گیلان، به کوشش عطاءالله ندین، انتشارات فروغی، چاپ اول ۱۳۵۳، ص ۱۳۰
- ۳- زهر بون، نظام ایالات در دوره صفویه، ترجمه کیکاووس جهانداری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول ۲۵۲۷، ص ۹۰
- ۴- همان مأخذ، همان صفحه.
- ۵- نصرالله فلسفی، زندگی شاه عباس اول، جلد سوم، مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم ۱۳۵۳، ص ۲۷۱
- ۶- ن. و. پیگولوسکایا، آ. یو. یاکوبوسکی، ای. ب. بطروشفسکی، آ. م. بلنیتسکی، ل. و. استروویا، تاریخ ایران از دوره باستان تا پایان سده هجدهم میلادی، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، چاپ پنجم ۱۳۶۳، ص ۵۲۱
- ۸- تاریخ گیلان، ص ۱۲۷
- ۹- ۱۰- ۱۱- همان مأخذ، ص ۱۴۸
- ۱۲- ۱۳- ۱۴- همان مأخذ، ص ۱۴۹



## گیلان عصر قاجار به روایت تصویر



عکس شماره ۱۲ از آلبوم شماره ۱۳ پل منجیل سر راه رشت به تهران



عکس شماره ۶۸ از آلبوم شماره ۱۳ پل پیربازار سر راه رشت به انزلی

هوتس Hots هلندی حدود ۱۳۰ سال پیش حوالی سالهای ۱۸۹۰ میلادی به گیلان سفر کرد و عکس‌هایی از مناظر و مرایای آن برداشت، مجموعه عکس‌های او از گیلان که به تعداد ۱۰ قطعه می‌رسد در سه آلبوم شماره ۱۰ (یک قطعه)، آلبوم شماره ۱۳ (هشت قطعه) و آلبوم شماره ۱۵ (یک قطعه) در کتابخانه دانشگاه Rijks شهر لیدن (واقع در هلند) نگهداری می‌شود. عکس‌ها دارای شماره و زیرنویس است.

دکتر جان جاست ویتکام کتابدار مجموعه شرقی کتابخانه لیدن که از قدیمی‌ترین و معروف‌ترین کتابخانه‌های دانشگاهی و پژوهشی دنیاست با معرفی و توصیه دوست فاضل و فرزانه آقای مهندس محمد باقری (که سال گذشته سفری به هلند داشت) تصویر ۱۰ قطعه از این عکس‌ها را به "گیله‌وا" اهداء کرد که یک‌جا در این شماره منعکس می‌شود.

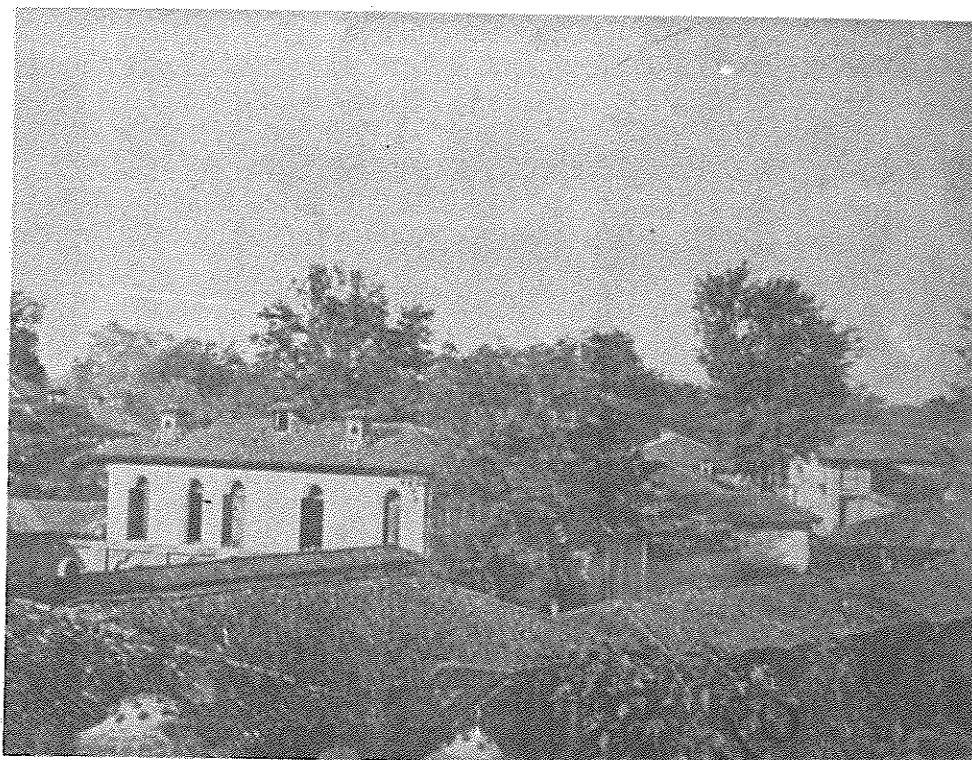
نظری اجمالی بر عکس‌ها، شرایط اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی یک قرن و بیشتر گیلان را پیش چشم ما می‌گذارد. هریک از عکس‌ها خود معرف حدیثی و تاریخی و سرگذشتی است که در این‌جا بدون شرح آمده است.

چه زیباست وقتی نسخ گیله‌وا به اقصی نقاط کشورهای جهان و بخصوص شهرهای فرهنگی و دانشگاهی اروپا می‌رود و در کتابخانه‌های مراکز مدنیت آن‌جا نگهداری شده، مورد مراجعه و مطالعه قرار می‌گیرد.

چه زیباست عزیزی هم‌وطن و هم‌ولایتی، صرفاً بخاطر عشق و علاقه به فرهنگ و زادبوم در سفرهای خود به خارج از کشور، به‌طریق، نقسی از سر مهر برای گیله‌وا می‌کشد.

چه زیباست مسئول خارجی یا رئیس یک بخش فرهنگی (قسمت شرق‌شناسی) از یک کتابخانه بزرگ دانشگاهی با روئیت یک شماره مجله شرقی در دست یک آدم فرهنگی جذب آن شده و گوشه‌ای از گنجینه عکس‌های کتابخانه خود را به آن اهداء کند.

و چه خوب است اگر خوانندگان و مشترکان گیله‌وا در خارج از کشور چنانچه به مراکز فرهنگی اروپا و آمریکا (و هر جای دیگر) دسترسی دارند و منابعی از گیلان در آن یافته‌اند به جهت انعکاس در گیله‌وا برای ما بفرستند.



عکس شماره ۱۱ از آلبوم شماره ۱۳ رشت



عکس شماره ۶۳ از آلبوم شماره ۱۳ انزلی

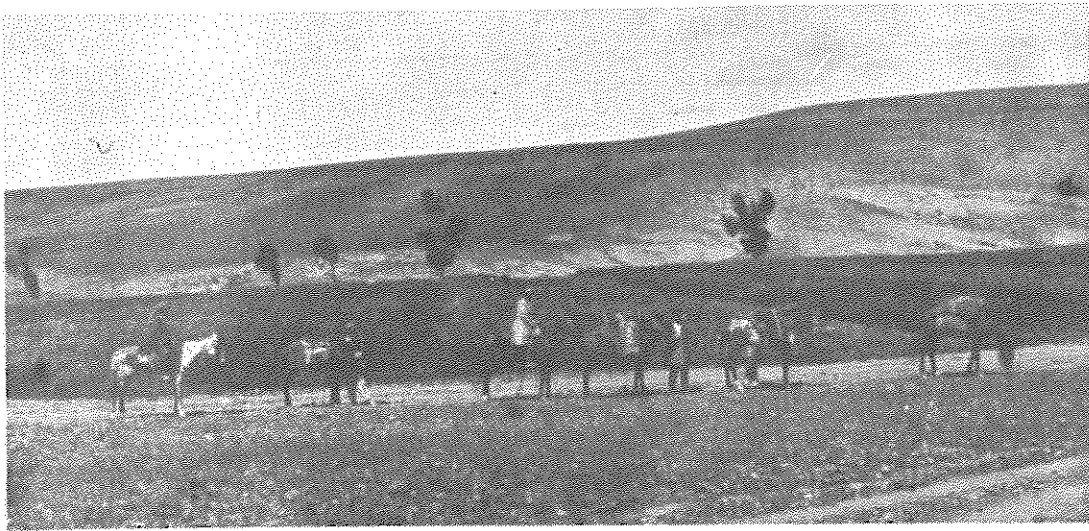


عکس شماره ۲۸ از آلبوم شماره ۱۳ انزلی

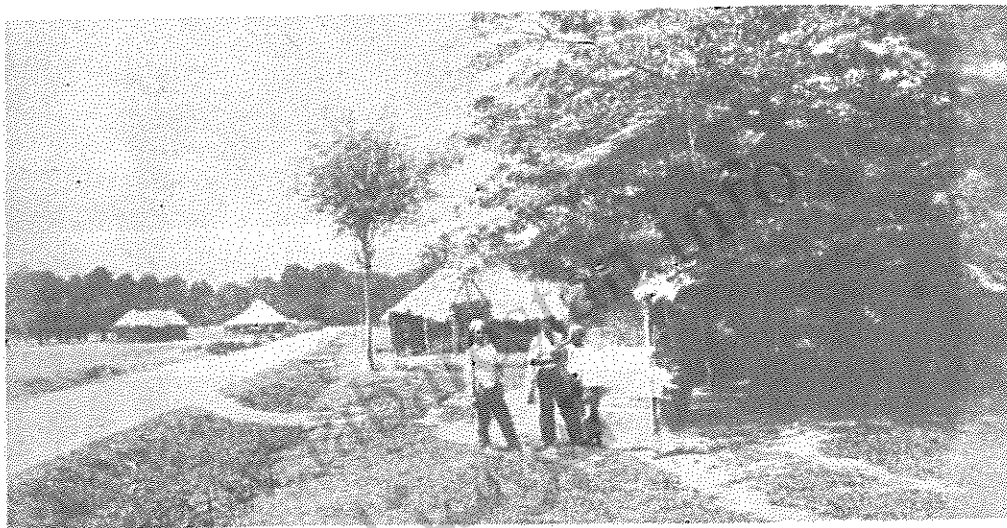


عکس شماره ۱۳ از آلبوم شماره ۱۵ زنان انزلی

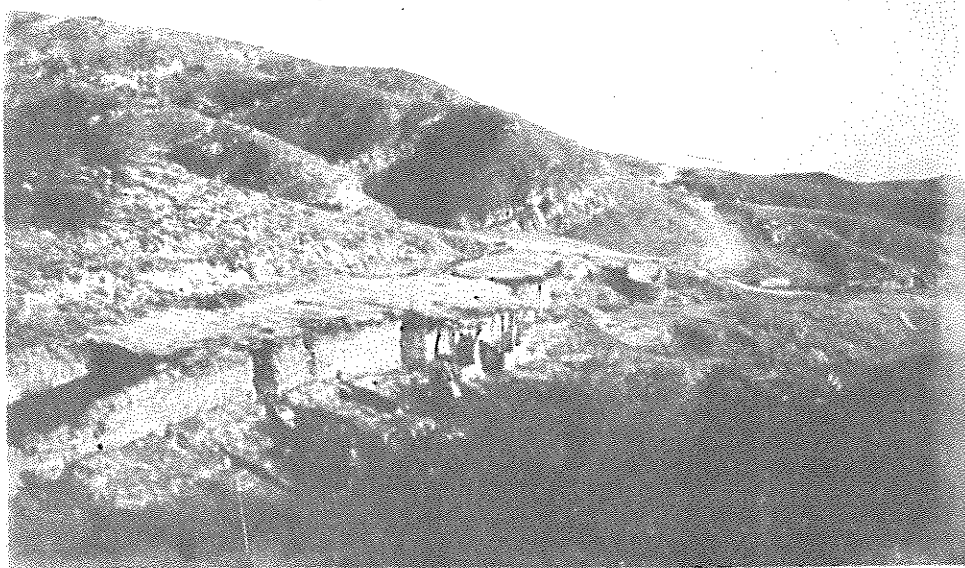
عکس شماره ۵۴ از آلبوم شماره ۱۳ دفتر بازرگانی خارجی (عکس پشت جلد)



عکس شماره ۲۹ از آلبوم شماره ۱۳ امامزاده هاشم سرراه رشت به تهران



عکس شماره ۳۷۰ از آلبوم شماره ۱۰ جاده تهران به رشت



عکس شماره ۷۱ از آلبوم شماره ۱۳ جاده کوهستانی تهران به رشت

# طاعون سال ۱۸۷۲ و اقتصاد گیلان

احمد سیف

ترجمه افسانه منفرد

می آمد که جسد ایرانی ثروتمندی که از طاعون تلف شده بود، بر پشت چهارپایی تا خانه آخرتش در یکی از این شهرها حمل شود و همین سبب می گردید، بیماری در محل تازه ای شیوع یابد. مقامات ترک در عراق پستهای کنترل برقرار و گذرنامه هایی صادر می کردند تا گسترش بیماری را کنترل کنند اما:

چهارپایان اجساد بسیاری را حمل می کردند و پرداخت رشوه برای نادیده گرفتن این امر به مقامات بهداشتی و قرنطینه بسیار شایع بود. اغلب اتفاق می افتاد که چارواداران که حدود ۳۰ تومان یا بیشتر برای دفن اجساد در کربلا می گرفتند، جنازه ها را در رود دیاله در خاکتین می انداختند تا بدون تحمل هزینه های مربوط، تمام پول پرداخت شده را برای خود بردارند.<sup>۶</sup> تمام این عوامل بدان معنی بود که:

۱. کنترل دامنه شیوع بیماری بسیار دشوار باشد و اغلب بیماری با گرفتن حداکثر تعداد قربانیان از بین می رفت.

۲. سرعت گسترش همیشه بسیار بود و منطقه وسیعی از کشور را آلوده می کرد. در ۱۸۷۶ در شوش طاعونی شیوع یافت که بطور تخمینی ۱۸۰۰ نفر از جمعیت ۸۰۰۰ نفری شهر را از بین برد. اگر این رقم درست باشد، بدان معنی است که نقصان ناگهانی ۲۲/۵٪ در جمعیت در خلال تنها چند ماه روی داده است. همچنین براساس گزارش بیماری به مرزهای ترکیه و ایران نیز رسیده بود اما اطلاعات دیگری در دسترس نیست.<sup>۸</sup> در ۱۸۷۷، گیلان که تا حدی از قحطی ۲ - ۱۸۷۱ جان بدر برده بود، با طاعون روبرو شد. وضع اقتصادی گیلان، گرچه از دیگر نواحی بهتر بود، در واقع چندان تعریفی نداشت، بیماری پله کرم ابریشم در ۱۸۶۴ و کم شدن محصول ابریشم در پی آن، شدیداً بر رونق استان اثر نهاده بود. در واقع طاعون ۱۸۷۷ ضربه مجدد بر اقتصادی بود که قبلاً بسختی توانسته بود با نقصان محصول ابریشم خود را حفظ کند.

چرچیل، کنسول بریتانیا در رشت در دوره شیوع بیماری، این واقعه را تا حدی با تفصیل گزارش داده است. به گفته او شیوع بیماری ۷ یا ۸ ماه طول کشید و با وجود حضور پزشکان روسی و انگلیسی، تلفات آن به ۴۰۰۰ نفر رسید. او سپس اضافه می کند:

«چون قبلاً بسیاری به روستاها مهاجرت کرده بودند، شمار تلفات بیرون از شهر شامل این رقم نمی شود و ممکن است بسیار بیشتر بوده باشد...»  
شروع بیماری در مارس ۱۸۷۷ بود و تا پایان ژوئن به آن حد رسید که گیلان را از بقیه کشور جدا کرد.

«همانند دیگر موارد در این کشور، مقررات وضع شده توسط حکومت تنها روی کاغذ بود و در مورد کسانی که اجرا در می آمد که باج نمی دادند...»<sup>۱۲</sup>

علاوه بر طاعون و کاهش نابودکننده محصول ابریشم، جنگ روس - عثمانی در بالکان و شرق آناتولی نیز تجارت ایران - اروپا را از طریق تبریز از هم گسیخت و این قطع ارتباط بر گیلان اثر بسیار نهاد زیرا ابریشم با ارزشترین کالای صادراتی آن همیشه از طریق این مسیر صادر می شد. وضع کلی مالی استان بقدری بد بود که حکومت ۸۰۰۰۰ تومان معافیت مالی برای آن در نظر گرفت. با توجه به دسپوتم حکومتی که در ایران اعمال می شد، آشکار است که تا سختی واقعاً جدی نبوده باشد، یک چنین معافیتی بطور طبیعی پیشنهاد و مطرح نمی شد. در تأیید این نظر، باید یادآور شد که تجارت استان در ۱۸۷۷، ۳۵٪ در قیاس با ۱۸۷۴ سقوط کرد و واردات گیلان تا سالهای بعد به ارزش ۱۸۷۴ نرسید.

اقتصاد ایران هنوز از ضربه ویرانگر قحطی بزرگ سال ۱۸۷۲ - ۱۸۷۱ میلادی سر بر نیاورده بود که در ۱۸۷۶ و ۱۸۷۷ طاعونی شایع گردید. طاعون، وبا و بیماریهای ساری دیگر اسباب عمده مرگ نابینگام افراد در ایران بود که تأثیرات عمده ای بر جمعیت کشور در قرن ۱۹ داشت. گرچه ضربات ناشی از این بلاها را بر جمعیت و اقتصاد ایران به سبب فقدان اطلاعات به دقت نمی توان تعیین کرد، وقوع پی در پی آن گواهی قوی بر جدی بودن تأثیر آن بر رشد جمعیت بود. شیوع طاعون در این قرن گرچه به اندازه وبا نیست، با اینهمه حداقل ده مورد وقوع آن گزارش شده است. شدیدترین مورد شیوع این بیماری در پرجمعیت ترین استانهای کشور، یعنی گیلان، مازندران و آذربایجان در ۱ - ۱۸۳۰ رخ داد. شاهدان عینی داستانهای قابل توجهی در باره گستردگی و ویرانی آن گفته اند که برخی از آنها، اگر قابل اعتماد باشد، حقیقتاً وحشتناک است.<sup>۱</sup> برای نمونه فریزر که در ۱۸۲۲ و ۱۸۳۴ به ایران آمده بود، درباره تأثیر طاعون بزرگ اطلاعات باارزشی می دهد. و آنجا که در سفر دوم خود به رشت در باره دوستان قدیم خود پرس و جو می کند. این گفتگو را آورده است: - کسی باقی نمانده است.

- خوب اگر دوستانم رفته اند میل دارم خویشاوندان، بازماندگان، پسران و برادران آنها را ببینم یا از آنها خبری بگیرم.  
- کسی باقی نمانده است. همه مرده اند.  
- خانه هایشان

آنها نیز از بین رفته یا مخروبه اند، شما نمی توانید محلها را بشناسید همه از بین رفته و جنگل آن را فرا گرفته است.<sup>۲</sup>

به گفته فریزر جمعیت رشت از ۶۰۰۰۰ به ۱۵۰۰۰ و ۲۰۰۰۰ نفر رسید.<sup>۳</sup> تعداد تلفات در «بار فروش» به گفته هلمز که چند سال بعد از شهر دیدن کرده بود، به ۸۰۰۰۰ نفر می رسید.<sup>۴</sup>

علاوه بر تناوب قابل توجه وقوع بیماری، ویژگی مهم دیگر سرعت بسیار گسترش آن در مناطق مختلف بود و این به معنی افزایش تعداد موارد شیوع و افزایش مرگ و میر بود. دلایل زیر شاید بتوانند این پدیده را توضیح دهد:

۱. بیمارستان و دوا بر مسئول سلامتی عمومی در تمام طول قرن ۱۹ وجود نداشت. بعلاوه ترتیبات قرنطینه ای یا وجود نداشت و یا عمدتاً کارآمد نبود بنابراین فرد بیمار احتمالاً هرگز از بقیه افراد اجتماع جدا نمی شد تا در تنهایی معالجه شود. نبود قرنطینه کارآمد موجب می شد ساکنان نواحی آلوده بتوانند به هر جایی سفر کنند و با آنها بیماری نیز گسترش می یافت.

۲. اعتقادی خرافی وجود داشت که جریان آب تازه نمی تواند آلوده باشد و همیشه تازه و از نظر بهداشتی سالم است.

۳. فریضه مذهبی غسل میت قبل از خاکسپاری، بدان معنی بود که هنگام شیوع بیماری انجام آن می توانست به آسانی آبی را که تا آن موقع سالم بود، آلوده کند. در ۱۹۰۴ در باره آب آلوده گزارش شده است:

«در جایی که آب از مخزن یک خانه به خانه دیگر جاری است، ظروف آشپزخانه در آن شسته می شود، آب آشامیدنی آلوده می شود و آب حمامها و استخرهای عمومی نیز تنها یک یا دو بار در سال عوض می شود...»<sup>۵</sup>

۴. عامل به همان اندازه مؤثر در گسترش اپیدمی، رسم عجیب تدفین موقت بود که ایرانیان ثروتمند انجام می دادند برای بیشتر آنها، افتخار بزرگی بود که در شهرهای مقدس نظیر مشهد و قم در ایران و نجف و کربلا در عراق دفن شوند. بسیار پیش

جدول ۱

تجارت گیلان، ۱۳۸۷۹ - ۱۳۸۷۴

صادرات	واردات	
۶۴۰۷۶۰	۴۶۷۲۰۰	۱۳۸۷۴
۶۵۰۵۰۰	۴۲۹۴۴۰	۱۳۸۷۵
۷۸۶۲۲۲	۵۱۴۷۹۰	۱۳۸۷۶
۳۹۴۹۱۰	۳۲۹۵۶۰	۱۳۸۷۷
۵۲۳۰۵۵	۴۰۸۸۱۶	۱۳۸۷۸
۷۴۰۴۵۲	۴۰۴۱۸۲	۱۳۸۷۹

واردات عمده در ۱۳۸۷۹ ۱۴٪ کمتر از واردات در ۱۳۸۷۴ بود. اما افزایش بسیار در صادرات برنج و ابریشم خام در ۱۳۸۷۹ صادرات عمده را تا ۱۵٪ بالا برد. از این توسعه آشکار خواهد شد که:

۱. ظاهراً گیلان تجارت رو به نزول ابریشم را باید متوقف کرده باشد. در واقع، محصول ابریشم ۱۳۸۷۹ دو برابر محصول عمده در ۱۳۸۷۸ بود؛ و
۲. در پی آفت پیله‌های ابریشم در ۱۳۸۶۴، ظاهراً برنج جانشین ابریشم گیلان بعنوان کالای صادراتی عمده گردید. بویژه از آنجا که بازار اصلی برنج روسیه، براحتی قابل دسترس بود و مقدار برنج صادر شده از گیلان در فاصله ۱۳۸۷۸ و ۱۳۹۰۸ بیشتر از ۲۵ برابر بود یعنی از  $CW\bar{L} 471.05$  (وزنه‌ای که در انگلستان برابر ۱۱۲ پاوند است) در ۱۳۸۷۸ به  $CW\bar{L} 1191.000$  در ۱۳۹۰۸.

این امر همچنین گواه آن است که ظاهراً طاعون تأثیر درازمدتی بر اقتصاد گیلان نداشت. با وجود این، نگاه دقیقتری بر تجارت استان در دهه ۱۳۸۷۰ یعنی درست قبل و بعد از طاعون ما را قادر می‌سازد تا به نتایج جالبی برسیم.

واردات عمده در ۱۳۸۷۹ تا ۲۲٪ در قیاس با ۱۳۸۷۶ یعنی سال قبل از طاعون سقوط کرد. صادرات نیز کاهش نسبتاً کم حدود ۱۶٪ را نشان داد. بگذارید نگاهی جداگانه به صادرات و واردات بیندازیم.

جدول شماره ۲

واردات به داخل گیلان، ۱۳۸۷۴ - ۱۳۸۷۹

سال	روسیه	داخلی	داخلی (کالاهای خارجی)
۱۳۸۷۴	۴۶۷۲۰۰	۱۸۱۶۰۰	۹۴۰۰۰
۱۳۸۷۵	۴۲۹۴۴۰	۱۵۰۰۰۰۰	۱۰۴۰۰۰
۱۳۸۷۶	۵۱۴۷۹۰	۳۱۸۸۱۰	۱۵۹۹۲۵
۱۳۸۷۷	۳۲۹۵۶۰	۱۰۷۳۰۰	۱۲۲۰۰۰
۱۳۸۷۸	۴۰۸۸۱۶	۱۳۶۹۱۱	۱۳۲۶۸۵
۱۳۸۷۹	۴۰۴۱۸۲	۱۳۰۵۷۱	۱۴۹۶۱۴

جدول شماره ۳

اقلام کالاهای وارداتی از روسیه (ارزش به لییره) ۱۳۸۷۹ - ۱۳۸۷۴

	۱۳۸۷۴	۱۳۸۷۵	۱۳۸۷۶	۱۳۸۷۷	۱۳۸۷۸	۱۳۸۷۹
شکر	۸۹۶۰۰	۱۰۴۰۰۰	۷۶۹۲۵	۶۲۰۰۰	۷۶۹۲۰	۶۹۲۳۰
منسوجات	۱۳۶۰۰	۱۵۲۰۰	۱۳۸۴۵	۸۷۰۰	۱۳۴۶۱	۱۷۲۶۸
فلزات	۱۳۶۰۰	۱۳۶۰۰	۶۵۴۰	۳۵۶۰	۷۶۹۱	۶۸۲۳
شیشه آلات	۴۸۰۰۰	۱۰۸۰۰	۲۳۱۰	۳۳۰۰	۴۶۱۵	۷۴۹۲
نفت	۴۸۰۰	۷۶۰۰	۶۵۴۰	۵۰۰۰	۸۴۶۱	۹۶۱۵
شمع	۲۰۰۰	۲۸۰۰	۳۸۵۰	۲۰۰۰	۱۹۲۳	۱۵۳۸
چای	۱۰۰۰۰	۸۰۰۰	۶۹۲۵	۶۳۰۰	۹۶۱۵	۷۳۰۸
اقلام دیگر	۱۰۰۰۰	۱۳۸۴۰	۱۹۱۲۰	۹۴۰۰	۱۶۵۳۴	۴۴۲۳
کل	۱۹۱۶۰۰	۱۷۵۴۴۰	۱۳۶۰۵۵	۱۰۰۲۶۰	۱۳۹۲۲۰	۱۳۳۹۹۷

جدول شماره ۴

اقلام کالاهای وارداتی از داخل مرزها به لییره ۱۳۸۷۹ - ۱۳۸۷۴

	۱۳۸۷۴	۱۳۸۷۵	۱۳۸۷۶	۱۳۸۷۷	۱۳۸۷۸	۱۳۸۷۹
منسوجات (خارجی)	۸۶۰۰۰	۹۰۰۰۰	۱۲۷۶۹۵	۱۰۶۰۰۰	۱۱۳۴۵۵	۱۴۶۱۵۲
منسوجات (داخلی)	۷۱۲۰۰	۵۷۲۰۰	۷۰۷۸۵	۳۸۵۰۰	۴۸۰۷۵	۴۰۵۷۵
آرد	۲۸۰۰۰	۲۲۰۰۰	۱۷۳۱۰	۸۳۰۰	۳۴۶۱	۶۵۳۸
ادویه	۲۶۰۰۰	۲۲۰۰۰	۱۸۴۷۰	۱۰۰۰۰	۱۴۶۱۵	۱۵۳۸۴
چرم	۳۶۰۰	۳۶۰۰	۱۵۳۸۵	۳۳۰۰	۵۳۸۴	۵۰۰۰
کره	۳۱۶۰۰	۲۸۰۰۰	۱۵۳۸۵	۱۱۶۰۰	۱۶۱۵۰	۱۷۶۹۲
پیله ابریشم	۸۰۰۰	۵۶۰۰	۸۰۰۰	۶۰۰۰	۸۰۷۶	۶۵۳۸
گوسفند	۵۶۰۰	۴۸۰۰	۵۷۸۰	۵۰۰۰	۴۶۱۵	۴۲۳۰
توتون			۳۴۶۲۰	۱۱۶۰۰	۱۷۳۰۵	۹۶۱۵
اقلام دیگر	۱۵۶۰۰	۲۰۸۰۰	۴۵۳۰۵	۲۹۰۰۰	۳۸۴۶۰	۲۸۴۶۱
کل	۲۷۵۶۰۰	۲۵۴۰۰۰	۳۷۸۷۳۵	۲۲۹۳۰۰	۲۶۹۵۹۶	۲۸۰۱۸۵

واردات به گیلان را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد: واردات از روسیه؛ واردات از مرزهای داخلی، و واردات از طریق تبریز (محصول خارجی). می‌توان دید که واردات از روسیه و مرزهای داخلی (تولیدات محلی) به ترتیب تا ۴۸٪ و ۴۱٪ سقوط کرد حال آنکه از طریق تبریز تا ۳۰٪ در ۱۳۸۷۷ در قیاس با ۱۳۸۷۴ بالا رفت. در واقع، اگر ارزش واردات داخلی در سال طاعون با کالاهای وارداتی در ۱۳۸۷۶ مقایسه شود، نزول بسیار شدیدتر و تقریباً ۵۱٪ است. شاید دلیل آن باشد که علاوه بر گیلان استانهای مجاور هم احتمالاً به طاعون دچار شده بودند. مقایسه‌ای مشابه نشان می‌دهد که واردات از روسیه و اروپا به ترتیب ۲۶٪ و ۲۴٪ سقوط کرد. نگاهی اجمالی به اقلام کالاها بطور مجزا همین ماجرا را تأیید می‌کند. تأثیر طاعون بر تجارت گیلان با دیگر نقاط ایران بسیار بیشتر بود تا با تجارت این استان با روسیه یا اروپا.

جدول بالا نشان می‌دهد که درصد نزول در تولید داخلی بسیار بیشتر از کالاهای وارد شده از روسیه و اروپا از طریق تبریز است. برای مثال، ارزش منسوجات داخلی وارد شده به گیلان در ۱۳۸۷۷ در مقایسه با ۱۳۸۷۴ یا ۱۳۸۷۶، ۴۶٪ سقوط کرده بود حال آنکه ارزش منسوجات اروپایی یک افزایش ۲۳٪ را در سال طاعون در مقایسه با ۱۳۸۷۴ نشان می‌دهد. در این سالها عمدتاً این شکر فرانسه بود که از طریق روسیه به گیلان وارد می‌شد و بطور متوسط حدود ۵۶٪ واردات عمده را از طریق آن مسیر تشکیل می‌داد. با وجود این در ۱۳۸۷۷ واردات آن نقصان ۳۱٪ و ۱۹٪ را به ترتیب در مقایسه با ۱۳۸۷۴ و ۱۳۸۷۶ نشان می‌داد. ارزش تجارت ایران - روسیه از طریق گیلان به ۳۷٪ در ۱۳۸۷۷ در مقایسه با ۱۳۸۷۶ رسید. ضمن آنکه در سال طاعون ارزش واردات کل از مرزهای داخلی به گیلان تا ۴۰٪ در مقایسه با ۱۳۸۷۶ سقوط کرد، تجارت عمده با داخل ایران نیز تا ۴۵٪ نزول کرد که بنوبه خود ممکن است این گمان را تقویت کند که سرزمینهای مجاور گیلان نیز دچار بیماری شده بودند.

صادرات کالا به روسیه نیز بطور مؤثری رو به نقصان نهاد چنانکه از جدول زیر می‌توان دید. بعلاوه صدور کالا از مرزهای داخلی به روسیه نزول بیشتری را نشان می‌دهد.

جدول شماره ۵

درصد تغییرات در صادرات گیلان به مرزهای داخلی ایران در ۱۸۷۷ در مقایسه با:

	۱۸۷۴	۱۸۷۶
ابریشم خام	-۵۲	-۵۴
برنج	+۱	-۳۱
کالاهای ابریشمی	-۶۳	-۶۷
کالاهای پشمی	-۴۱	-۷۳
روغن زیتون و صابون	-۹۵	-۱۶

جدول شماره ۸

درصد تغییرات صادرات از روسیه از طریق گیلان در ۱۸۷۷ در مقایسه با:

	۱۸۷۴	۱۸۷۶
ابریشم خام	-۵۰	-۷۵
منسوجات	-۴۰	-۵۶
توتون	-۷۲	-۴۸
پنبه	-۵۷	-۳۴
روغن زیتون و صابون	-۱۵	-۴۱
برنج	-۱۰	-۲۲
ماهی و خاویار	+۳۵	-۲۵

جدول شماره ۶

کالاهای صادراتی به روسیه، تولید گیلان<sup>۲۱</sup> (ارزش به لیره)

	۱۸۷۴	۱۸۷۵	۱۸۷۶	۱۸۷۷	۱۸۷۸	۱۸۷۹
ابریشم خام	۳۷۱۶۰	۴۴۱۰۰	۷۵۱۵۵	۱۸۵۰۰	۲۶۹۶۶	۱۲۸۰۷۳
برنج	۲۰۰۰۰	۱۸۰۰۰	۲۳۰۸۰	۱۸۰۰۰	۲۳۰۷۶	۶۵۳۸۴
کالاهای ابریشمی	۴۰۰۰۰	۴۸۰۰۰	۴۶۹۳۰	۲۵۰۰۰	۳۲۶۹۱	۲۶۱۵۳
الوار چوب	۱۲۸۰۰	۲۰۰۰۰	۲۳۰۸۰	۸۰۰۰	۸۸۴۶	۴۴۴۴
ماهی، خاویار	۴۴۴۰۰	۸۴۴۰۰	۸۰۰۰۰	۶۰۰۰۰	۵۰۰۰۰	۲۸۸۸۴
روغن زیتون و صابون	۴۰۰۰	۶۴۰۰	۵۷۷۰	۳۴۰۰	۲۸۸۴	۳۰۷۷
پشم	۴۰۰۰	۳۶۰۰	۵۰۰۰	۳۰۰۰	۵۳۴۸	۳۹۲۳
کالاهای پشمی	۳۲۰۰۰	۴۰۰۰	۴۶۲۰	۳۰۰۰	۳۸۴۶	۳۰۰۰
گندم	۳۴۰۰	۳۲۰۰	۴۶۲۰	۵۰۰۰	۴۶۱۵	۷۳۰۸
اقلام دیگر	۳۹۳۲۰	۴۹۶۰۰	۵۸۴۸۰	۳۵۲۰۰	۳۳۸۴۴	۵۱۳۴۶
کل	۲۰۸۲۸۰	۲۸۱۳۰۰	۳۲۶۶۹۵	۱۷۹۱۰۰	۱۹۲۱۴۶	۳۲۱۵۹۲

جدول شماره ۷

اقلام صادرات به روسیه، تولید مرزهای داخلی ایران، ارزش به لیره<sup>۲۲</sup>

	۱۸۷۴	۱۸۷۵	۱۸۷۶	۱۸۷۷	۱۸۷۸	۱۸۷۹
کالاهای پنبه‌ای	۷۰۰۰۰	۶۰۰۰۰	۶۶۵۴۲	۳۶۰۰۰	۵۵۷۶۵	۸۸۴۶۰
پنبه خام	۸۱۲۰۰	۹۰۰۰۰	۵۳۴۶۵	۳۵۰۰۰	۵۵۷۶۰	۳۴۶۱۵
توتون	۱۸۰۰۰	۱۲۰۰۰	۹۶۲۰	۵۰۰۰	۳۸۴۶	۱۱۵۳
کالاهای چوبی	۹۲۰۰	۱۳۶۰۰	۴۳۱۳۰	۶۶۰۰	۶۱۵۳	۷۶۹۱
خشکبار	۷۲۰۰	۵۶۰۰	-	-	۳۸۴۶	۹۳۹۹
کالاهای ابریشمی	۸۸۰۰	۱۴۰۰۰	۱۹۶۰۰	۸۳۰۰	۸۴۶۱	۱۱۵۳۸
اقلام دیگر	۳۲۲۰۰	۲۰۰۰۰	۵۲۳۳۰	۲۴۵۰۰	۵۳۸۵۸	۳۶۵۳۶
کل	۲۲۵۶۰۰	۲۱۵۲۰۰	۲۴۴۶۸۷	۱۱۵۴۰۰	۱۸۷۶۶۹	۱۸۹۳۹۲

صادرات عمده از گیلان، هم در تولید محلی و هم در تولید داخلی به روسیه در ۱۸۷۷ به ترتیب در مقایسه با ۱۸۷۴ و ۱۸۷۶ به ۳۲٪ و ۴۸٪ نزول کرد. سقوط ناگهانی ناشی از این تغییرات در جدول شماره ۹ داده شده است. با توجه به تأثیر طاعون بر قیمت‌ها می‌شد انتظار داشت که آیدمی برگرایش رو به نزول بر تقاضا تأثیر گذاشته باشد. آمارهایی از ۱۶ قلم از مایحتاج روزانه در ۱۸۷۶ و ۱۸۷۷ گواه بر این تأثیر است. مقایسه‌ای از این مجموعه اطلاعات آشکار می‌کند که قیمت‌های ۱۲ قلم کالا در ۱۸۷۷ در مقایسه با ۱۸۷۶ سقوط کرد و این نزول قیمت‌ها از ۱۶٪ در قیمت روغن زیتون و صابون تا ۶۴٪ در بهای چوب خام در نوسان بود. ۴ قلم باقیمانده یعنی برنج، گندم، چرم گوسفند و خشکبار افزایش قیمت یافت. که نوسان این افزایش از ۳٪ برای برنج تا ۴۳٪ برای خشکبار بود. ۲۳ هر چند نزول سراسری در راستای تأثیر طاعون در اقتصاد گیلان بود، داده‌ها در باره قیمت‌ها همخوان نیست. برای مثال، در حالیکه قیمت گندم تا ۱۰٪ بالا رفت، قیمت آرد تا ۳۷٪ سقوط کرد و سقوط ۴۳٪ در قیمت گوسفند ظاهراً با افزایش ۲۰٪ در قیمت چرم گوسفند همخوان نیست. ۲۴ چرچیل این نکته را مطرح کرده است که سقوط قیمت‌ها را «باید به موانع تصنیعی که روسیه علیه تجارت اعمال می‌کرد، نسبت داد». ۲۵ در مورد افزایش قیمت برنج و گندم، چرچیل آنرا «مدیون صدور آن به روسیه» می‌داند. ۲۶ که به دو دلیل نمی‌تواند پذیرفتنی باشد:

۱. مقدار برنج صادراتی به روسیه از ۵۲۲۷ تن در ۱۸۷۶ به حدود ۳۷۹۲ تن در ۱۸۷۷ کاهش یافت؛ ۲۷ و
۲. علی‌رغم این حقیقت که آماری در دست نیست، چرچیل نوشته است که در ۱۸۷۷ «محصول برنج بسیار خوب بوده است». ۲۸ و بویژه از آنجا که کمتر از همیشه برنج به روسیه صادر شده بود این امر دلالت دارد بر این که مقدار بیشتری برنج در گیلان باقی مانده بود. اگر اطلاعات در باره تأثیر طاعون بر سطح دستمزدها در گیلان وجود داشت، ممکن بود تا حدی ابهام تغییرات قیمت‌ها را روشن کند. بدون وجود این اطلاعات تنها می‌توان به ناسازگاری داده‌ها در این زمینه اشاره کرد.

نتیجه‌گیری:

از شواهد ارائه شده در این مقاله می‌توان چنین نتیجه گرفت که طاعون ۱۸۷۷ هر چند به ویرانگری طاعون ۱ - ۱۸۳۰ یا قحطی ۲ - ۱۸۷۱ نبود، بر اقتصاد گیلان تأثیرات جدی گذارد. معذک این تأثیرات نسبتاً کوتاه‌مدت بود بطوری که زیانها نسبتاً به سرعت ترمیم شد. اگر طاعون ۱۸۷۷ را با دیگر بلاها و قحطی ناشی از طاعون و وبا و نیز مالاریای همیشگی در این استان در نظر آوریم، می‌توان متقاعد شد که این موارد شیوع بیماری در واقع اثرات بسیاری بر جمعیت گیلان و در واقع تمام ایران در طول قرن گذشته داشته است.

زیادداشت

از ریشت خنجی به

برخاست ایجا

از سمت نین الملکت رزم خورده و از باخچه باجور با فرزندش تماشای میگردید

چشمه که آب کمی داشت آفتاب کردان زده بنا خوردیم بعد از بنا سوار شده از کردنه کوچه

## گزارش سفر مظفرالدین شاه به رشت و انزلی

### در روزنامه جبل المتین

بنویسم<sup>(۱)</sup> ص ۱۴ و وقتی وارد رشت می شود «چون سینه مان درد میکرد، دیگر سوار اسب نشدیم. آمدیم نزدیک شهر، چادر زده بودند» ص ۱۶ و - رشت «شهر قشنگی است، خانه های خوب دارد. روی بامها همه سفال است. فرنگی زیادی تو بالکنها ایستاده بودند و ما را تماشا می کردند. سبزه میدان خوبی دارد» ص ۱۶. او تا روز یکشنبه هجدهم محرم در رشت می ماند و «روز یکشنبه یک ساعت و نیم از دسته گذشته به طرف انزلی» حرکت می کند. ص ۲۰. همان روز در انزلی در «عمارت صدری» منزل می کند. ص ۲۱ «در انزلی امیر آخور آمد گفت خانه دو سمت قازیان [کذا] آتش گرفته است». ص ۲۲ و در نهایت روز سه شنبه همان هفته از انزلی خارج می شود.

### خبر نگاران جبل المتین در گیلان

در حسیل المستین شماره ۳۷ (۱۵ ربیع الشانی ۱۳۲۰، ص ۱۴)، نام نمایندگان (= وکلای) جبل المتین در «رشت و کل گیلانات» آمده است. «حاجی محمد علی امین التجار و جناب حاجی آقا تاجر رشتی» نمایندگان جبل المتین - به هنگام عبور مظفرالدین شاه از گیلان - در آن ولایات بودند.

### مکتوب انزلی و رشت

از سه خبری که در زیر می آید، «دو مکتوب» از انزلی و یک «مکتوب» از رشت است. خبرهای انزلی، بر عکس بیشتر اخبار این روزنامه که نویسنده ندارد، نام ابوذر وقایع نگار را پای خبر دارد. در خبر اول - وقایع نگاه بیشتر از تمهیداتی که حاکم و مردم انزلی برای استقبال مظفرالدین شاه فراهم آورده اند، سخن می گوید و در خبر دوم - که دو روز بعد از خبر اول ارسال می شود - گزارش ورود مظفرالدین شاه به انزلی آمده است.

عجیب اینکه خبر دوم به همان شکل بار دیگر در شماره ۳۵ جبل المتین چاپ می شود (این روزنامه معمولاً از چاپ خبرهای تکراری به دور بود). خبر رشت با اینکه یک «مکتوب» است، ولی در آن نکات قابل ملاحظه تری نسبت به دو «مکتوب از انزلی» دیده می شود.

۱ - دومین سفرنامه مظفرالدین شاه. مطبعه مبارکه شاهنشاهی، ۱۳۲۰ ق.

در دوره حکومت ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه، و نیز در شکل گیری انقلاب مشروطیت، دو رویداد را هیچ گاه در بررسیهای تاریخی دوره مشروطیت نمی توان نادیده گرفت: انتشار روزنامه و سفر به اروپا. بعد از انتشار روزنامه وقایع اتفاقیه در تهران، در ایران - حتی در شهرستانها - روزنامه های متعددی به چاپ می رسد. و نیز در کشورهایی چون هند، مصر، انگلیس و... روشنفکران ایرانی، روزنامه به زبان فارسی چاپ می کنند. در همین دوران است که مسافرت به فرنگ، سرعت بیشتری می گیرد. جلد از کارگزاران بلند پایه دولتی و روشنفکران، ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه بار سفر به فرنگ می بندند و در فاصله های کوتاه به دیدار شهرهای اروپایی می روند. اغلب سفرکنندگان به اروپا، روزنامه سفر می نویسند و نشر می دهند و روزنامه ها، گزارش سفر دو پادشاه را می نویسند و آن دو نیز یادداشت های سفر خود را به چاپ می رسانند.

مظفرالدین شاه دوبار به فرنگ می رود. بار اول در آستانه قرن بیستم (سال ۱۹۰۰ م = ۱۳۱۷ ق) و بار دوم سه سال بعد از آن.

یکی از روزنامه هایی که گزارش سفر دوم مظفرالدین شاه را در شماره های مختلف سال نهم خود چاپ می کند، روزنامه جبل المتین، چاپ کلکته بود. مؤید الاسلام شماره اول این روزنامه را در سال ۱۳۱۱ ق در کلکته انتشار می دهد و بعد از سالها در سال ۱۳۰۹ ه. ش. عمر این روزنامه به پایان می رسد. چند بار ورود جبل المتین به ایران ممنوع شد - از جمله زمانی که این سه گزارش در آن چاپ شده بود - در اواخر عمر، مؤید الاسلام نابینا می شود و عملاً دخترش مؤیدزاده، کار پدر را پی می گیرد.

به هنگام سفر به فرنگ، بالطبع مظفرالدین شاه باید از گیلان می گذشت. جبل المتین، سه گزارش مستقل در این روزنامه چاپ کرده است. از آنجا که این گزارشها در جایی چاپ نشده و دارای نکات قابل توجهی است، آنرا برای چاپ در گیله و انتخاب کرده ایم.

### مظفرالدین شاه در گیلان

کاروان سفر مظفرالدین شاه در آغاز محرم ۱۳۲۰ ق به طرف گیلان حرکت می کند. و روز چهارشنبه ۱۴ محرم به رشت می رسد. او قبل از ورود به رشت از هوای بارانی آن ولایت ناله سر می دهد «دیگر از دست باران نمی دانم چه



## مکتوب از انزلی

مؤیدالاسلام از زمانی که حبل‌المتین از دخول به خاک مقدس ایران ممنوع شده، ما وقایع نگاران نیز ترک وقایع‌نگاری نموده‌ایم. چه بیشتر مقالات نامه مقدس [منظور روزنامه حبل‌المتین است] راجع به ایران بود. از روزی که آن نامه مقدس از دخول به خاک پاک وطن ممنوع شده، ما وقایع‌نگاران خیرخواه دولت و ملت نیز ترک وظیفه خود نموده، از قلمنا سلب قدرت گردیده است. آن اداره شریفه چیزی از وطن و ملت ننگاشتیم، چه می‌دانستیم روزنامه به وطنمان نخواهد رسید، ولی اکنون که موقع خوشی به دست آمده، مختصری از شرح حالات این صوبه را می‌نویسم لا محاله برادران وطنیمان که در خارجه اقامت دارند از مطالعه آن محفوظ توانند شد.

از روزی که خبر نیکو اثر مسافرت اعلیحضرت قدر قدرت شهریاری سلطان‌السلطنین مظفرالدین و الدین شاهنشاه اعظم مظفرالدین شاه خلدالله ملکه و سلطانه را اهالی جان نثار گیلان از طریق بندر انزلی به فرنگستان استماع نمودند، نهایت خوشوقتی خاطر بدیشان روی نمود. از آن تاریخ الی حال در تهیه سور و سروراند. صبح نوزدهم شهر محرم‌الحرام سنه ۱۳۲۰ موکب فرخنده کوکب همایونی از رشت به بندر انزلی نزول اجلال فرمود، بندر انزلی انزلی را اهالی و ساکنین آن از عرب و بومی تالی گلستان ارم ساخته در این بندر معتبری که اعظم بنادر سواحل بحر خزر است، از چهار جانب و شش جهت به طور تخمینی وبدون اغراق دوازده هزار درفش شیر و خورشید برد کلهای جهاز و بامهای و فواز در کوی و برزن بلند و در اهتزاز بود. تمام بندرانزلی از شمال و جنوب و شرق و غرب بازار و کوچه و خانه بهر جا شخص نظر می‌انداخت بیرق شادمانی بود، شبها با بیرقهای فانوس الوان روشن می‌گردید.

وایپور مخصوص دولت که برای مرمت به بادکوبه رفته بود، تعمیر کامل شد. برای سواری مرکب همایونی حاضر بود. عمارت مخصوص دولت را در نهایت زینت مرمت صحیح نموده، امروز به بندرانزلی از حیثیت نظافت کوجه‌ها و معبرها و خیابانها مانند یکی از شهرها و بنادر معتبره اروپا به نظر می‌آید. اینها نیست مگر از حسن مراقبت بندگان ایالت جلیله یعنی نصرالسلطنه امیراکرم دام اقباله.

مسافرت اعلیحضرت اقدس شهریاری از طریق انزلی از راه کنار دریا به بندر آستارا و از آنجا به سر حد روسیه در ایستگاه راه آهن حاجی قبور سالیان افروز افروز شمنند شده، به باطوم خواهند رفت.

برای ورود موکب همایونی الی حرکت از این بندر امورات تجارتنی تعطیل است. تمام قایقهای

بندرانزلی ملون به لون جدید و عمله‌جات آن به طرح نظام با البسه سرخ رنگ برای خدمات و لینعت بی‌منت آراسته و آماده‌اند. دیروز مقدار یک صد فرزند کرجی برای حمل و نقل بنه سلطنتی به بندر پیر بازار رفته که بنه را از آنجا حمل و نقل به انزلی نمایند. اردو از راه خشکی و راه جدید رشت که از طریق خمم الی غازیان به انزلی ساخته شده، قرار یافته است.

حاجی معتمدالتجار و حاجی امین‌التجار سه پل معتمدی را به آن طرحی که بایستی ببندند بسته و الحق داد دولتخواهی داده‌اند.

اسدالله بیگ وکیل جهازات کومیانی «ناده» در سرپل و کنطور فورشان آذین بسته طاق نصرت خوبی ساخته است. سالار افخم در سرپل مخصوص خود که ایستگاه ورود وایپور دولت است و اعلیحضرت شاهنشاهی مخصوصاً باید از همان ایستگاه پیاده شوند، طاق نصرت بسیار قشنگی ساخته در طرف شمال و جنوب آن طاق این منبت و منقوش شده «زنه‌باد شاهنشاه ایران». در سایر درفشها هر یک به سلیقه خودشان به عربی و فارسی اظهار عبودیت و سلطان پرستی شده است.

### ابوذر وقایع نگار

حبل‌المتین. مان‌نهم، شماره ۳۱ (۲۴ ظفرالظفر ۱۳۲۰ - ۲۴ جون ۱۹۰۲، ۱۲، ۱۳.

## مکتوب از رشت

روز چهاردهم محرم، یک ساعت به ظهر مانده موکب فرخنده کوکب اعلیحضرت همایونی وارد رشت گردید، مراسم استقبال و پذیرایی از ایالت جلیله و اهالی مملکت به عمل آمد.

قبل از ورود موکب همایونی، چادر قرمزی از جانب بندگان شهریاری به جهت ملاقات علما در ساحل شهر زده و کتیلین آقایان در آنجا جمع و منتظر قدم اعلیحضرت بندگان شاهنشاهی بودند (مقصود از این چادر این بود که چادر منزل سلطنت و خانه ایشان است. باید حضرات دید و بازدید را در همان یک ملاقات اکتفا کنند) بندگان اقدس همایونی از کالسکه پیاده شده داخل چادر قرمز مزبور گردیده، پنج دقیقه تعارفات معمولی به عمل آمده، مجدداً سوار و رو به شهر رهسپار شدند. حضرات تجار نیز در همانجا استقبال کردند، بعد ملت آرامنه هم مراسم عبودیت را به عمل آوردند تا اینکه در مقابل عمارت کارگذاری تلامذه مدرسه «شرافت» و مدرسه «وطن» به شرف زیارت خسروانی نائل و یکسره به دارالحکومه نزول اجلال فرمودند.

روز بعد میرزا حبیب‌الله خان مدیر مدرسه وطن را به سمت ترجمانی باغبانان زراعت چائی که از باطوم اجیر شده آورده‌اند، احضار و بیابوسی بندگان

اقدس همایونی سرافراز آمد، مدت ۱۵ دقیقه جواب و سوال طول کشید و هفت هزار تومان مرحمت فرمودند. عصر همان روز شاگردان هر دو مدرسه را به حضور احضار فرمودند، ولی از بی میلی یک نفر غیرتمند فراش را نگذاشتند که شاگردان مدرسه «وطن» را هم خبر کند. فقط محصلین مدرسه شرافت را به حضور برده، پانصد تومان انعام مرحمت شد.

بعد سوار شده به باغ مدیرالملک برای صرف چائی تشریف بردند. چون عبور موکب شاهانه از جلو مدرسه ملیه وطن که نزدیک به اتمام است، بود، اطفال مدرسه با لباس رسمی در روی غلام گردش ردیف ایستاده، و در حین عبور موکب شاهانه سرودی به آواز بلند خواندند. امیراکرم مدرسه را معرفی نمود. اعلیحضرت شاهنشاهی و حضرت اشرف اتابک اعظم خیلی تماشا کرده، خورسند شدند. چون بردن اطفال به حضور مبارک دشوار بود، مدیر مدرسه ناچار وقت غروب دو طغرا عریضه نوشته یکی به اتابک اعظم و دیگری به خاک پای مبارک به توسط اتابک در منزل سالار بلاواسطه تقدیم نمود. پس از مطالعه عرایض اذن جلوس فرموده، قریب دو دقیقه مشغول صحبت‌های دیگر شده عاقبت فرمودند، خیلی خوب، من حصه خود را معین می‌کنم و از شاه هم می‌گیرم. مدیر مدرسه متشکرانه مرخص شد. فردا وقت غروب باز دست و پا زده، ثمر به ثمری نشد. شب آخر به حضور اتابک اعظم رسیده، جواب عرایض را خواست. فرمودند صبح زود بیا، رفته، با کمال رأفت و مهربانی جواب عرایض او مرحمت فرمودند. دوپست تومان شاه و صد تومان اتابک دستخط شده بود، دریافت نمود و نیز به مدیر مدرسه فرمودند از زحمات و خدمات شما کاملاً مستحضرم، دعا کن، انشاءالله، به سلامت برگردیم، در حق شما توجه کامل خواهد شد. سپس دعا و ثنا نمودند، مرخص شد. وزیر دربار هم منتهای مهربانی را فرموده، پنجاه تومان به دفتر اعانه نوشته و فوراً دادند و پنجاه تومان از امیر بهادر جنگ، سی تومان شمس‌الملک، بیست تومان آصف‌السلطان، پانزده تومان مستوف‌الملک، پانزده تومان آصف‌السلطنه، و بعد از حرکت موکب شاهانه پنجاه تومان هم ظهیرالدوله مرحمت فرمودند که جمله پانصد و سی تومان وجه اعانه برای مدرسه وطن جمع شد. مدیر مدرسه نیز در ناتمامی مدرسه اقدام کرد، انشاءالله در ماه صفر کاملاً انجام خواهد یافت. ولی هفتصد تومان مدرسه مقروض است. خلاصه برگردیم به مطلب اصلی خود که ورود موکب همایونی است.

از منجیل تا انزلی سیورسات هفت روز تمام اردو از جانب امیراکرم تهیه شده بود. همه چیز از روسیه، حتی علف خشک و جو، از این مطلب دستگیر می‌تواند شد که در ایران همه چیز هست، ولی هیچ چیز نیست.

## مکتوب از بندرانزلی

پربروز مشروحاً از وضع بندرانزلی و اهتمام اهالی از غریب و بومی در فراهم آوردن جشن بزرگ ملی که به منزله یکی از اعیاد است، یعنی ورود موکب فرخنده کوکب همایونی را به انزلی به اداره نوشته، فرستادم. و یقین است درج در حبل‌المتین خواهید نمود. ولو آنکه ماها از مطالعه آن محرومیم چه آن نامه مقدس از دخول به خاک ایران ممنوع است، ولی برای اینکه دوستانمان در خارجه از زیارت آن نامه مقدس فیض یابند، مبادرت به نوشتن طرح ورود موکب همایونی نمود.

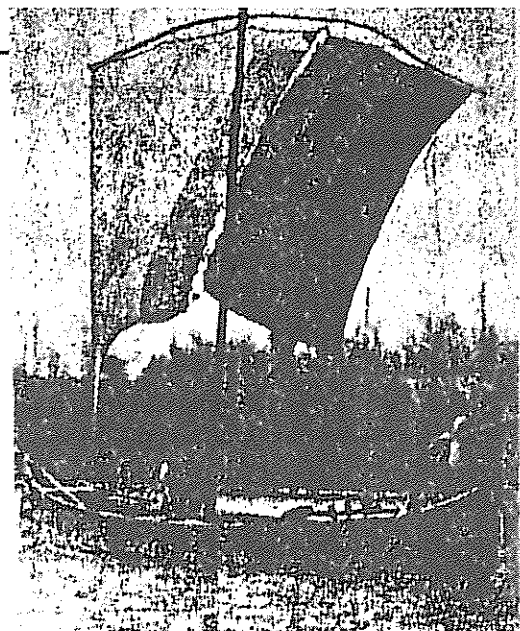
در همین آن و در همین لحظه، ولی نعمت بی‌منت تا جدار ما ایرانیان به بندرانزلی نزول اجلال می‌فرمایند. واپور مخصوص همایونی برای سواری اعلیحضرت اقدس شهرباری ارواحنا فداه در بندر حاضر، سایر واپورهای کوچک مال کمپنی «مرکوری» و «لیانازاف» و «ساروخان» و «علی‌اف» با بیرقهای الوان شیر و خورشید در معیت واپور همایونی برای رکوب اجزاء محترم سلطنت که بازار رفته‌اند، فوج قزوین و دسته ساخلوی این سرحد با صاحب منصبان به طور نظام در سراسرکله منتظر ورود موکب همایونی‌اند. تجار محترم هر یک با کاسه نبات در آخر قیصریه که محل عبور موکب سلطانی است، به ردیف ایستاده، موزیک دولتی نیز در ترم است. بندرانزلی از هر حیث غرق بیرق الوان شیر و خورشید گشته، بلاغراق دوازده هزار بیرق شادی بر فراز دکل‌ها نصب است. بعضی دکلها را از بس بلند نموده‌اند، دویت ذراع ارتفاع پیدا کرد، در کاروانسرای فیلسوف‌الدوله گذشته از بیرقهای اطرافش دکل بزرگی در وسط حیاط نصب نموده‌اند که دارای یکصد و بیست بیرق الوان است. و بیرقهای شیر و خورشید فوقانی همه سه قطعه می‌باشند. آقااسدالله بیک عابدین اوف وکیل جهازات کمپنی «نادژد» در سرپل مخصوص خود نیز آذین بسته، میزها را به ردیف چیده از واردین پذیرائی می‌کند.

هنگام ظهر است واپور مخصوص همایونی که اعلیحضرت اقدس شهرباری ارواحنا فداه و رجال محترم از قبیل حضرت اشرف اتابک اعظم و جناب حکیم‌الملک و سایر محترمین رکاب در معیت اعلیحضرت بر عرشه کشتی تماشای بندرانزلی و درفشهای الوان و آذین‌بندی را می‌نمودند. هنگام ورود به اسکله واپورهای کوچک بندرانزلی بنای شادمانی را گذاشتند، سلام می‌دادند.

در این هنگام موزیک نظامی بنای ترنمات فرحت‌بخشانه نهاد. اعلیحضرت تاجدار ما ایرانیان از صفوف نظام گذشتند، سلامی نظامی به طور رسمی به عمل آمده، به عمارت دولتی نزول اجلال فرمودند. دو روز در انزلی توقف فرموده، سپس از راه آستارا به طرف فرنگستان حرکت فرمودند.

### ایوذر وقایع نگار

حبل‌المتین ۹، شماره ۱۳۵ (ربیع‌الثانی ۱۳۲۰ = ۷ جولای ۱۳: ۱۹۰۲)



خاک شد، آنکس که درین خاک زیست خاک چه داند که درین خاک چیست سه هزار و یک صد تومان رجال گیلان به فراخور استعداد داده و روی میز به اسم دهنده کیسه شده بود. امیراکرم پانصد عدد اشرفی جداگانه، با خیلی اشیاء گل دوزی و سایر طلاآلات و ظروف و پارچه‌های مازندرانی که همه را خودم دیدم، پا انداز نمود و تمام اطاقهای دارالحکومه که تقریباً سی باب است، شیرینی و قند و چائی چیده شده بود. پس از ورود موکب شاهانه به نام ملتزمین رکاب و سایر همراهان نیز به فراخور شأن و مرتبه امیراکرم پول و اشیاء قیمتی هدیه شد. از پنجاه تومان کم ارمغان نبود. از جانب سالار افخم و مدیرالملک نیز خیلی خدمت بروز نمود. خصوصاً سالار افخم که خدمت کرد، یعنی پانصدای خوبی از حضور اتابک اعظم گذرانیده. روز سیم ورود به کارخانه حاجی محمدحسن امین‌الضرب هم شاه تشریف بود و تقدیمی هم به سزا نمود. و روز چهارم به باغ محتشم‌الملک برای تماشای جنگ گاو نهفت فرمودند. پانصدای شایان تقدیم نمود.

تقریباً به دویت نفر القاب مرحمت شد، من جمله عید دیوان، معتمد دیوان، عماد دیوان، زعیم‌السلطنه، فخیم دیوان، نظام‌الملک چه، چه، چه، و چه و به مدیرالملک و فخیم‌الملک شمشر مرصع مرحمت شد. از علما حاجی آقا رضا، میرزا ابوالفضل، حاجی محمدعلی خدای و شریعتمدار هر یک را یک حلقه انگشتر عطا شد. و به تمام مستخدمین کلاس نیز شال و پالتو و نشان مرحمت شد که تفصیل موجب تطویل است. روز هیجدهم در حین طلوع آفتاب روانه انزلی شدند و تمام رجال در رکاب بودند و امیراکرم هنوز عودت نه‌نموده واقعاً خیلی خدمت به خرج داد و به درجه‌ای که از عهده هیچکس بر نمی‌آمد.

حبل‌المتین. سال نهم، شماره ۲۳ (۱۶ ربیع‌الاول ۱۳۲۰ = ۲۳ جون ۱۹۰۲) ۷، ۸.

## دو خبر از گیلانیان خارج از کشور

### بیژن اسدی پور و تازه‌ترین دفتر هنرش

بیژن اسدی پور همولایتی هنرمند، طراح و کاریکاتورست مطرح و صاحب نام کشورمان که سال‌های مدیدی است در آمریکا بسر می‌برد، نوروز امسال موفق شد هفتمین شماره دفتر هنر (ویژه نامداران عرصه فرهنگ و ادب ایران) را که ویژه طنز ایران است چاپ و منتشر نماید.

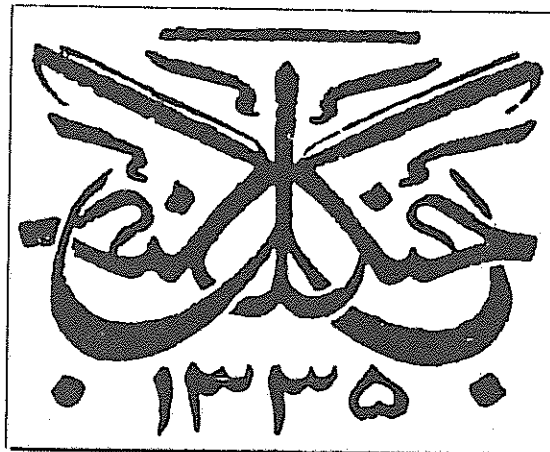
دفتر هنر چنانچه از نامش بر می‌آید مجله ویژه هنری است که هر شش ماه یک بار به صورت ویژه‌نامه منتشر می‌شود و با انتشار این شماره وارد سال چهارم حیات مطبوعاتی خود شده است. از ویژگی‌های بازار دفتر هنر علاوه بر ویژگی موضوع و محتوا یکی نظم و ترتیب مرتب انتشار شش ماهه آن است و دیگری نفاست و زیبایی و ابتکار در صفحه‌آرایی.

### مبارک نه... حاجی فیروز

غلامرضا آل‌بویه بازیگر و کارگردان تئاتر گیلان که دو سال پیش برای ادامه تحصیل در رشته تئاتر و سینما عازم آلمان شده بود، موفق شد نوروز امسال نمایشنامه «مبارک نه... حاجی فیروز» را از طریق مرکز فرهنگی ایرانیان شهر کارلسروه در سالن نمایش لینکن‌هایم این شهر بر روی صحنه ببرد.

آل‌بویه متولد ۱۳۲۶ رشت است. کار تئاتر را بطور جدی از سال ۱۳۵۶ در مرکز آموزش تئاتر شروع کرد. بعنوان بازیگر در نمایش «آخرین رقص بورژوازی» به کارگردانی بهزاد عشقی در سال ۱۳۵۸ و چند نمایشنامه‌های خیابانی در سال ۱۳۵۹ شرکت داشت.

از بهترین کارهای او در زمینه کارگردانی، نمایشنامه «باز پرس وارد می‌شود» نوشته جی. بی. پرستلی است که در سال ۱۳۶۸ در سالن مجموعه فرهنگی سردار جنگل رشت به نمایش عمومی گذاشته شد و با استقبال بی‌نظیر مردم مواجه گردید. کارگردانی نمایش «کلاه» نوشته محمدجعفر واله نیز در ششمین جشنواره تئاتر گیلان در سال ۱۳۷۳ و جشنواره منطقه گرگان (در همان سال) برای او موفقیت به همراه داشت.



## دو پناهنده از « کمیته مجازات » در نهضت جنگل

احسان‌الله خان دوستدار و حسین‌خان‌لله دو تروریست آزادیخواه بودند که پس از ترور میرزامحسن مُجتهد در بازار تهران، به «نهضت جنگل» پناهنده شدند. احسان، در پیروزی، گرداننده جریان چپ قیام جنگل شد. هم در کنار میرزا و هم رو در روی میرزا ایستاد و در شکست، به شوروی گریخت.

سرداشت احسان، در همه نوشته‌های جنگل آمده است، اما نخستین بار که تصویر مردانه و سلسله به گردن حسین‌خان‌لله را در کتابها دیدم، لرزیدم. او یکی از هزاران جوان پرشور ایران بود که...

\* \* \*

«کمیته مجازات» با میرزا اسمعیل‌خان رئیس انبار غله - که ذخایر غله را فروخت و نم پس نداد و سرش با سفارتخانه‌ها بند بود ترور را آغاز کرد و پس از آن، عبدالحمیدخان متین‌السلطنه تقی، مدیر روزنامه عصر جدید، به سبب دفاع از رفتار میرزا اسمعیل‌خان کشته شد و پس از آن قرعه به نام منتخب‌الدوله رئیس خزانه، / داماد وثوق‌الدوله عامل قرارداد ۱۹۱۹ / زده شد که بهادرالسلطنه در رمضان ۱۳۳۵ هـ - ۱۲۹۳ شمسی آن را اجرا کرد.

آن زمان که گردونه پُر تکاپوی مشروطه، به بیراهه تاریخ کشانده شد و رود خروشان انقلاب، کم‌کم به مرداب شکست فرو نشست، رفته‌رفته سایه‌های غم‌انگیز خاموشی و خشم، ایران را فراگرفت. فرزندان مهر آئین و راست‌کردار، یا از انقلاب سر خوردند؛ یا آرزوها به گور بردند یا از بی‌راه سر در آوردند، یا بر دار کج رویهای خویش جان سپردند.

بازار خبرسازی و شایعه‌پردازی ترورهای کمیته مجازات هنوز گرم بود که خبر ترور میرزامحسن مجتهد برادر صدراعلماء در بازار تهران، به سرعت باد در شهر پیچید، در حالیکه تروریست‌های کمیته مجازات جرأت ترور او را نداشتند و تروریست‌ها را نیز نمی‌شناختند!

یکی از پی‌آمدهای کمیته‌های انقلاب مشروطه، «کمیته مجازات» بود که در ۱۲۹۳ شمسی، با همگامی سرتیپ قزاق اسدالله‌خان ابوالفتح‌زاده / که همراه ملیون در فتح تهران، شرکت داشت / و ابراهیم‌خان منشی‌زاده و محمد نظرخان مشکوة‌الممالک تشکیل یافت و بعدها، خوشنویس مشهور، عمادالکتاب، بهادرالسلطنه، علی‌اکبر ارداقی و عبدالحسین شفائی و هفت‌تیر بندانی چون رشیدالسلطان و کریم دواتگر\* نیز به آنان پیوستند.

این دو تروریست تازه از راه رسیده، حسین‌خان‌لله و احسان‌الله‌خان دوستدار بودند و با آنکه این دو، عضو کمیته مجازات نبودند، گردانندگان کمیته کارشان را تأیید کردند. عمادالکتاب خوشنویس و عضو کمیته مجازات در اعترافات خود در نظمیة می‌نویسد:

«تروریست‌های ابوالفتح‌زاده آن جسارت لازم را ندارند که در بازار حلی‌سازها، شخصی چون میرزامحسن را ترور نمایند. عبدالحسین‌خان پسر شفاءالملک | شفائی | سرپرستی تروریست‌های میرزامحسن را به عهده داشت.»

«تروریست‌های ابوالفتح‌زاده آن جسارت لازم را ندارند که در بازار حلی‌سازها، شخصی چون میرزامحسن را ترور نمایند. عبدالحسین‌خان پسر شفاءالملک | شفائی | سرپرستی تروریست‌های میرزامحسن را به عهده داشت.»

«تروریست‌های کمیته مجازات اکثراً از مجاهدین صدر مشروطیت بوده و در جنگ‌های مشروطیت کوشش بسیار به خرج داده و در راه آزادی از هیچ تلاشی دریغ نکرده... و بعضاً با ستارخان و باقرخان در آذربایجان همکاری داشته‌اند.» کمیته مجازات تألیف جواد تبریزی ص ۴۳

حسین‌خان‌لله، یکی از مجاهدان مشروطیت بود که در جنگ سه روزه مجلس شورای ملی و مسجد سپهسالار، با نیروهای محمدعلی شاه جنگید و سرانجام از زندان باغشاه سر در آورد و پس از آزادی از زندان، همراه دیگران راه مهاجرت در پیش گرفت.

کمیته مجازات می‌خواست: دولت‌مردانی را که دست در دست دشمنان انقلاب دارند؛ از میان بردارند و گمان می‌کردند که با ترور چندین نفر، می‌توانند آب رفته را به جوی برگردانند و انقلاب را دگر بار به راه آورند. شاید یکی از آرزوهای بزرگ ملت ایران، مجازات خود فروختگان انقلاب بود؛ اما ناگفته پیداست که

دختر ارداقی می‌گوید:  
«مرحوم پدرم پس از مباران مجلس شورای ملی به اتفاق برادرش

قاضی قزوینی و افراد دیگری از قبیل میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل، ملک المتکلمین، یحیی میرزا اسکندری، روح القدس و حسین خان لاله در زندان باغ شاه هم زنجیر بود. ملک المتکلمین و صوراسرافیل وسیله مأمورین محمدعلی میرزا خفه شده، مرحوم قاضی ارداقی را نیز مسموم کردند و روح القدس را زنده در چاه انداختند و حسین خان لاله را در میدان توپخانه، به جرم همکاری با کمیته مجازات به دار آویختند و... کمیته مجازات - تبریزی.

شادروان عارف قزوینی می نویسد:

«... البته این نوشته ها اگر وقتی طبع بشود اگر خطائی گفته باشم لعنت و نفرین ایشان و دیگران مرا می گیرد. از قصرشیرین به مناسبت خودکشی رفیق راه من عبدالرحیم خان، حالت جنون پیدا کردم و نظام السلطنه یک کالسکه گرفته و مرا به بغداد فرستاد.

آنجا هم حیدرخان عمو او غلی متحمل مخارج من شده... دو سه ماه تا موقعیکه بغداد بود از هیچگونه یاری نسبت به من مضایقه نمود در مراجعت به کرمانشاهان من هم مجبور شدم چند ماهی از ترک یا آلمان حقوقی بگیرم و آن حقوق که برای من معین شده بود کفایت موجب یک نوکر را نمی کرد. در کرمانشاهان تنها مرحوم حسین لاله که مجسمه وطن پرستی بود و میرزا حبیب الله خان خوانساری را دیدم که یک دینار نه از آلمان نه از ترک نگرفته و من که زیر این بار ننگین رفته بودم به حسین لاله یاری می کردم و همواره به خیال آن بودم که پول حلالی گرد آورده و این وجوه را به صاحبانش رد نموده و راضی نشوم مرهون مت اجانب بوده باشم.

بیدار هر که گشت در ایران رود به دار

بیدار و زندگانی بی دارم آرزوست

شادروان حسین خان لاله از جانبازان و فدائیان راه استقلال و تمامیت ایران بود که در تاریخ و مهیب ترین ادوار تاریخی میهن جان شیرین را جوانمردانه در طبق اخلاص نهاده، نیاز روان های پاک شهدای راه استقلال و آزادی ایران نمود؛ با این جانبازی میهن پرستانه خود یکی از پایه های ننگین و شوم قرارداد ۱۹۱۹ را که با دست خیانتکارانه و وثوق الدوله و نصرت الدوله با امر و کوشش انگلیس ها بسته شده بود و استقلال و شرف و آبروی ایران را بر باد می داد متهدم ساخت و آن هنگام که به پای دار می رفت خوش می گفت:

«مستوروار گر ببرندم به پای دار

مردانه جان دهم که جهان بیدار نیست»

عارف قزوینی - دیوان ص ۳۳۷ - ۳۳۹

\*

از وقایع برجسته این روزگاران، ترور سید عبدالله بهبهانی است.

وقایع نگاران دوران مشروطه، در زمینه رفتار سید عبدالله بهبهانی می نویسند:

«سید عبدالله بهبهانی متهم بود که نسبت به قانون و اصول مشروطیت

بی اعتناست و اراده شخصی خود را بر قانون مقدم می دارد»

ملکزاده - تاریخ انقلاب مشروطیت

و مرتضوی برازجانی - زندانی بزهرو می نویسد:

«شب شنبه ۹ رجب ۱۳۲۸ سید عبدالله بهبهانی در منزل خود نشسته و

چند تن از آشنایان و بستگانش در اطراف وی بودند در این موقع چهار نفر

مرد مسلح که کسی آنان را نمی شناخت بدون مخالفت به بالاخانه آمده و

بلافاصله سید عبدالله بهبهانی را هدف گلوله قرار دادند...»

«مجاهدینی که سید عبدالله بهبهانی را کشتند:

حیدر اردبیلی / رجب سرابی / حسین لاله / و علی اصغر نام داشتند.

اینان همان شب قتل در لباس خرده فروش دوره گرد از تهران خارج

شدند. یادداشتها - محمود محمود

\*

گوش ها نیز است تا صدای گلوله از کدام سو می آید و چشمها نگران تا چه کسی بر خاک می افتد. شادروان ابراهیم فخرایی می نویسد:

«احسان الله خان و حسین خان الله که از مهاجرت برگشته بودند می شنوند کمیته ای به نام کمیته مجازات... چند نفر را هم به قتل رسانیده اند.

روزی که ابوالفتح زاده و منشی زاده و مشکوة الممالک از خانه کمال الوزاره خارج می شوند و حسین خان الله آنها را هنگام خروج دیده... در می یابند که افراد کمیته باید همین چند نفر باشند.

ترور سید محسن برادر صدرالعلماء، در وسط بازار تهران... کمیته مجازات انتساب قتل صدرالعلماء را به خود نمی پذیرد که یکی از افراد ترور - احسان - منتسب به فرقه بهائی است...»

عمادالکتاب تروریست و خوشنویس مشهور در اعترافات خود می نویسد:

«در چهار راه حسن آباد به حسین خان لاله برخورد کردم او به من اظهار داشت که در فرصت دیگر همدیگر را ملاقات کنیم. شب دیگر برادرش محمد علیخان آژان (گرکانی - عضو سابق فرهنگ) را به دنبال من فرستاد و هنگامی که بر او وارد شدم او را مست و مدهوش یافتم و از مذاکره با او امتناع جستم ولی او اظهار داشت که از کلیه عملیات کمیته مجازات اطلاع دارد و خواهش کرد فردا به اتفاق میرزاعلی اکبر ارداقی برای صرف ناهار به خانه او برویم.

روز دیگر هنگام صرف ناهار، حسین خان لاله معروف به «سالار افخسی» گفت:

من به تیران آمده ام و می خواهم خدمات ملی انجام دهم و فکر می کنم امروز خدمتی بالاتر از مجازات خائنین به وطن نمی باشد و حالا میل دارم این عملیات را طوری انجام دهم که با کمیته مجازات اصطکاک پیدا نکند چند روزی گذشت تا اینکه خبر کشته شدن میرزاحسن مجتهد در شهر شایع شد.

حاج علی عسکر تبریزی ۴۴ ساله ساکن خیابان چراغ گاز متهم به عملیات تروریستی در کمیته مجازات، می گوید:

«پس از اینکه از جبهه جنگ جهانی ۱۹۱۸ - ۱۹۱۴ مراجعت کردم روزی سالار لشکر را ملاقات... چون معتمد السلطنه قریح نیز با سالار لشکر خویشاوندی داشت از او هم دیدن می کردم و میرزا حسین خان لاله را کراراً در منزل او می دیدم و غالب اوقات با احسان الله خان هم گردش می کردیم... ولی از ظاهر امر استنباط کردم که بین احسان الله خان و حسین خان لاله مطلب محرمانه ای رد و بدل می شود و هر وقت مرا می دیدند رشته سخن را تغییر می دادند... در ایام ماه مبارک رمضان، من با احسان الله خان دستگیر شدیم» کمیته مجازات ص ۱۳۹



حسین الله

میرزا باقرخان پدر، کمیسر تأمینات در گزارش خود به ریزه کاری های ترور می پردازد و می نویسد:

«میرزامحسن هنگامی که سوار بر الاغ بود و حاج عبدالعلی نوکرش دنبالش بوده از منزل قوام السلطنه\*\* مراجعت می کرد... دو نفر ناشناس میرزامحسن را هدف تیر قرار دادند و چون تیر اول به خطا رفت نفر دوم هفت گلوله به سمت او شلیک کرد و آقا میرزامحسن کشته شد و قاتلین شروع به فرار کردند»

عبدالحسین شفقانی، عضو کمیته مجازات در اعترافات خود می نویسد:

«یکی از کسانی که با کمیته مربوط بود و من او را می شناختم میرزا علی زنجانی - تروریست، عضو کمیته مجازات و دیگری احسان الله خان و حسین خان الله بودند. روزی که صحبت از کمیته مجازات به میان آمد، احسان الله خان ارتباط خود را با کمیته اعلام کرد و گفت:

عامل اصلی قتل میرزا محسن مجاهد برادر صدرالعلماء ما بودیم... یکی از شبهای ماه رمضان، حسین خان الله به منزل من آمده اظهار ناراحتی و نگرانی نموده، گفت:

«یک قبضه هفت تیر نزد مهدی خان خواهرزاده ام | - مغازه آرایشگری در خیابان سعدی داشت - | گذارده بودم... به یکی از مُمْتَشین نظمیته گفته بودم که با این هفت تیر، میرزامحسن مجتهد را کشته اند و...»

آن شب برحسب پیشنهاد حسین خان الله به خیابان رفته، وارد دکان سلمانی مهدی خان شدیم و او در بستوی مغازه با خواهرزاده خود، مهدی خان بحث و مجادله می کرد.

پس از این واقعه، حسین خان الله، مدتی در خانه بهمن شیدائی مخفی بود. روزی از حسین خان الله پرسیدم که شما طبق دستور کمیته مجازات، میرزامحسن را کشتید؟ گفت: «ما میرزامحسن را رأساً به قتل رساندیم و جریان را وسیله ارداقی و عمادالکتاب به اطلاع کمیته رساندیم.»

با ترور میرزامحسن مجتهد، دلای دولت مردان دلسیاه از وحشت، در سینه فرو ریخت و در مراسم خاکسپاری او - جز مستوفی الممالک کسی شرکت نکرد.

وثوق الدوله، عامل قرارداد ۱۹۱۹ و بسیاری دیگر از این قماش دولت مردان، به نهانگاه پناه بردند و احتیاط از کف ندادند.

شادروان عبدالله مستوفی در - ابطال الباطل - می نویسد:

«آقای وثوق الدوله! میرزامحسن مجتهد، در حقیقت شهید تطهیر شما شد. سبب بیچاره را وارد اعمال سیاسی خود کردید تا جان خود را در راه شما فدا کرد»

\*

در فاصله مشروطه تا برقراری حکومت رضاخان، چراغ نهضت های ایرانی هنوز تابان و تنور دل های آزادیخواهان هنوز گرم بود و در تهران و دیگر شهرهای ایران، ترور دولت مردان وابسته به استعمارگران، ولوله در دل ها افکنده بود و در این گیر و دارهای وحشت بار، ونگاری کمیته مجازات و رخنه آدم های ناباب کار به دست تروریست ها داد و چهره بیشتر آنان، از پشت نقاب پنهان کاری آشکار شد و دستگاه پلیس دست پروردگان خود را برای دستگیری آنان برانگیخت. بسیاری از اعضای کمیته مجازات بازداشت شدند.

«کمال الوزاره و عبدالحسین خان شفقانی و علی اکبر ارداقی و عمادالکتاب به زندان افتادند و دو نفر اخیر، همراه مشکوفا الممالک تبعید شدند.»

زنده یاد ابراهیم فخرائی می نویسد:

«ابوالفتح زاده و منشی زاده به کلات تبعید شدند و بین راه سمنان و دامغان از پشت سر هدف گلوله قرار گرفتند. بقیه از ۳ تا ۱۵ سال حبس شدند و از منسوبان دور و نزدیک نگذاشتند. کما اینکه خواهر و برادر حسین خان الله | محمدعلی خان گرگانی | را بدون محاکمه، سه سال زندانی کردند.»

\*

حسین خان الله و احسان الله خان دوستدار، دو تروریست ناپیوسته کمیته

مجازات، چون میدان را تنگ دیدند، احساس خطر کردند و به نهضت جنگل پیوستند.

حیدرخان عمواغلی که خود در درگیری های آشفته بازار نهضت جنگل به دست جنگلی ها کشته شد؛ می نویسد:

«احسان الله خان با جوادخان تنکابنی و دکتر حشمت طالقانی، در سال ۱۹۱۷ به نهضت جنگل پیوست. مشارالیه در سال های ۱۹۱۵ در کمیته مجازات با حسین الله، ابوالفتح زاده و پیشماز زاده کار می کرد پس از دستگیری و اعدام رهبران کمیته مجازات، احسان به اتفاق اشخاص نامبرده فوق به جنگل گیلان پیوست...» راین - حیدرخان عمواغلی ج ۲ ص ۱۸۴

محمدتقی بهار - ملک الشعرا می نویسد:

«جعفر راستین پس از تلاش زیاد نتوانست رشیدالسلطان و حسین خان الله را بیابد.

من برای استخلاص رشیدالسلطان و عبدالحسین ساعت ساز تلاش کردم ولی رشیدالسلطان و حسین خان الله در میدان توپخانه به دار آویخته شدند.»

ابراهیم فخرائی می نویسد:

«حسین خان الله که برای پیوستن به جنگل، به صفحات شمال عزیمت نموده بود در قریه خُمام به وسیله مازور ابراهیم خان دستگیر و به مرکز اعزام شد و در میدان توپخانه مصلوب گردید.»

و اما شادروان محمدعلی صفاری، (۱۲۷۵ - ۱۳۶۶) بزرگ خاندان صفاری لاهیجانی در مصاحبه حضوری \*\*\*\* برای کتاب دکتر حشمت جنگلی - تألیف نگارنده ریزه کاری های بازداشت و اعدام حسین خان الله را دگرگون بیان می کند:

«احسان الله خان و حسین خان الله، که از فعالین سیاسی تهران بودند و حسین خان الله که میرزامحسن معروف را در تهران ترور کرده، چون تحت تعقیب وثوق الدوله بود؛ در لاهیجان به منزل من آمد و مدتی پنهانی زندگی کرد. حسین خان الله به بیماری «جرب = گال» مبتلا شد و دکتر حشمت جنگلی او را معالجه کرد. حسین خان از اینکه میرزامحسن را ترور کرده احساس سربلندی و افتخار می کرد و پشیمان نبود و او را جاسوس انگلیسی ها می دانست.

برادرم سالار مؤید برای گرفتن امان نامه با وثوق الدوله ملاقات کرد که او را اعدام نکند. با این قول حسین خان الله را پیش وثوق الدوله برد ولی وثوق الدوله به قول خود وفا نکرد و او را ناجوانمردانه اعدام کرد. برادرم به سبب این قول شکنی، تا آخر عمر از وثوق الدوله نفرت داشت... محمود پاینده | دکتر حشمت جنگلی ص ۱۰۱ - ۱۰۰ حسین خان الله پس از سال ها زندان و مبارزه و دربدری، در راه آرزوهای آزادیخواهی، سرانجام در تهران سر به دار شد.

و در پایان به قول حافظ:

چو عاشق می شدم گفتم که بُردم گسهر مقصود  
ندانستم که این دریا | چه موج خون فشان دارد.

با استفاده از این کتابها:

کمیته مجازات - جواد تبریزی / دیوان عارف قزوینی / تاریخ انقلاب مشروطیت - ملک زاده / سردار جنگل - ابراهیم فخرائی / حیدرخان عمواغلی - رضا زاده ملک / حیدرخان عمواغلی - اسمعیل راین / دکتر حشمت جنگلی - محمود پاینده لنگرودی

\* کریم دوانگر: شیخ فضل الله نوری را ترور و پس از آن خودکشی کرد، اما هیچکدام نمرندند. رفتار کریم با کمیته خوب نبود. حق سکوت می گرفت، بهادر السلطنه ناجور و ناعمره را در جریان می گذاشت. باره ای از اعضاء کمیته، ترورشندگان را آگاه می کردند و آنان پنهان می شدند، کریم در جنگ دولت با اسمعیل مستوفی کشته شد.

\* احسان الله خان، فراری پناهنده به نهضت جنگل، بعدها رهبری گروه چپ نهضت جنگل را به عهده داشت و با زنده یاد کوچک خان، سالها اتیس و جلیس و دوست و دشمن بود اما در نوشته های جنگل اگر از بی دینی او خبری باشد از بیائیگری او اثری نیست!

\* احمد قوام (قوام السلطنه)، برادر وثوق الدوله، استاندار خراسان در زمان کلنل سیان رئیس الوزراء، سیاستمدار، کودتاگر، کلنل سیان او را دستگیر کرد و به تهران فرستاد. و زندانش کرد اما دو ماه بعد (خرداد ۱۳۰۰) پس از سقوط کابینه سید ضیاء طباطبائی، از زندان آزاد و نخست وزیر شد و پس از آن نیز، مثل برادرش خوشنام نبود. قوام السلطنه خط شکسته - نستعلیق را استادانه می نوشت.

\*\*\* مصاحبه گر، دوست فرزانه، شاعر و محقق آقای عبدالعظیم بیینی بودند.

کالا و سرمایه روسی شده بود. همه اینها موجب آن بود تا گیلان در دوره مذکور از موقعیت اقتصادی ممتازی برخوردار باشد. و از همین رو است که در این دوره به موازات رشد بورژوازی تجاری شاهد شکل‌گیری و ظهور بورژوازی صنعتی در گیلان هستیم.

از نیمه دوم قرن نوزدهم با گسترش و رونق تجارت، دهها شرکت، بنگاه، کارگاه و کارخانه در گیلان تأسیس و شروع به فعالیت نمودند. آنچه در این میان بیش از همه خودنمایی می‌کرد، حضور سرمایه روسی بود که روز به روز قدرت و نفوذ بیشتری در صحنه اقتصاد گیلان پیدا می‌کرد. در چنین عرصه‌ای بود که بزرگترین واحد جدید صنعتی ایران در شهر رشت گشایش یافت. این واحد جدید کارخانه ابریشم تابی حاج امین‌الضرب بود که چنان که احمد اشرف یس‌ادآور می‌شود به منزله «نخستین سرمایه‌گذاری قابل ملاحظه صنعتی» در ایران به حساب می‌آید. (۴)

این کارخانه در سال ۱۲۶۳ هـ / ۱۸۸۵ م با سرمایه حاج محمدحسن امین‌الضرب یکی از بزرگترین سرمایه‌داران آن دوران و با همکاری برادران دیوکرو (Diocro) که دو مهندس از اهالی فرانسه بودند، بر پا گردید. مؤسس این کارخانه یعنی امین‌الضرب و فرزندش حاج محمدحسین در رده ثروتمندترین خانواده‌های کشور در عصر ناصرالدین شاه به حساب می‌آمدند. گستره فعالیت آنان از واردات و صادرات گرفته تا سرمایه‌گذاری در صنایع جدید، معادن، راهسازی و احداث راه آهن را در برمی‌گرفت. خانواده امین‌الضرب (پدر و پسر) به شهادت آرشو عظیمی که از آنان بر جای مانده است، با غالب شهرهای بزرگ داد و ستد تجاری برقرار کرده و شرکاء و نمایندگانی داشته و در روسیه و اروپا دارای نمایندگی تجاری بوده‌اند.

حاج محمدحسن امین‌الضرب در شهرهای قاهره و بیروت که به آنجا تنباکو صادر می‌کرد نماینده داشت. وی به روسیه ابریشم، پشم، و محصولات دیگر صادر می‌کرد و در مسکو که دارای زمین و مستغلات بود، نماینده تجاری داشت. وی با ادسا، استراخان و قسطنطنیه از طریق طرابوزان تجارت وسیعی داشت و در هر یک از شهرهای مذکور دارای نماینده تجاری مقیم بود. امین‌الضرب یک کارخانه ابریشم‌کشی در کالژ در نزدیکی مارسیل داشت. (۵) امین‌الضرب در نیمه دوم قرن نوزدهم (اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری) به عنوان یک بازرگان موفق و صاحب سرمایه در صحنه اقتصاد ایران درخشید. تأسیس کارخانه ابریشم‌تابی در رشت یکی از اقدامات مهم وی بود، که این امر در مطالعه و بررسی تاریخ سرمایه‌گذاری نوین در ایران اهمیت و جایگاه قابل ملاحظه‌ای دارد.

به طور کلی غیر از کارخانه ابریشم‌تابی امین‌الضرب در رشت چندین کارخانه ابریشم‌بافی در دوران مورد بحث در گیلان تأسیس شدند که کارخانه ابریشم‌تابی برکاده رشت و کارخانه ابریشم‌بافی آقامحمدحسن خان رشتی از آن جمله‌اند. پیدایش

## نخستین سرمایه‌گذاری صنعتی در ایران

### قربان فاخته جوینه

به مرحله بورژوازی صنعتی کوشش نمایند. (۱) به علاوه نقش ویرانگر و تکان‌دهنده کالا و سرمایه خارجی متفکران و روشنفکران آن عصر را برانگیخت تا از لزوم توسعه صنایع و حمایت از تولیدات داخلی سخن گویند. به عنوان مثال قهرمان رمان سیاحتنامه ابراهیم بیگ اظهار می‌دارد: «در تمام طهران یک کومپانی و شراکت برای ترویج امته و محصولات مملکت تشکیل نیافته... چرا باید زعیت ایران تا این جزئیات لوازم زندگی محتاج خارجه باشد... چرا کارخانه چیت‌سازی و شمع‌سازی و قندسازی دایر نمی‌کنند؟...» (۲) و یا قهرمان کتاب ادبی و اجتماعی «احمد» می‌گوید: «هنوز در کشور ما برای ساختن کبریت کارخانه‌ای نیست و محتاج فرنگیها هستیم... اگر شرکتها تشکیل ندهیم، صنایع را ترقی و ترویج ننمائیم، منسوجات وطن خود را نپوشیم باید از کبریت گرفته تا کاغذ محتاج فرنگیها باشیم، تاجر امروزی ایران یعنی حمال فرنگیها...» (۳)

در چنین زمینه‌ای بود که نخستین قدم‌ها برای سرمایه‌گذاری در بخش صنعت از سوی دولت و صاحبان سرمایه ایرانی برداشته شد. در این میان آن مناطقی از کشور که امکانات و استعدادها قابل توجهی برای رشد و توسعه صنعت داشتند، بیش از پیش مورد توجه سرمایه‌گذاران قرار گرفت. از جمله مناطقی که توجه تجار و سرمایه‌داران ایرانی را به خود جلب کرد گیلان بود. زیرا در عصر قاجار گیلان از مراکز مهم فعالیت تجاری بازرگانان داخلی و خارجی محسوب می‌شد.

از سوی دیگر گیلان به دلیل همجواری با روسیه از یک سو به صورت پل ارتباطی ایران با اروپا در آمده بود و از طرف دیگر میدان مناسبی برای صدور

## نگاهی به آغاز و انجام

ایران با آغاز قرن نوزدهم به تدریج دستخوش تغییراتی بنیادی گردید. ورود اجباری ایران به صحنه رقابت‌های استعماری دول بزرگ (فرانسه، روسیه، انگلستان) و به دنبال آن ورود کالا و سرمایه خارجی موجب شد تا دگرگونی‌های عمده‌ای در چهره زندگی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جامعه ایران روی دهد. در آغاز این دوره جدید، ابتدا سرمایه‌داران خارجی که از حمایت کامل دولت‌های متبوع خود برخوردار بودند، برای فعالیت‌های بازرگانی به کشور ما روی آوردند و به دنبال آن ده‌ها بنگاه و شرکت خسارچی در زمینه واردات و صادرات کالا فعالیت‌های خود را در ایران آغاز نمودند.

از نیمه دوم قرن نوزدهم سرمایه‌داران غربی به سرمایه‌گذاری در ایران علاقمند شدند و رفته‌رفته تعداد زیادی کارگاه و کارخانه توسط اتباع خارجی در ایران تأسیس شد. در این میان سرمایه‌گذاران روسی و انگلیسی و یا تحت‌الحمایگان آنان سهم اصلی را بر عهده گرفتند. نفوذ سرمایه‌داری و ورود کالا و سرمایه خارجی به ایران نتایج متناقض و متضادی به بار آورد. مهمترین و نخستین نتیجه آن رقابت خردکننده آن با تولید کارگاهی و پیشه‌وری در شهر و روستا و انحطاط و تلاشی تولیدات دستی و صنایع داخلی بود. اما از سوی دیگر تجار و سرمایه‌داران ایرانی را نیز که تا قبل از پیدایش شرایط جدید در بازارهای محدود محلی فعالیت داشتند، به حرکت آورد و باعث تسریع روند پیدایش بازار داخلی و مناسبات نوین سرمایه‌داری گردید. به عبارت دیگر ورود مناسبات جدید سرمایه‌داری و پی‌آمد آن امپریالیسم به ایران و گسترش تجارت خارجی، به بورژوازی تجاری ایران تکانی داد و این تمایل را در گروهی از آنها بوجود آورد تا برای ارتقاء

کارخانه‌هایی چون کارخانه امین‌الضرب در گیلان بدین خاطر بود که این نقطه از کشور مادر این دوره مرکز تولید ابریشم ایران بود. طبق گزارش خود زکو که در زمان سلطنت محمدشاه قاجار به عنوان کنسول دولت تزاری روسیه در رشت بود، ابریشم گیلان در این تاریخ به کشورهای فرانسه، انگلستان، روسیه و عثمانی صادر می‌شد و محصول ابریشم آن در حدود ۸۰۰/۰۰۰ کیلوگرم بود. (۶)

در میان کارخانه‌هایی که در این زمینه در گیلان پدید آمدند، کارخانه ابریشم تابی حاج امین‌الضرب مهمترین و با اهمیت‌ترین سرمایه‌گذاری در صنعت ابریشم ایران محسوب می‌شد. اما چنانچه خواهیم دید عاقبت خوشایندی برای صاحبش نداشت. این کارخانه را چنان که جمالی‌زاده می‌نویسد با اسباب و ادوات کامل از شرکت برتو (Berteau) در لیون فرانسه وارد کردند. (۸) در سال ۱۲۷۵ هـ ش / ۱۸۹۶ م یعنی دوازده سال پس از تأسیس کارخانه، درآمد ناخالص کارخانه بالغ بر ۱۰ هزار تومان و سود خالص آن معادل ۴ تا ۶ هزار تومان بوده است. (۹) حدود بیست سال بعد یعنی در آستانه انقلاب مشروطیت کنسول تزاری در رشت گزارش می‌دهد که ماشین‌آلات این کارخانه از جدیدترین دستگاهها است و امور فنی کارخانه را یک مهندس فرانسوی و چهار کارگر زن اسپانیایی اداره می‌کنند. به گزارش وی در کارخانه ۲۰ هزار باتمان (۳۰ کیلوگرم) پيله ابریشم تولید شده به مارسیل صادر می‌شود تا در کارخانه‌های حریربافی آنجا مورد استفاده قرار گیرد. (۱۰)

تعداد کارگران کارخانه ۱۵۰ نفر بود که همگی آنان را زنان تشکیل می‌دادند. (۱۱) نه سال بعد از گشایش کارخانه در سال ۱۲۷۴ هـ ش / ۱۸۹۳ م عباس میرزا ملک آرا برادر ناصرالدین شاه و حاکم رشت در باره این کارخانه نوشت: «بهر جهت یک کارخانه در رشت موجود است و البته از این کارخانه می‌باید پنجاه باب در گیلان باشد تا کفایت کند، این یک باب مثل هیچ است. اهالی گیلان با آلاتی که از سابق داشته‌اند ابریشم را می‌کشند و صاف نمی‌آید، لهذا در قیمت با ابریشمی که از کارخانه بیرون می‌آید در هر منی ده دوازده تومان تفاوت دارد و ابریشم غیر کارخانه را فرنگیان نمی‌خرند و غالباً در رشت و کاشان و اصفهان و خراسان و تبریز به مصرف می‌رسد.» (۱۲)

اما کارخانه ابریشم تابی رشت مانند دیگر صنایع داخلی ایران سرنوشت تلخ و بدفرجامی داشت. چون در ایران عصر قاجار بر سر راه استقرار و دوام این گونه کارخانه‌ها و به طور کلی بر سر راه رشد و تکامل بورژوازی صنعتی ایران موانع متعددی وجود داشت. در این میان ماهیت ارتجاعی دولت ایلی - فئودالی قاجار و امپریالیسم در رکود و افلاس صنایع ایران نقش اصلی را داشتند.

در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم ابریشم گیلان در نتیجه عدم حمایت دولت از نوغانکاران، آفات طبیعی و سیاست استعماری روسیه در گیلان رو به نابودی گذاشت. ملک آرا حاکم رشت در آن سال‌ها

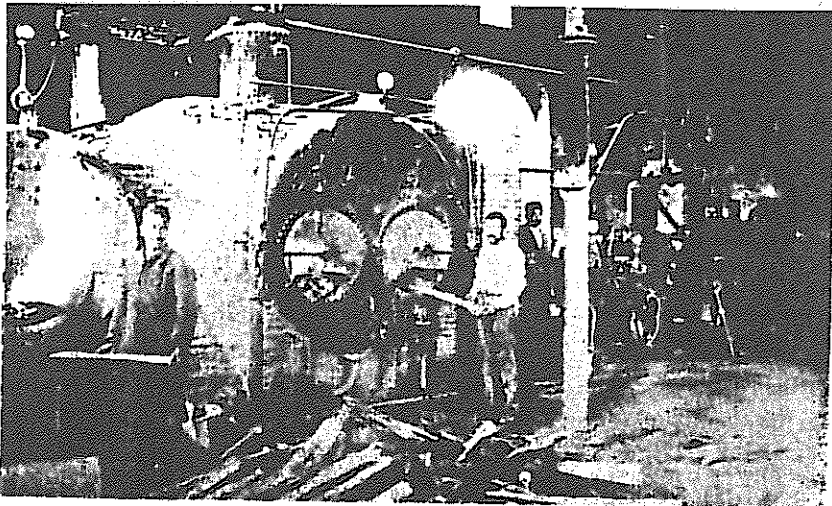
شبه‌ای از مشکلاتی را که صنعت ابریشم گیلان با آن مواجه بود یادآور شده است: «حاصل ابریشم اگر چه چند سال است به علت ناخوشی ضایع شده ولی چون تجار یونانی چندینست از خارجه تخم کرم ابریشم می‌آوردند در این سالها خوب است. در این مسأله هم بعضی عیوب در کار است یکی آنکه تجار خارجه و بعضی از تجار داخله، به جهت طمع، تخم ابریشم خراب را به قیمت ارزان خریدند به اسم تخم صحیح به گیلان آورده گران می‌فروشد. رعیت بیچاره بعد از مدتی زحمت که تلمبار می‌بندد و کرمها را نگاهداری می‌نماید آخر معلوم می‌شود که تخم فاسد بوده و کرمها تلف می‌شوند. عیب دیگر که کلی است آن است که پيله‌های ابریشم را باید در کارخانه‌ها فلاطور بکشند تا به قیمت اعلی در فرنگستان به فروش برسد.» (۱۳)

از طرف دیگر هجوم کالا و سرمایه روسی به بازار گیلان موجب شد تا بسیاری از کارخانه‌ها و کارگاه‌های کوچک و بزرگی که با سرمایه ایرانی در گیلان به وجود آمده بودند، تعطیل شوند و صاحبان صنایع و حرف مشاغل و ابزار کار خود را از دست بدهند. در این میان به ویژه صنعت ابریشم و بافندگی دچار صدمه فراوانی شد. در حالی که روز به روز بر میزان سرمایه‌گذاری‌های دولت روسیه در گیلان افزوده می‌شد، دولت ایران بر اثر فشار و تهدید دولت روسیه ملزم بود در منطقه نفوذ روسیه (ایالات شمالی کشور از جمله گیلان) به کسی که تابع روسیه نباشد امتیازی ندهد، تجار و سرمایه‌گذاران ایرانی به شرط سپردن تعهد برای همکاری و مشارکت با سرمایه‌داران روسی می‌توانستند در این مناطق امتیاز بگیرند. سرانجام در چنین اوضاع و احوالی کارخانه ابریشم تابی رشت عاقبت بدی پیدا کرد. بنا به نوشته عبدالله یف، امین‌الضرب (پسر) (۱۴) کارخانه ابریشم تابی رشت را که برای او ۳۰۰ هزار تومان تمام شده بود، به قیمت ۹۰ هزار تومان فروخت. (۱۵) به این ترتیب نخستین سرمایه‌گذاری پر اهمیت صنعتی ایران در نیمه دوم قرن نوزدهم با ناکامی و شکست

روبرو گردید. به قول عبدالله یف «مثال امین‌الضرب سقوط طبقه بورژوازی نوظهور ایرانی را که در صدد سرمایه‌گذاری قسمتی از سرمایه‌های خود در صنایع ملی بود نشان می‌دهد.» (۱۶)

#### منابع:

- ۱) نک: دکتر لفاشی، محمد رضا؛ تکوین سرمایه‌داری در ایران، تهران، گوتبرگ، ۱۳۶۰؛ دکتر رواسانی، شاپور؛ دولت و حکومت در ایران، تهران،
- ۲) مرادعلی، زین‌العابدین؛ سیاحتنامه ابراهیم بیگ، تهران، اسفند، ۱۳۶۴، ص ۹۷ و ۱۳۸.
- ۳) طالبوف، عبدالرحیم؛ کتاب احمد، تهران، ۱۳۶۴، ص ۳۰ و ۵۴.
- ۴) اشرف، احمد؛ موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری ایران، تهران، زمیته، ۱۳۵۹، ص ۸۲.
- ۵) همان جا، ص ۷۴.
- ۶) خودزکو، الکساندر؛ سرزمین گیلان، ترجمه سیروس سهامی، تهران، پیام، ۱۳۵۴، ص ۸۷.
- ۷) محتضد، خسرو؛ حاج امین‌الضرب و تاریخ تجارت و سرمایه‌گذاری صنعتی در ایران، تهران، جانزاده، ۱۳۶۶، ص ۴۸۷. به نقل از: زنده‌دانی - از خراسان تا بختیاری.
- ۸) جمالی‌زاده، محمدعلی؛ گنج شایگان، اوضاع اقتصادی ایران در ابتدای قرن بیستم، تهران، ۱۳۶۲، ص ۹۵.
- ۹) اشرف، احمد؛ موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران، ص ۸۳. به نقل از کتاب عبدالله یف، ص ۱۲۸ - ۱۲۷.
- ۱۰) همان جا، ص ۸۲.
- ۱۱) دکتر ورهرام، غلامرضا؛ نظام سیاسی و سازمانهای اجتماعی ایران در عصر قاجار، تهران، مین، ۱۳۶۷، ص ۱۴۵.
- ۱۲) ملک آرا، عباس میرزا؛ شرح حال عباس میرزا ملک آرا، به کوشش دکتر عبدالحسین نوایی، تهران، بابک، ۲۵۲۷، ص ۱۹۳ - ۱۹۲.
- ۱۳) همان جا، ص ۱۹۳ - ۱۹۲.
- ۱۴) حاج محمدحسن امین‌الضرب مؤسس کارخانه در سال ۱۲۷۷ هـ ش. فوت کرد.
- ۱۵) محتضد، خسرو؛ حاج امین‌الضرب و... ص ۶۰۶. به نقل از: مقاله طبقات بورژوازی و کارگر در ایران، ز. عبدالله یف، نامه دانشکده علوم اجتماعی، دوره دوم، شماره سوم.
- ۱۶) عیسوی، چارلز؛ تاریخ اقتصادی ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران، گستره، ۱۳۶۲، ص ۷۰. به نقل از: مقاله طبقه بورژوازی و کارگر در ایران نوشته عبدالله یف.



دیگهای بخار کارخانه فیلاطوری (ابریشم‌کشی) رشت، حدود ۱۳۴۰ قمری

## نگاتی از جنبش دهقانی سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ در شرق گیلان و ماهیت و نقش «حزب جنگل چالوس» در سرکوب آن

خیزش‌های دهقانی پراکنده‌ای که بین سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ از جلوس تا خلع و تبعید رضاشاه به خارج از کشور - در بخشی از شرق گیلان - رانکوه رودسر - صرفاً به خاطر مقابله با اعمال فشار برخی از بزرگ مالکان املش، رحیم‌آباد، واجارگاه، سیاهکلرود و قاسم‌آباد - پنج مرکز خان‌نشین - صورت می‌پذیرفت، پس از خلع و تبعید رضاشاه و مطرح شدن یک رشته مسائل ارضی دهقانی، با خیزش دهقانان متمرّد و معتقد به اینکه «با رفتن شاه زمین مال آنهاست» چنان پر دامنه و خونبار شد که در چند برخورد ناگزیر بین سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ به نهب و قتل و غارت دو نیروی متخاصم انجامید.

درگیری دهقانان روستاهای حومه «واجارگاه» - بخش خاوری پلورود - در روستای «نوده» به رهبری کشاورز جوان تا ششم ابتدایی دانش آموخته‌ای از اهالی «شبخوس کالا» بنام «رحیم باستانی» با وجود برخورداری خان‌ها از حمایت «گالش» آنها به شکست مالکان و فرار «سالار مشکات» خان مقتدر قاسم‌آباد ساکن در «باغ عینک» رشت به پیروزی دهقانان منجر گردید.

همزمان با این پیروزی، خیزش قهرآمیز، متشکل و سازمان یافته‌تری در روستاهای حومه «رحیم‌آباد» به مرکزیت «درزی محله» - بخش باختری پلورود - به رهبری دهقان کارآزموده‌تری بنام «ابراهیم خلیل سبحانی» سر برافراشت که همانند همایش دهقانان «نوده» خیزشی خودگردان با ماهیتی دهقانی بود و با هیچ سازمان و تشکیلات مخالف دولت - حداقل تا سرکوب و زندانی شدن سران آن - ارتباط نداشت، تا بتوان با یقین و صراحت تمام افراد آن را از اعضاء و فعالین تشکیلاتی به شمار آورد. دلیل منطقی این نظریه، فقر ناشی از شرایط اقتصادی - اجتماعی دوره بیست ساله پهلوی اول، فشار بی حد عمال شاهی در سالهای غضب املاک خان‌ها، بازگشت و کوشش خانها در احیاء روابط و مناسبات ارباب - رعیتی ... و مهمتر از همه تن زدن دهقانان از پرداخت بهره مالکانه و رد هر گونه سازش با دشمن طبقاتی بود که با خط و مشی هیچ یک از احزاب آن روزگار همسویی نداشت.

اما دولت (پهلوی دوم) و عمال آن از جمله «عبدالحسین مسعود انصاری» استاندار گیلان که تلقی خاص خود را داشتند، به استناد خاطرات جناب

استاندار مبنی بر اینکه «مسئله تنها اجرای قانون و احقاق حق مالک نبود»، با آهنگی شتاب زده طی دستوری به دادگستری که «فوراً» پرونده عده‌ای از کشاورزان متمرّد را بحریان بیاورند، بسیاری از دهقانان را که به گواهی همروزگاران کهنسالشان از کفر و الحاد و تجزیه و وطن‌فروشی و این دست اتهامات واهی کلامی نشنوده و طریقی نیاموخته بودند با پرونده‌سازیهایی کاملاً فرمایشی! به بند کشاندند تا رضایت خاطر اربابان خارجی خود را بیش از پیش فراهم آورند.

همزمان با کوشش والی گیلان در برقراری نظم و حفظ تمامیت ارضی ایران! که بخش ناچیز آن گویا استیفای حقوق مالکان بود «حزب جنگل چالوس» - باراپزنی و پشتوانه سیاسی «سید ضیاءالدین طباطبائی»، تأمین تسلیحاتی «سرلشکر ارفع» به سرکردگی یکی از زمینداران مستفد محلی بنام «محمدکاظم خان زال زر» و شرکت عده‌ای از خان‌های منطقه به اسامی «عزیزاله میار، ناصرقلی یزدانی، حسن سلطانی، لطفعلی کیانی و پسرانش، اسدالله رزمجو، خوانین پوستین دور، صفرعلی نادری، قهرمان میردار، قدرت‌الله میردار، یحیی علیجانی، کاظم عسکری، عنایت‌الله فقیه، غزنوی، خانواده کاوسی، علی اکبر زال زر، میرزا حسین زال زر، نصرالله خاتمی، ابوالحسن فشکوری بابایی - ضیاءالدین صفاری» و ... در سال ۱۳۲۱ ه. ش در روستای «سینوا» چهار کیلومتری غرب چالوس اعلام موجودیت کرد.

حزب جنگل چالوس که تعداد اعضاء آن از «صد تا صد و پنجاه نفر» تجاوز نمی‌کرد، به استناد مصاحبه بنیانگذار آن که «چون در جنگل زیاد نیرو نداشتیم، و برای اینکه بتوانیم نیروهایمان را بیش از حد نشان دهیم یک شب در جنگل تنکابن، شب بعد جنگل چالوس و شب بعد جایی دیگر عملیات انجام می‌دادیم و آنها فکر می‌کردند ما ده هزار نفر هستیم!» و بدو امر که جز استفاده از «صد و پنجاه رأس گاو و چهارصد رأس گوسفند» از حشم شخصی خانواده زال زر و دریافت «حدود صدخروار برنج» اهدایی از ارسلان خلعتبری، رحمانقلی خلعتبری و برادر دیگرشان اکرام‌الملک - خوانین مقتدر تنکابن - «از کس دیگری هیچ کمک جنسی یا مالی دریافت نمی‌کرد!» پس از اقامت سه ماهه

افرادش در سینوا، که بیشتر به تمرین تیراندازی و شیخون‌های متناوب می‌گذشت، جهت تأمین آذوقه اردو «به بخش‌های کلارستاق، لنگا و نشتا رخته کرده و با لیستی که در اختیار داشتند از کسانی که طبیعتاً از جهت طبقاتی و وابستگی‌های فکری» با آنها هم رأی و همراه بودند کمک‌های مالی و جنسی قابل ملاحظه‌ای دریافت کرده با تأمین جیره چربی «خسان - پارتیزان»‌های سنکور، و سرکوب و دستگیری و اعمال شکنجه‌های وحشیانه مخالفان در سینوا که در آنجا «پذیرایی و حشتناکی از بندیان می‌شده»<sup>۱۳</sup> تعرض چپاولگرانه خود را به سوی تنکابن و شرق گیلان آغاز کرد.

اردوی «صد تا صد و پنجاه نفر» جنگل که اینک به «سیصد نفر از افراد روستاهای کلاردشت و کلارستاق»<sup>۱۴</sup> افزایش یافته بود، با لباس‌های محلی و پای افزارهای تهیه شده از چرم خام گاو - چوکه و چمیش - قطارهای فشنگ و تفنگهای ارسالی دولت به فرماندهی «عزیزاله خان میار» در مسیر عبور خود از چالوس به تنکابن با برخورداری از اکرام و کمک‌های مالی «ساعداالممالک خلعتبری»<sup>۱۵</sup> در «کلارآباد» راهی تنکابن شد و با اقامت و رفع خستگی خود در «خانه ملاکین و خوانین میان راه»<sup>۱۶</sup> که اکثر از دامنه کوهها می‌گذشت، به «خرم‌آباد»، «بلده» و «سیاورز» سکونتگاههای دامنه جنگلی خان‌های منطقه نزول اجلال کرد.

اردوی جنگلی‌ها طی اقامت درازمدت خود در تنکابن، با برخورداری از حمایت‌های همه جانبه «سبحانقلی خان خلعتبری نواده سپهسالار تنکابنی»<sup>۱۷</sup> که خود از این نقطه با جنگلی‌های عازم گیلان همراه شد، پس از گذشتن از «سلیمان‌آباد»، «چلاسر»، «لزرین»، «کوده» و «رامسر» که حالتی ایلغارگونه داشت به بخش «قاسم‌آباد» خط مرزی مازندران - گیلان وارد و پس از برخورداری از مهمان‌نوازی‌های «سالار مشکات» ملاک مقتدر منطقه «که پذیرایی شایانی از خوانین اردو و نفرات آن به عمل آورد»<sup>۱۸</sup> با شتاب بیشتری به سوی بخش‌های دیگر شرق گیلان حرکت کرد.

«سیاهکلرود»، «واجارگاه» و «رحیم‌آباد» مسیر بعدی اردو بود که خان‌های تحت محاصره آنها، با سختی و تنگی معاش ناشی از عدم دریافت بهره مالکانه روستاهای حومه «نوده» و «درزی

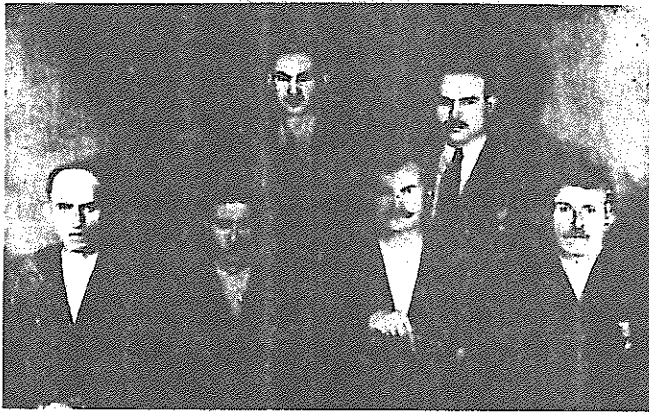


محلّه» - دو کانون مشتعل مبارزه - مشتاقانه چشم به راهش داشتند. اردوی نجات بخش! پس از صرف وقت چند روزه در سرکوب، دستگیری و چپاول روستاهای حومه «سیاهکلرود» و «واجارگاه» با گذشتن از روستای «بی بالان» و نهب و غارت آن، در شامگاه مه آلود روزی سرد، مست و مشغوف از بهره تالان، ظفرمند و پایکوبان به «رحیم آباد» رسید و با تمهیدات از پیش فراهم شده‌ای که ایلخانان سه طایفه «جورحیاط»، «مین حیاط» و «جیرحیاط»<sup>۱۹</sup> بر حسب تقسیم وظایف مسئولیت تهیه بخشی از آن را بر عهده داشتند به صورت گروههای چند نفره توسط افراد سه طایفه مذکور مورد پذیرایی قرار گرفت.

اردو پس از استقرار و استراحت کافی، بعد از شور و اخذ تصمیم، در گروههای چند نفره‌ای که جوانی از اهل محل راهنمایان بود، هجوم غارتگرانه‌اش را به روستاهای اطراف آغاز کرد که مثل همیشه با آزار و شکنجه دهقانان و تاراج خانه‌هایشان توأم بود، این یورش‌های ایلغارگونه در روز حمله به «درزی محلّه» زادگاه «ابراهیم خلیل سبحانی» به خاطر جبران شکست خان‌ها در درگیری چند روز پیش «چنارین» که «به کشته شدن یکی از خوانین منطقه منجر شده بود»<sup>۲۰</sup> به چنان مرحله‌ای از شدت و شاعت رسید که پس از سرکوب، تالان و آتش زدن خانه‌ها، نسبت به دهقانان تسلیم شده، خاصه، «سبحانی» شنیع‌ترین عمل خلاف اخلاق انسانی را اعمال کردند که با بروز خشم عمومی مردم و دخالت توأم با تعصب خان جوانی مبنی بر «زندانی کردن سبحانی»<sup>۲۱</sup> جنگلیها از ترکتازی بیشتر دست باز داشته به «رحیم آباد» بازگشتند.

اطسراق ده روزه جنگلیها با آن فرهنگ عقب مانده قرون وسطائی در «رحیم آباد» پس از برجای گذاشتن آثار مخرب اقتصادی زیاد در روستاهای حومه، با همان شیوه مرضیه! عازم «املش» شد و با برخورداری از کمک‌های درخور «نصرالله خان صوفی که ضمن استقبال، در تهیه آذوقه نفقات جنگل مساعدت کرد»<sup>۲۲</sup> ضمن پاکسازی کامل منطقه مقدمات حمله به «لاهیجان» را تدارک دید که با ورود سراسیمه استاندار گیلان به املش و دخالت و توصیه نصرالله خان صوفی به فرماندهان جنگلی مبنی بر ختم غائله دهقانان، پیشروی جنگلیها به لاهیجان و تسری احتمالی آن به رشت متوقف گردید.

«جنگلیها از این نقطه راه بازگشت در پیش گرفتند و اردوی پراکنده در سایه رعب و وحشی که هنگام عبور در مردم کناره ایجاد کرده بودند به اعمال ناروا دست زدند. هر چند آلودگی گروه جنگل در این تهاجم یکسان نبود... اما کسانی نیز بودند که خانه‌هایشان پیش از پیوستن به اردو از نمد و بوریای کهنه هم خالی بود، در بازگشت رونقی مالاکلام از فرش و اثاث البیت و تقود سرشار یافته بودند... که



گروهی از سران حزب جنگل کلاردشت  
از راست به چپ نشسته: ۱. لادن خان کبانی ۲. عزیزالله خان مبار ۳. اسماعیل رزمجو ۴. کاظم مگرگی  
ایستاده: نادری مباشر اداره کلدوان، ملک بهرام، ملک مرزبان.

می توان آن را نمونه اخلاق ارتجاعی خوانین و ایادی و اربابان آنها دانست... در دستجات پراکنده به چالوس بازگشته... با خارج شدن «عزیزالله خان مبار» از صحنه حوادث پیرامون «کاظم خان زال زر» ساکن در ده فشکور اقامتگاه تابستانی وی جمع شدند و تا آذرماه ۱۳۲۵ در آنجا ماندگار... و با سقوط آذربایجان و رسیدن بخشی از قوای نظامی از طریق کلدوان، از مراکز تجمع خود خارج و ارتش را در دستگیری و قلع و قمع اعضای حزب در چالوس و تکابین یآوری نمودند»<sup>۲۳</sup> که با گزارش آمده در تاریخ سی ساله ایران، مبنی بر آمدن «جعفرخان رشوند، رئیس ایل جلیلو از ناحیه اشکور رودبار به رانکوه و پاک کردن منطقه»<sup>۲۴</sup> در آن روز و روزگار مغایر بوده و بنا به مستندات ارائه شده در مقاله جلوه حقیقت دارد. چرا که این خان مقتدر رودباری - همسایه جنوب شرقی اشکور - با وجود دوستی و مراوده نزدیکی که با خان‌های منطقه داشت به علت شورش‌های دهقانی مشابه‌ای که همزمان در اکثر نواحی خان‌نشین، از جمله رودبار آغاز شده بود، آنچنان سرگرم کار خویش بود که مجال پرداختن به سرکوب جنبش‌های برون مرز خود را نداشت تا از فراز کوهستان به یاری همپالگان جلگه‌نشین خود بشتابد و همعنان با بنیانگذاران مرتجع «حزب جنگل چالوس» پس از سرکوب جنبش دهقانی شرق گیلان، به دریافت مدال شجاعت از دست محمدرضا شاه مباحث کند.<sup>۲۵</sup>

نگارنده با اجتناب از آوردن نام‌ها و نشانه‌های مشخص شخص یا اشخاصی که یقیناً بعد از ورود جنگلیها به «سیاهکلرود» و «واجارگاه» و «رحیم آباد»... در متن ماجرا حضور داشته‌اند، سعی کرده است ماهیت و نقش «حزب جنگل چالوس» در سرکوب جنبش دهقانی شرق گیلان را که گویا قرینه‌ای هم به همین نام و نفر و ماهیت و محتوا - با سوءاستفاده از خاطره نهضت جنگل و چند عضو مخلص جنگلی! - در رشت و حومه داشته است، پسررنگ‌تر و برجسته‌تر ارائه نماید، تا

خوانندگان گرامی و پژوهندگان نامی ولایت را در دریافت عملکرد «حزب جنگل گیلان» که متأسفانه تاکنون جز اشاراتی مبهم و گذرا، خبر و گزارش دیگری ندارد، مددی کرده باشد.

تهران - ۱۴ / بهمن / ۷۵

منابع و مأخذ:

- ۱- روزنامه طلوع رشت - شماره ۲۹ دلو ۱۳۰۲ خبر دستگیری و اعدام مسلک، چراغعلی و قدرت در قرق کارگزار رشت و «واجارگاه»
- ۲- داماداران دامنه‌های جنگلی که در جنبش دهقانی سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ شرق گیلان، طرفدار خان‌ها بودند.
- ۳- ۴، مجله خواندنیها، شماره ۸۴ سال سی و سوم تیرماه ۱۳۵۲، خاطرات عبدالحمید مسعود انصاری استاندار گیلان
- ۵- عامل انگلیسی کودتای حوت ۱۲۹۹
- ۶- رئیس ستاد ارتش
- ۷- ۸- ۹- ۱۰- ۱۱، گنجینه اسناد - فصلنامه تحقیقات تاریخی، سازمان اسناد ملی ایران - دفتر چهارم، سال سوم - زمستان ۷۲
- ۱۲- ۱۳- ۱۴- ۱۵- ۱۶- ۱۷- ۱۸، علی اصغر یوسفی‌نیا، تاریخ تنکابن ص ۶۲۳ تا ۶۲۹
- ۱۹- سه طایفه «بالاحیاط، میان‌حیاط، پاتین‌حیاط» مرکب از دردمان‌های قدیمی اشکور که فصل زمستان را در سکونتگاه قشلاقی «رحیم آباد» می‌گذرانند. ساختار طایفه‌ای آن در کتاب آماده چاپ «جامعه روستایی اشکور» نگارنده آمده است. رئیس طایفه «میان‌حیاط» که در سالهای غصب املک توسط رضاشاه بسیار جوان بود به اتفاق نصرالله خان صوفی مدتی را در زندان «قصرقجر» تهران گذراند اما در کتاب «تقویم تاریخی دموگرافیک ایران» ذیل وقایع ۱۳۲۰ نامی از ایشان ذکر نشده است.
- ۲۰- حبیب‌الله زنجانی - مهدی اماتی، تقویم تاریخی دموگرافیک ایران، جلد اول، مناطق مرکزی و شمالی ایران، ذیل وقایع سال ۱۳۲۴ «قتل غفاری مالک عمده بوسیله حزب توده در رودسر».
- ۲۱- خلاف مطالب آمده در «تاریخ تنکابن» در مورد دستگیری و اعدام «سبحانی» توسط جنگلی‌ها، یادآور می‌شود که ایشان پس از سرکوب جنبش و دستگیری، به خاطر وجهه احترام برانگیزی که داشت پس از چندی آزاد و به زادگاهش بازگشت و تا سالهای سال با خوشنامی، وقار و باور خویش زندگی کرد.
- ۲۲- ۲۳، تاریخ تنکابن ص ۶۲۹
- ۲۴- بیژن جزینی، تاریخ سی ساله ایران، جلد اول ص ۵۹
- ۲۵- خاطرات بنیانگذار «حزب جنگل چالوس» مبنی بر اینکه «قوام‌السلطنه مراد سالار مشکات، اسپیدی و سردار ریگی و چهار نفر دیگر را دعوت کرد... شاه هم به هر یک از ما مدال شجاعت داد».

## شاهکار! صدراالاشراف

در انتخابات دوره ششم مجلس شورای ملی رشت

در تابستان سال ۱۳۳۹ که در بهشهر اشتغال داشتم، محسن صدر (صدرالاشراف) رئیس وقت مجلس سنا و نخست وزیر سابق برای استراحت وارد این شهر شد. در آن ایام بهشهر مهمانخانه‌ای نداشت و فقط از چند اطاق ساده و غیر مجهز در یک خانه قدیمی به عنوان تنها مسافرخانه شهر استفاده می‌کردند.

چون صدراالاشراف از قضات قدیمی و مدتی نیز وزیر دادگستری بود، به اقتضای موقعیت اداری و پیشنهاد آقای آربین رئیس دادگستری بهشهر باتفاق به دیدن وی رفتم. او نیز به شیوه رجال و اشراف آن زمان، مبادی آداب بود و با متانت و فروتنی از ما استقبال نمود.

رفتار و نحوه برخورد صدر در آن دیدار به ما اجازه داد که علاوه بر مشکلات حرفه‌ای و قضائی راجع به مسائل دیگر هم سخن‌هایی به میان آید. ضمن مطالبی که صدراالاشراف مطرح کرد، اشاراتی بود که به سوابق خدمت خود در شمال نمود و سخن را به گیلان کشانید و ضمن یادآوری از دوران ریاست دادگستری خود در رشت که مقارن با قیام رزمندگان جنگل به پیشوایی سردار بزرگ ملی میرزا کوچک خان بود به ذکر واقعه‌ای پرداخت که البته از آن اظهارات هدفی داشت ولی شنونده می‌توانست از بیاناتش عبرت‌ها و نتایج بگیرد. ما با گوشه‌هایی از آن ماجرا آشنائی داشتیم ولی کنار زدن گوشه‌هایی دیگر از آن پرده بوسیله یکی از پرده‌داران می‌تواند جالب باشد. خلاصه آنچه که صدر گفت چنین بود: (البته نقل مضمون است):

«در اوائل سلطنت رضاشاه در جریان انتخابات دوره ششم مجلس شورای ملی در حوزه رشت بین فرمانده لشکر شمال (سرتیب فضل‌اله زاهدی) و اهالی رشت اختلاف افتاده بود. مردم شهر یک روحانی بنام شیخ باقر رسولی را نامزد نمایندگی مجلس نموده بودند و اکثریت مردم در باره او و صلاحیتش متفق‌الرای بودند ولی فرمانده لشکر با انتخاب او مخالف بود و می‌خواست دیگری را به مجلس بفرستد، یعنی بجای مردم، به نام آنها نماینده شخصی خود را به مجلس بفرستد.

آیت‌الله رسولی (کاندیدای مردم برای نمایندگی) که مردی مبارز و دلیر بود به مقابله جدی با فرمانده لشکر برخاست و تسلیم زورگویی و

ترفندهای سرتیب زاهدی نشد و بالاخره کار به جانی رسید که فرمانده پادگان مرحوم رسولی را دستگیر و بازداشت کرد و ریشش را تراشید و هر روز او را مجبور به دویدن در محوطه سربازخانه رشت کرد. آن مرد روحانی در مقابل تحقیرها و آزارها سرسختانه پایداری می‌کرد و حاضر نمی‌شد که از نمایندگی مجلس اعلام انصراف نماید.

موضوع این برخوردها به رضاشاه گزارش داده شد. شاه که تازه می‌خواست پایه‌های حکومتش را استوار کند، در عین حال که سلطنت مشروطه را نمی‌پسندید، میل نداشت که علناً در برابر مردم قرار گیرد و از طرف دیگر سخت پایبند حفظ حیثیت نظامیان بود و نمی‌خواست در آن ماجرا فرمانده نظامی شکست بخورد، لذا مرا احضار کرد و پس از مقدمه‌ای گفت با توجه به سوابقی که در منطقه گیلان داری می‌توانی مشکل انتخابات رشت را حل کنی، بنابراین باید به عنوان بازرس ویژه به رشت بروی و با استفاده از موقعیت و آشنائی‌های خود کاری کنی که اختلافات رفع شود، ولی باید طوری عمل کنی که ارتش دچار خفت نشود. من ناگزیر و نگران به رشت رفتم و وقتی که وارد شهر شدم با منظره‌ای غیرمنتظره مواجه گردیدم و آن این بود که دیدم بر بالای تمام دکان‌ها پرچم‌های سیاه افراشته‌اند و شهر یکپارچه سیاهپوش شده است.

چون تحقیق کردم معلوم شد که به لحاظ بازداشت آقای رسولی و اهانت به وی و دخالت

### انتشار ویژه نامه‌های موضوعی

گیله‌وا با استقبال کم‌نظیر عزیزان نویسنده گیلانی و مازندرانی و صاحبان ذوق و اندیشه در ارسال مطالب متنوع روبرو است. بسیاری از مطالب پذیرفته شده بعلاوه صفحات معدود مجله و فاصله انتشار نسبتاً طولانی آن در نوبت چاپ قرار دارد. از اینرو برخی از مطالب بخاطر پاره‌ای موضوعات خاص برای ویژه‌نامه‌های موضوعی در نظر گرفته شده است که امیدواریم در فواصل مناسب در طول سال از آن‌ها استفاده کنیم.

فرمانده لشکر در انتخابات و سلب حقوق قانونی مردم و تعیین نامزد نمایندگی مجلس به ولایت از طرف آنان، اهالی دکان‌ها را بسته و کارها را تعطیل نموده و اعلام عزاداری کرده‌اند. من با وحشت متوجه وخامت اوضاع و سختی مأموریت خود شدم و بلافاصله برای بازگشت شهر به وضع عادی شروع به فعالیت کردم و با دو طرف اختلاف تماس گرفتم و گفتگو کردم. مردم حاضر به عقب‌نشینی و انصراف از حق خود نبودند و فرمانده مغرور هم در وضعی قرار گرفته بود که نه می‌خواست و نه می‌توانست تسلیم طرف مقابل شود. هنوز استبداد رضاشاه به اوج خود نرسیده بود و هنوز مردم می‌خواستند از حقوقی که مشروطیت به آنان بخشیده بود و اهالی گیلان در استقرار آن سهم بزرگی داشتند، پاسداری کنند. مرحوم رسولی هم ملائی آزادبخواه و خوشنام بود و در دل همه طبقات مردم جا داشت و بازداشت و اهانت به وی از نظر همه مردم فاجعه‌ای بشمار می‌آمد.

احساس کردم که به بن‌بست رسیده‌ام زیرا از یک طرف مردم حق داشتند و می‌خواستند نماینده خود را بدون دخالت فرمانده نظامی انتخاب کنند و از جانب دیگر توصیه رضاشاه را در مورد مراعات حیثیت و آبروی نظامیان باید در نظر می‌گرفتم و نمی‌توانستم علیه آنان اقدامی بکنم. پس بهتر این دیدم که ماجرا را به رضاشاه گزارش دهم و تقاضا و پیشنهاد نمایم که اجازه دهد، برای حفظ حیثیت ارتش و احترام به حقوق مردم و تسکین آنها مطلقاً انتخاباتی در رشت صورت نگیرد و آقای رسولی هم آزاد شود.

رضاشاه با پیشنهادم موافقت کرد و نتیجه این شد که رشت در دوره ششم قانونگذاری در مجلس شورای ملی نماینده‌ای نداشته باشد...»

اظهارات صدراالاشراف و اقدامات او، هوشمندی و دقت رضاشاه را در انتخاب بازرس مناسب و زیرکی و خوش خدمتی این بازرس مناسب را در حل مشکل و فصل خصومت در آن موقعیت باریک نشان می‌دهد و صدراالاشراف هم با بیان این واقعه می‌خواست کاردانی و شاهکار! خود را عرضه نماید.

می‌دانسیم که در صدر مشروطه هم در بازپرسی‌های باغ‌شاه، شاهکارهایی را به او نسبت می‌دهند. البته در دوره‌های بعد نیازی به چنین ملاحظاتی وجود نداشت، زیرا مردم با حدود و حقوق و تکالیف خود بیشتر آشنائی یافته بودند! و برای حکومت و فرماندهان قلدر نظامی هم در انتخابات مشکلی پیش نمی‌آمد.

حافظا باز نما قصه خوننا به چشم که در این چشمه همان آب روان است که بود

## آلفرد نوبل ورشت

تحقیقی پیرامون وجه تسمیه خیابان و اداره سابق نفت نوبل در رشت

اعطای امتیاز به شرکت برادران نوبل در باکو برای احداث خط لوله انتقال نفت از انزلی به رشت در سال ۱۳۲۹ هجری قمری، سال ۱۹۱۱ میلادی صورت گرفت. برای حصول اطمینان از اینکه نوبل و برادران همان آلفرد نوبل سوئدی و برادران هستند یا نه به دایرةالمعارف آمریکانا چاپ ۱۹۷۵ مراجعه شد. آنچه در زیر می خوانید ترجمه انگلیسی به فارسی شرح حال آلفرد نوبل به استناد دایرةالمعارف مذکور است.

### آلفرد برنهارد نوبل (۱۸۹۶ - ۱۸۳۳)

«مخترع دینامیت و مواد منفجره دیگر، هم چنین بنیانگذار جوائز نوبل. او در بیست و یکم اکتبر سال ۱۸۳۳ میلادی در استکهلم تولد یافت. (۲۹ مهر ماه ۱۲۱۲ هجری شمسی برابر با ششم جمادی الثانی ۱۲۴۹ هجری قمری)

نوبل تحصیلات ابتدائی خود را در سال ۱۸۴۱ میلادی در سوئد به پایان رسانده و برای ادامه تحصیل راهی سن پترزبورگ پایتخت روسیه شد و در فاصله سالهای ۱۸۴۲ تا ۱۸۵۰ میلادی دوره تحصیلات متوسطه را تحت نظر معلمین خصوصی به پایان رسانید. بعد از فراغت از تحصیلات دبیرستانی به مدت دو سال در فرانسه و آمریکا به سیر و سفر پرداخت. بعد از مراجعت مجدداً به سن پترزبورگ به مدت هفت سال، یعنی از سال ۱۸۵۲ تا سال ۱۸۵۹ در کارخانه متعلق به پدرش در سن پترزبورگ روسیه دستیار پدر بود. پدرش امانوئل نوبل آن روزها در کارخانه اش به تولید اژدرهای ضدکشتی و مین های انفجاری می پرداخت.

آلفرد نوبل از سال ۱۸۵۹ رأساً در زمینه ماده نیتروگلیسرین دست به آزمایشات گوناگون زد و در سال ۱۸۶۲ توانست امتیاز اختراع خود یعنی دینامیت را در کشور زادگاهش سوئد به نام خود به ثبت برساند...

آلفرد نوبل به خاطر این کشف بزرگ و داشتن امتیاز تولید انحصاری ماده منفجره دینامیت به ثروت هنگفتی دست یافت و چندی بعد با سرمایه گذاری در چاه های نفت باکو و تأسیس شرکت نفتی نوبل و برادران در آن شهر عملاً به صف سرمایه داران نفتی پیوست. دو برادر بزرگترش یعنی روبرت و لودویگ شرکای او بودند.

زمانیکه او در دهم دسامبر سال ۱۸۹۶ میلادی [برابر با بیستم آذرماه ۱۲۷۵ هجری شمسی و ۵ رجب ۱۳۱۴ هجری قمری] در شهر سان رموی ایتالیا چشم از جهان فروست، طبق وصیت قبلی مبلغ هشت و نیم میلیون دلار به پول آن زمان از میلیون ها دلار

کردم. ایشان با توجه به سوابق طولانی در زمینه های گوناگون سرمایه گذاری در ایران به نگارنده اظهار داشتند که مالک و صاحب امتیاز شرکت نفت نوبل و برادران کسی جز آلفرد برنهارد نوبل سوئدی، مخترع دینامیت نیست و او بود که در اواخر قرن نوزدهم و پس از گردآوری ثروتی هنگفت از راه تولید و فروش ماده منفجره دینامیت به باکو رفته و شرکت نفت نوبل و برادران را در آن شهر تأسیس نمود.

نفت تولیدی این شرکت ابتدا توسط کشتی های بخار به انزلی حمل و از انزلی تا پیربازار توسط بارکاس جابجا می شد. از این نقطه تا محل انبار نفت نوبل در رشت این محموله های نفتی، درواقع از بندر پیربازار تا محل انبار مرکزی نفت در رشت، که حدوداً شش کیلومتر است، نفت توسط خط لوله نفتی و با تلمبه های دستی انتقال می یافت. از اینجا به بعد مواد نفتی وارداتی در پیت های فلزی دست ساز پیر شده و توسط کاروانهای شتر به داخله ایران و حتی تا سوریه و عربستان سعودی حمل می گردید.

در گفته های ایشان سه مطلب برایم تازگی داشت. اولاً اینکه تا حدود هشتاد سال پیش از این، رشت مهمترین پایانه وارداتی نفت مصرفی ایران و خاورمیانه بوده است. دوم اینکه صاحب امتیاز این شرکت بزرگ نفتی همان دانشمند و مخترع معروف آلفرد نوبل بوده است و بالاخره اینکه حدود هشتاد سال پیش از این تکنولوژی جابجائی مواد نفتی از طریق خط لوله انتقال نفت و آنهم بصورت پمپاژ دستی در رشت و ایران مرسوم بوده است.

با مراجعه به کتاب موانع رشد سرمایه داری در ایران، تألیف احمد اشرف صفحه ۴۹ موجودیت تاریخی شرکت نفت نوبل و برادران در رشت و انزلی برایم مسلم گردید. احمد اشرف می نویسد:

### خواننده گرامی و فرهنگ دوست گیله وا

چنانچه به اسناد و مدارک تاریخی و خانوادگی دسترسی دارید که می تواند دست مایه کار تحقیق پژوهشگران و عرضه تولیدات فرهنگی باشد. بهتر است برای استفاده عمومی و فرهنگی آن را در اختیار مؤسساتی نظیر:

کتابخانه ملی رشت، کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه گیلان و آرشیو اسناد گیله وا قرار دهید.

#### انتخاب باشماست.

اسناد و مدارک اهدایی و امانتی در آرشیو گیله وا به محض وصول و در صورت استفاده حتماً به نام اهداکننده و امانت گذار ثبت خواهد شد.

اولین باری که علاقمند شدم تا از وجه تسمیه و موقعیت مکانی انبار نفت معروف به نوبل در رشت اطلاعی کسب کنم، زمانی بود که آخرین صفحات کتاب به یادماندنی سردار جنگل تألیف زنده یاد ابراهیم فخرائی را مرور می کردم و به این جملات رسیده بودم:

رضا نام اسکستانی به اشاره محمدرخان سالار شجاع نر میرزا را برید و تحویل خان طالش داد. نامبرده سر را ابتدا نزد برادرش امیر مقتدر به ماسال و سپس فاتحانه به رشت برد و تسلیم فرماندهان نظامی کرد. تشریفاتی که برای بردن سر به رشت معمول شد بیشتر جنبه قدرت نمائی داشت و فاجعه تاریخی کربلا را زنده می نمود. سر میرزا را در مجاورت سربازخانه فعلی رشت آنجا که معروف به انبار نفت نوبل است مدتها در مرآ و منظر عموم قرار دادند و سپس خالو قربان کرد، به منظور ابراز صمیمیت به سردار سپه، سر را به رسم ارمغان به طهران برد.

صادق مهرنوش هم در جای جای کتاب پنج جلدی اش بنام جنگل، از اداره نوبل در رشت اسم می برد و در انتهای جلد پنجم می نویسد:

دولتی ها سر میرزا را به روی دیوار سمتی اداره نوبل گذاشتند. جوخه جوخه مردم با درشکه به تماشای سر می رفتند و با قلبی پرانده مراجعت می کردند.

پیدا کردن موقعیت مکانی انبار سابق نفت زیاد طول نکشید و با مراجعه به نقشه رشت چاپ سال ۱۳۲۷ شمسی موقعیت مکانی خیابان و انبار نفت نوبل به دست آمد. خیابان نوبل نام اسبق بلوار رسالت فعلی بوده است که از سه راهی کنسولگری روسیه در رشت شروع و تا بلوار شهید چمران امروزی ادامه داشت و انبار نفت درواقع در ضلع جنوب شرقی تقاطع این دو بلوار است.

در اینجا یادآوری این امر ضروریست که در حدود یکصد سال پیش از این، که شهر رشت از طرف جنوب شرقی به پل معروف به عراق، جنب کنسولگری روس محدود بوده و خیابان نوبل هم از طریق محله رودبارتان با میدان زرجوب مرتبط بوده این خیابان عملاً نقش راه کنار گذر شهری یا عبارت ساده تر نقش جاده کمربندی را برای شهر ایفا می کرده است.

بدین ترتیب مشکل نگارنده در این مورد حل شد، ولی مسئله وجه تسمیه شرکت نفت مزبور برای مدت های مدید همچنان لاینحل باقی ماند، تا روزیکه بطور کاملاً تصادفی مشکلم را در محضر یکی از پیش کسوتان حرفه مقاطعه کاری در ایران مطرح

## گاوها چرا در چرا یک چشم شدند

و آن را می‌کنند.

راوی میرزا مسیح وکیل معتمد بلدیة است. عهده‌ی راوی. گفت: «سه گاو داشتم هر روز صبح جلوی در خانه طلباب از شاخشان برمی‌داشتیم رهانشان می‌کردم به چرا. با دو گاو همسایه می‌رفتند در سبزه‌زار جوار عمارت بلدیة می‌چریدند. خشکیش شکرا وقتی بخواهیم نیست. از سنبله - ماه آخر تابستان - و شروع دروی برنجزارها آسمان سوراخ می‌شود و باران است، باز سه چهار روز هوا ابری بود و می‌بارید.

امروز به فردا می‌افتاد. نمی‌توانستم از بلدیة بیرون بروم. روزی که آفتابی و راه‌های خشک شد، من هم تبلی سمج را از خود دور کردم و راه افتادم. باید می‌رفتم برای رسیدگی یک قطعه زمین عامه که بی‌قانونی گرفته و پرده‌ی نیی کشیده بودند. دیدم هر پنج گاو را یک چشم کسور است. اکنون گاوهای یک چشم حاضرند. همه می‌توانند ببینند و روشن نیست گاوها چرا در چرا یک چشم شدند.»

تهران - ۲۵/۹/۳۰

رویداد گذشته است. روزنامه‌ی هشتادوشش سال پیش آن را نوشته. آخر شعبان ۱۳۲۸ قمری مطابق سنبله‌ی ۱۲۸۹ شمسی. در مرکز ایالت مرزی درمی‌آمد. دروازه‌ی عبور به خارجه. بازرگان و نمایندگان پادشاهان و سران کشورها و مسافره‌های جورواجور می‌رفتند و می‌آمدند. شهر راسته‌ی علاقه‌بندان - ابریشم‌دوزی - و ساغریسازان داشت. تیاتر نمایش می‌دادند. سیلماتوگراف هر روزه در مهمانخانه‌ی پهلوی سبزه‌میدان دایر بود. از یک ساعت به غروب مانده تا سر غروب از شب رفته. پرده‌ها هفته‌ای دوبار عوض می‌شد. یکشنبه‌ها پرده‌های گوناگون برای زینانشان می‌دادند. چنانچه آقایان محترم میل داشتند آپارات را برده در منزل ایشان پرده‌هایی را که تقاضا می‌کردند می‌گذاشتند. اعلان تیاتر و سیلماتوگراف در شماره‌های پیش از ۱۳ سنبله آمده بود. از عدد ۱۳ هم در روزنامه نوشته بودند. مردم نمی‌گذاشتند نمره‌ی لحس سیزده‌ی بلدیة بالای در خانه‌شان گذاشته شود

اندوخته‌اش بصورت سپرده ثابت در بانک سوئد واریز شد تا از سود متعلقه به آن هر ساله بتوان در پنج رشته علمی یعنی فیزیک، شیمی، فیزیولوژی و داروسازی، ادبیات و بالاخره صلح به خادمین علوم و برندگان مربوطه جوایزی بصورت پرداخت نقدی اهداء و بدینوسیله از زحمات آنان تقدیر کرد.» بنابراین، مسئله وجه تسویه شرکت نفت نوبل و یوآدان هم با مراجعه به دایرةالمعارف آمریکانا حل شد و تنها مشکل باقیمانده مسئله سندیت خط لوله انتقال نفت از بندر پیربازار به رشت بود که آنهم با مراجعه به روزنامه یومیه پرورش چاپ رشت شماره ۵۷۵ مورخ ۱۳۰۸/۴/۹ هجری شمسی به دست آمد. به خبری که در صفحه اول این روزنامه به چاپ رسیده است توجه فرمائید:

### «بوچیده شدن مؤسسه نفت»

مطابق اطلاعی که می‌دهند اداره نوبل را که مدتی در دست روسها و محل تجارتخانه پرس آذنت بود بواسطه خاتمه کنترات، تمام ادوات و اشیاء لازمه مؤسسه به انضمام لوله‌کشی‌هایی که برای آوردن نفت از پیربازار به رشت بود تحویل میسومرکونی قنصل سوئد شد و قنصل سوئد هم روز گذشته بطرف تهران عزیمت نمود.

در اینجا لازم می‌داند توجه خواننده موشکاف را به نکته ظریفی جلب نماید و آن اینکه چون فوت آلفرد نوبل در تاریخ دهم دسامبر ۱۸۹۶ میلادی برابر با بیستم آذر ماه ۱۲۷۲ هجری شمسی و ۵ رجب ۱۳۱۴ هجری قمری مسلم است، بنابراین تاریخ اخذ امتیازنامه‌ی حمل نفت به ایران از دولت وقت ایران که به روایت احمدشرف در سال ۱۹۱۱ میلادی مقارن با سال ۱۳۲۹ هجری قمری صورت گرفته است نمی‌تواند صحیح باشد و اگر چنانچه تاریخ یاد شده صحیح است پس باید نتیجه گرفت که این امتیاز ۱۵ سال پس از فوت آلفرد نوبل به شرکت نفتی ایشان داده شده است. زیرا همانطور که در سطور بالا اشاره شد دو برادر وی یعنی روبرت نوبل و لودویک نوبل شرکای اصلی وی در شرکت بودند و شرکت نفت نوبل و برادران سالها پس از فوت بنیانگذارش آلفرد نوبل هم چنان مشغول فعالیت بوده است.

رشت - بهار ۱۳۲۶

درباره این نقشه تاریخی و ارزشمند بنگرید به گیله‌وا شماره ۳۸، صفحه ۲۲، مقاله «قدیمی‌ترین نقشه شهر رشت» بقلم مهندس روبرت واهانیان، ضمن این‌که بار دیگر چاپ و انتشار این نقشه منحصر بفرز ذیقمت را به شهرداری رشت پیشنهاد می‌کنیم و به ضرورت و اهمیت این کار تأکید می‌نمایم.

### چند توصیه به مشترکان عزیز

و نشان خود را پشت پاکت نمی‌نویسد بانک نیز بخاطر حجم کار، همه اطلاعات را منعکس نمی‌کند. مجموعه این کم‌کارها موجب می‌شود حساب برخی مشترکین بهم بخورد و بعد از انقضای اشتراک سالانه،

در برخی موارد مشاهده شده است مشترکان عزیز ما وجه اشتراک را به حساب گیله‌وا واریز می‌کنند اما فیش آن را ارسال نمی‌دارند و ما را از جریان امر هم بی‌اطلاع می‌گذارند، یا فیش بانکی را ارسال می‌دارند اما نام و نشان آن‌ها بخاطر تعجیل در نوشتن روی برگه یا پریدگی رنگ کاربن خوانا نیست و مشترک عزیز ما هیچگونه توضیحی هم پشت فیش نمی‌دهد و حتی نام

سهمیه آنها قطع شود و بعداً موجب گلابه گردد. تقاضا داریم این چند توصیه را حتماً مراعات فرمائید:

- ۱ - اصل برگه حواله را حتماً بفرستید (فتوکپی آن را پیش خود نگهدارید)
- ۲ - مشخصات روی برگه حواله دقیق و خوانا نوشته شود.
- ۳ - پشت اصل حواله توضیح دهید که حواله برای چیست.
- ۴ - داشتن کد پستی الزامی است و باید با آدرس دقیق



# تازه کتاب

ناشران و مؤلفان محترم چنانچه مایل به معرفی کتاب های خود در ماهنامه «گیلهوا» هستند می توانند از هر عنوان ۲ نسخه به دفتر نشریه ارسال نمایند.

■ دریای خزر / دکتر لطف‌آ... مفخم پایان، ترجمه و تحقیق جعفر خمسامی زاده / رشت، هدایت، ۱۳۷۵ / ۷۵۹ صفحه، وزیری، گالینگور، ۳۵۰۰ تومان

کتابی است جامع و نفیس درباره دریای خزر. کتاب در اصل به زبان فرانسه نگاشته شده و در زمان انتشار خود (۵۳-۱۹۵۲) از آخرین اطلاعات و تحقیقات جغرافیایی سوئد برده است، اما مترجم که خود مؤلفی فرزانه و پژوهشگری تواناست نکاتی فراوان، دقیق و خواندنی بر آن افزوده است که به اعتبار کتاب ارزشی مضاعف بخشیده است. کتاب دریای خزر در هفت فصل (۱- گذشته دریای خزر و ناهای گوناگون آن ۲- موقعیت، تقسیم و وسعت ۳- نمای طبیعی ۴- آب و هوا ۵- تغییرات سطح دریا ۶- ویژگیهای آب ۷- جانوران و گیاهان) و افزوده‌های مترجم بویژه مطالب و حوادث بعد از فروپاشی کمونیسم در اتحاد جماهیر شوروی سابق و آخرین اطلاعات مربوط به پیشروی آب دریا در سال‌های اخیر تنظیم یافته است. مجموعه‌ای از فهرست‌های لازم و سودمند (منابع - نقشه‌ها - جدول‌ها - نمودارها و عکس‌ها) در آخر کتاب، خواننده جستجوگر را در استفاده بیشتر و سریعتر از کتاب رهنمون است. کتاب همچنین مزین به ۳۰ قطعه تصویر رنگی است.

■ هزار ترانه گیل / پژوهش و نگارش مسحب... / پرجمی / تهران، مؤسسه فرهنگی عابدزاده، ۱۳۷۵ / ۲۶۳ صفحه، وزیری، ۷۰۰ تومان

کتاب حاضر آن‌طور که در صفحه عنوان و روی جلد آمده، جلد اول از مجموعه تحقیقات مؤلف تحت عنوان «دستاوردهایی از ادبیات بومی شرق گیلان» است که ظاهراً چاپ و انتشار آن ادامه خواهد داشت. گردآورنده ترانه‌های فولکلوریک این دفتر را با آراوشت لائین و ترجمه فارسی همراه با گزیده‌های از واژه‌های اصیل به کار رفته در ۱۰۰۰ ترانه یاد شده در پایان کتاب آورده است. در مقدمه کتاب با روش گردآوری و تدوین کتاب، زبان مردم شرق گیلان و پیوند آن با زبان پهلوی، ویژگیهای ترانه‌های گیل، آوانویسی در ادبیات گیل و... آشنا می‌شویم.

■ ایباختر / بانظر سیروس مهدوی / قانمشهر، انتشارات پژوهش فرهنگی، ۱۳۷۵ / ۱۸۳ صفحه، وزیری، ۶۰۰ تومان

ایباختر (دفتر یکم) عنوان مجموعه مقاله‌ای است که اخیراً زیر نظر و همت سیروس مهدوی محقق فاضل و گرانمایه مازندرانی و همکاری تنی چند از محققان و پژوهشگران سراسر کشور با طرحی نو چاپ و منتشر شده است. چنان که در «درآمد» آن آمده: «ایباختر که پهلوی آن ایباختر apaxtar و اوستایی آن ایپتره apaxtara است؛ بجای دو واژه شمال و اختر گردنده می‌نویسند... گردیدن نام ایباختر برای آن بوده است که نشان‌های گردد برای اندیشمندان و پژوهشگران در راه تا برای همکازی با آن خامه در مرزهای شمال بگردانند. جای یایی است؛ نشانگر آن‌که کاربدستان ایباختر در شمال ایران نرفته و دلپسته پژوهش‌اند و بر آن‌که پژوهاک دهنده‌ی بخشی از کار مترگ پژوهش گردند...»  
یرویز اذکایی، ابوالقاسم اسماعیل‌پور، م. روجا (محمدباقر نجف‌زاده بارفروش)، نظام‌الدین نوری، منوچهر ستوده، احمد داداشی، حجت‌الله حدیری، حسین شهبازانی، غلامرضا کبیری، سیروس مهدوی، ایرج صغری، سیروس یارسانی، سودابه مهدوی، مصطفی احمدزاده همکاران این دفترند و مقالاتی را در پهنه مازندران، گیلان، ایران و جهان قلم زده‌اند.  
تداوم ایباختر مستدام و توان‌گرداننده آن لزوم‌تر باد.

■ حکمت زندگی از دیدگاه چهار عارف نامدار ایرانی / تألیف مسیریاسو طالب رضوی نژاد / صومعه‌سرای / تهران، انتشارات بیمه ایران، ۱۳۷۳ / ۸۳۸ صفحه، وزیری، ۱۰۰۰۰ ریال

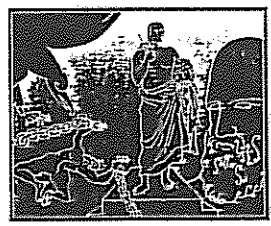
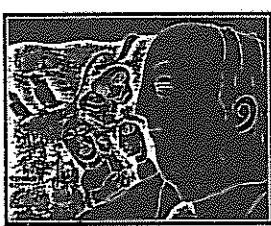
مؤلف که از قضات بازنشسته دادگستری و از نمایندگان سابق مجلس شورا است کتاب را در دو جلد تدوین کرده است. جلد اول حاوی اصول عقاید عرفانی خیم و حافظ است و جلد دوم به اصول عقاید عرفانی غزالی و مولوی می‌پردازد.  
از مؤلف گیلانی کتاب قبلاً کتاب «حکمت زندگی از دیدگاه چهارصد شاعر برگزیده پارسی‌گوی» را بخواننده‌ایم که در سال ۱۳۶۹ توسط انتشارات تهران چاپ و منتشر شده بود.

## انتشارات کهکشان منتشر کرده است:

۷۰  
چارلز جابلد والکات  
**جک لندن**  
هشمت کادرائی

۶۲  
جورج دی. اسکید  
**یابلو نرودا**  
رؤیا رضوانی

۶۸  
هلن بیکن  
**آیستخولویس**  
حسن ملکی



# گیلان، استان آخر

## مدخلی بر ایستایی، پسرفت و توسعه نیافتگی گیلان

سلسله مقالاتی را که نشریه وزین گیله‌وا تحت عنوان "گیلان استان آخر" در چند شماره گذشته به زیور چاپ آراسته نمود و در آن نویسندگان محترم هریک بر اساس نظریات و برداشتهای خود از سر دلسوزی و دلتنگی به درددل و بحث پرداخته‌اند، سبب شد تا آنچه را که خود در این زمینه در دل داشتم قلمی نمایم و به سهم خویش گامی در وادی مظلومیت و تک افتادگی گیلان در پهنه سرزمین ایران بردارم.

### گیلان، استان توسعه نیافته

ریال بود، پائینتر است. این سرمایه‌گذارها در قالب بودجه‌های عمرانی استانی و ملی انجام گرفته است.

در بودجه‌های عمرانی استانی سهم استان گیلان در این دوره حدود ۴۵۳ میلیارد ریال بود که از ۴۱۰ میلیارد ریال میزان متوسط کشور بالاتر، اما در زمینه بودجه‌های عمرانی ملی سهم استان گیلان ۶۰۶ میلیارد ریال بود که از ۱۱۱۰ میلیارد ریال میزان متوسط کشور پائینتر است. این نکته قابل ذکر است که عمدتاً طرحهای بزرگ و توسعه‌زا در استانها با استفاده از بودجه‌های عمرانی ملی انجام می‌گیرد که سهم گیلان در این زمینه در مقایسه با میزان متوسط کشور بسیار ناچیز بوده است.

این بدان معناست که در دوره زمانی موردنظر، گیلان برخوردار از چشمگیری از طرحها و پروژه‌های عظیم که نمودی از انباشت سرمایه‌های فیزیکی و ایجاد اشتغال باشد، بهره‌مند نبوده است.

مقدمه

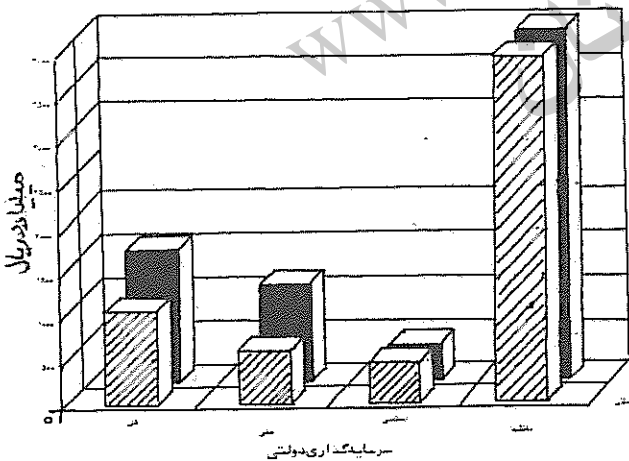
رابطه معناداری میان آنچه جامعه پس از مصرف به‌عنوان بخش مهمی از انباشت سرمایه، پس‌انداز می‌نماید با میزان سرمایه‌گذاری برای افزایش تولیدات و درآمد و ایجاد اشتغال برقرار می‌باشد. زمینه فرآیند سرمایه‌گذاری در چرخه سالم رشد اقتصادی هر منطقه، توفیق در تشکیل و تداوم انباشت سرمایه است و همین سبب می‌گردد تا دور طلایی انباشت سرمایه - سرمایه‌گذاری با سرعتی مناسب و نتایجی درخشان به روند خود ادامه دهد. حلقه‌های پیوند دهنده میان دو عامل اساسی انباشت و سرمایه‌گذاری، تولید و درآمد هستند که به مثابه نتایج و آثار و ارتباط مؤثر و پویا میان آنان عمل می‌کنند. نتیجه آن که هرچه بر میزان انباشت سرمایه و به دنبال آن تشکیل سرمایه منطقه‌ای افزوده گردد، به تبع آن حجم سرمایه‌گذارها نیز افزایش یافته و از پس آن، میزان تولید و درآمد و اشتغال در منطقه نیز رشد خواهد یافت.

چرخه سالم رشد اقتصادی در منطقه، بستر تحولات و دگرگونیهای بنیادی و ساختاری را در نظامهای اقتصادی و اجتماعی تهیه نموده و تمهیدات لازم را برای شکل‌گیری چارچوبهای توسعه یافتگی در ارکان و زمینه‌های مختلف زندگی در منطقه مهیا می‌نماید. سرمایه‌گذاری بیشتر یعنی انباشت سرمایه بالاتر و ارتقای توانهای مالی، اقتصادی، تکنولوژیک، زیربنایی و اجتماعی در منطقه. به بیان دیگر انباشت سرمایه و سرمایه‌گذاری از عوامل اساسی رشد اقتصادی یعنی افزایش سطح تولیدات، درآمد و اشتغال می‌باشد و توسعه اقتصادی، اجتماعی، زیربنایی و پیشرفتهای تکنولوژیک از آثار و نتایج مشخص آن بشمار می‌رود. تبیین میزان توسعه یافتگی هر منطقه باید با تحلیل عوامل اساسی رشد اقتصادی و بررسی اثرات توسعه‌آفرینی آنها همراه باشد.

در این مقاله کوشش بر آن است تا میان میزان سرمایه‌گذاریهای دولتی و خصوصی، سطح درآمد و مصرف و میزان پس‌انداز در استان گیلان با میزان متوسط کشور مقایسه‌ای انجام شود و سپس اثرات بارز این عوامل به صورت برخی شاخصهای زیربنایی و اجتماعی در استان و کشور با یکدیگر تطبیق داده شود، تا ببینیم که استان گیلان از نظر عوامل رشد اقتصادی و اثرات توسعه اقتصادی - اجتماعی در کشور در چه مقام و جایگاهی قرار دارد.

### سرمایه‌گذاری دولتی و خصوصی

در دوره بازسازی اقتصادی کشور پس از جنگ تحمیلی، یعنی در فاصله میان سالهای ۷۴-۱۳۶۸ کل سرمایه‌گذاریهای عمرانی دولت در استان گیلان معادل ۱۰۵۹ میلیارد ریال بوده است که از میزان متوسط کشور که حدود ۱۵۲۰ میلیارد

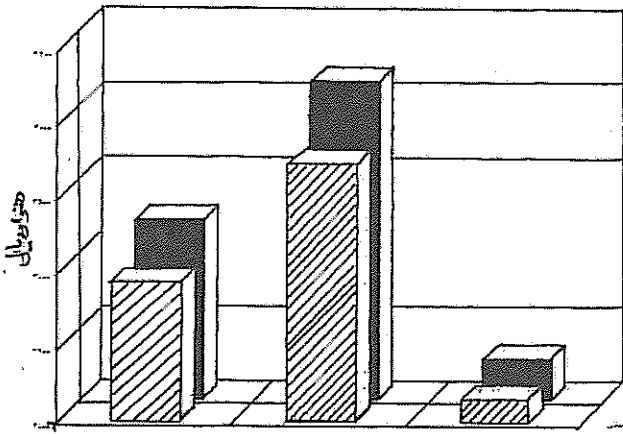


مقایسه سرمایه‌گذاری دولتی و میانگین سالهای ۷۴-۸۰ در استان گیلان

فرج	کل	استانی	ملی	سرمایه‌گذاری دولتی (میلیارد ریال)
متوسط کشور	۱۵۲۰	۴۱۰	۱۱۱۰	۳۹۸۰
گیلان	۱۰۵۹	۴۵۳	۶۰۶	۳۹۱۴

۱۲ رفا پرونده است  
صاخذ سالانه آمار کشور سال ۱۳۴۴  
فانویس بودجه سالها ۱۳۲۵-۱۳۷۰  
آمارنامه استان گیلان سال ۱۳۴۴

نمودار ۳- مقایسه درآمد خانوارهای کشور و گیلان (۷۳-۱۳۷۰)



۳- درآمد و هزینه خانوارهای استان ( هزار ریال )

شرح	متوسط ۷۳-۷۰	
	درآمد	هزینه
خانوارهای شهری	۴۱۳۵	۴۴۲۸
گیلان	۳۷۳۲	۳۳۶۹
خانوارهای روستایی	۲۲۷۸	۲۷۱۶
گیلان	۲۹۴۴	۲۱۷۷
متوسط خانوارها	۲۹۴۴	۳۵۷۲
گیلان	۲۷۷۳	۳۵۷۲

مصادر: نتایج آمارگیری درآمدها و هزینه خانوارها و بخش در شاخصهای مختلف مرکز آمار ایران

### آثار اقتصادی، اجتماعی و زیربنایی

سطح پایین سرمایه گذاری و درآمد در استان گیلان نسبت به متوسط کشور، بازتاب مشخص خود را بر روی میزان توسعه یافتگی در عوامل اقتصادی، اجتماعی و زیربنایی در منطقه گذاشته است. برای نمایش درجه توسعه یافتگی استان از برخی شاخصها در مقایسه با متوسط کشور بهره می گیریم، که از اشارات سازمان برنامه و بودجه استان گیلان برداشت شده است:

- در سال ۱۳۷۴، از لحاظ میزان شهرنشینی، گیلان بیست و سومین استان کشور بود.
- در سال ۱۳۷۴، از لحاظ نرخ بیکاری، گیلان پنجمین استان کشور بوده است.
- در برنامه اول توسعه کشور، از لحاظ تخصیص اعتبارات عمرانی به بخش کشاورزی، گیلان علی رغم این که قطب کشاورزی قلمداد می گردد، هشتمین استان کشور بوده است.
- در سال ۱۳۷۴، از لحاظ ظرفیت آب قابل استحصال از منابع آبهای سطحی چهارمین استان و از لحاظ منابع آبهای زیرزمینی بیست و چهارمین استان کشور بود.
- در برنامه اول توسعه کشور، از لحاظ تخصیص اعتبارات عمرانی به بخش منابع آب، گیلان چهارمین استان کشور بوده است.
- در برنامه اول توسعه کشور، از لحاظ تخصیص اعتبارات عمرانی به بخش صنایع، گیلان علی رغم توان مناسب صنعتی، هجدهمین استان کشور بوده است.
- در برنامه اول توسعه کشور، از لحاظ تخصیص اعتبارات عمرانی به بخش معادن، گیلان نهمین استان کشور بوده است.
- در برنامه اول توسعه کشور، از لحاظ تولید واحدهای مسکونی، گیلان شانزدهمین استان کشور بوده است.
- در سال ۱۳۷۴، از لحاظ طول راههای اصلی و فرعی هفدهمین استان، از لحاظ طول راههای آسفالتی روستایی پانزدهمین استان و از لحاظ طول راههای شوسه روستایی یازدهمین استان کشور بوده است.
- در برنامه اول توسعه کشور، از لحاظ تخصیص اعتبارات عمرانی به بخش راه و ترابری، گیلان هفدهمین استان کشور بوده است.
- در سال ۱۳۷۰، از لحاظ تولید انرژی برق، گیلان ششمین استان و از لحاظ مصرف

در زمینه سرمایه گذاریهای بخش خصوصی، در دوره ۷۴-۱۳۶۸ سهم سرمایه گذاری بخش خصوصی با استفاده از تسهیلات و اعتبارات بانکی در استان گیلان معادل ۳۹۱۶ میلیارد ریال بود که از ۳۹۸۰ میلیارد ریال میزان متوسط کشور پائینتر است. اعتبارات و تسهیلات بانکی به صورت اعتبارات تکلیفی در قالب تبصره های مختلف قانون بودجه سنواتی کشور و اعتبارات غیرتکلیفی در چارچوب اعتبارات اعطایی بانکها جهت سرمایه گذاری بخش خصوصی در بخشهای مختلف اقتصادی شامل صنایع، معادن، کشاورزی، خدمات، بازرگانی، توریسم و غیره اعطا می گردد. این مقایسه نشان می دهد که استان گیلان علی رغم وجود جاذبه های طبیعی، محیطی، نیروی انسانی و متخصصان در زمینه های مختلف در آن، برخوردار شایسته ای از استقبال بخش خصوصی جهت سرمایه گذاری نداشته است.

علت چیست؟ چرا میزان سرمایه گذاری های دولتی، خصوصی در استان گیلان که منطقه ای است مستعد و دارای ظرفیتهای اقتصادی، اجتماعی و جغرافیایی - محیطی فراوان، در سطح نازلی قرار دارد؟ هنگامی که وضعیت سرمایه گذاری به عنوان عامل کلیدی رشد اقتصادی و حلقه اصلی چرخه سالم رشد و توسعه منطقه ای در سطح نازلی قرار گیرد، دیگر نمی توان رأی به توسعه یافته بودن آن منطقه داد. استان گیلان با تمام مظاهر قریبده اش دچار این بحران است. «بحران سرمایه گذاری». و این بحران «فاجعه بیکاری» را در منطقه دامن زده است.

هدف این نیست که ریشه های بی توجهی به استان گیلان را شناسایی کنیم، زیرا این مباحث در گذشته به اندازه کافی انجام گرفته و گاهی نیز ملهم از نظریات شخصی و نظری بوده است. ولی آنچه که کتمان ناپذیر است، نقش مقامات محلی، نمایندگان استان در مجلس و روشنفکران منطقه در جلب توجه به استان می باشد.

### درآمد و هزینه و پس انداز خانوارها

پایین بودن سطح سرمایه گذاری در هر منطقه دو نتیجه مشخص را در پی خواهد داشت. یکی پایین بودن سطح درآمدهای خانوارها و دومی پایین بودن سطح پس اندازها. زیرا این سرمایه گذاری هرچه بیشتر است که باعث ارتقای سطح درآمد، سطح زندگی و رفاه در جامعه می شود و این امکان را پدید می آورد که مردم علاوه بر مصرف، پس انداز نمایند و بدین شکل بخشی از انباشت سرمایه های مالی را برای سرمایه گذاری مجدد شکل بخشند.

طی سالهای ۷۳-۱۳۷۰، متوسط درآمد یک خانوار شهری در استان گیلان معادل ۳۷۳۲ هزار ریال در سال بوده است که از ۴۱۳۵ هزار ریال میزان متوسط کشور پائینتر است. این وضعیت برای یک خانوار روستایی استان نیز به همین شکل است. در روستاها یک خانوار روستایی استان سالانه حدود ۲۱۵۵ هزار ریال درآمد داشت که از ۲۲۷۸ هزار ریال میزان متوسط کشور پائینتر است. در کل متوسط درآمد سالانه خانوارها در استان ۲۹۴۴ هزار ریال بود که از ۳۲۰۶ هزار ریال میزان متوسط کشور پائینتر می باشد.

به تبع سطح پایین درآمد در استان، سطح هزینه ها نیز نسبت به متوسط کشور در حد نازلتری قرار دارد. طی همان سالها، متوسط هزینه یک خانوار شهری در استان گیلان معادل ۳۳۶۹ هزار ریال در سال بود که از ۴۴۲۸ هزار ریال میزان متوسط کشور پائینتر است. متوسط هزینه یک خانوار روستایی نیز معادل ۲۱۷۷ هزار ریال بود که نسبت به ۲۷۱۶ هزار ریال میزان متوسط کشور در حد نازلتری قرار دارد. در کل، متوسط هزینه سالانه خانوارهای استان گیلان ۲۷۷۳ هزار ریال بود که از ۳۵۷۲ هزار ریال میزان متوسط کشور پائینتر می باشد.

دومین نتیجه پایین بودن میزان سرمایه گذاری، نازل بودن توان پس انداز مردم در منطقه است. بر اساس اطلاعات موجود در سال ۱۳۷۲ میزان پس انداز مردم گیلان در بانکهای مختلف معادل ۶۱۰ میلیارد ریال بود که از ۱۷۲۱ میلیارد ریال میزان متوسط کشور بسیار پائینتر و در حد یک سوم آن است.

آن دهمین استان کشور بوده است.

- در برنامه اول توسعه کشور، از لحاظ تخصیص اعتبارات عمرانی به بخش پست و مخابرات، گیلان هفتمین استان کشور بوده است.

- در سال ۱۳۷۴، از لحاظ نسبت جمعیت تحت پوشش آب آشامیدنی به کل جمعیت شهری، گیلان بیست و یکمین استان کشور بوده است.

- در سال ۱۳۷۴، از لحاظ نسبت خانوارهای دارای آب لوله کشی به کل خانوارهای روستایی، گیلان بیست و سومین استان کشور بوده است.

- در سال ۱۳۷۴، از لحاظ نسبت روستاهای برقرار شده به کل روستاهای بالای ۲۰ خانوار، گیلان شانزدهمین استان کشور بوده است.

- در سال ۱۳۷۴، از لحاظ نسبت روستاهای بهسازی شده به کل روستاهای بالای ۴۰۰ خانوار، گیلان چهاردهمین استان کشور بوده است.

- در سال ۱۳۷۰، از لحاظ نرخ باسوادی، گیلان هفتمین استان کشور بوده است. از لحاظ میزان باسوادی در شهرها سومین استان و در روستاها هفتمین استان کشور محسوب می‌گردید.

- در برنامه اول توسعه کشور، از لحاظ تخصیص اعتبارات عمرانی به بخش آموزش و پرورش عمومی، گیلان سیزدهمین استان و از لحاظ تخصیص اعتبارات عمرانی به بخش آموزش فنی و حرفه‌ای دوازدهمین استان کشور بوده است.

- در سال ۱۳۷۱، از لحاظ تعداد دانشجو، گیلان دهمین استان و از لحاظ نسبت دانشجو به یکصد هزار نفر جمعیت، دوازدهمین استان کشور بوده است.

- در برنامه اول توسعه کشور، از لحاظ تخصیص اعتبارات عمرانی به بخش آموزش عالی، گیلان نهمین استان کشور بوده است.

- در سال ۱۳۷۰، از لحاظ تعداد تخت بیمارستانی به ازای هر هزار نفر جمعیت، گیلان دهمین استان، از لحاظ سرانه پزشک برای هر هزار نفر جمعیت، دوازدهمین استان، از لحاظ سرانه دندانپزشک برای هر ده هزار نفر جمعیت، بیست و سومین استان و از لحاظ سرانه دکتر داروساز برای هر ده هزار نفر جمعیت بیست و دومین استان کشور بوده است.

- در برنامه اول توسعه کشور، از لحاظ تخصیص اعتبارات عمرانی به بخش بهداشت و درمان و تغذیه، گیلان نهمین استان کشور بوده است.

در برنامه اول توسعه کشور، از لحاظ تخصیص اعتبارات عمرانی به بخش بهزیستی و تأمین اجتماعی، گیلان هفتمین استان کشور بوده است.

### محور طلایی انزلی

راه چاره برای برون رفت از تنگنای اساسی اقتصادی در استان گیلان از جمله کمبود سرمایه گذاری و بیکاری مفرط، جذب سرمایه به منطقه می‌باشد که با توجه به شرایط مناسب اقتصادی مانند وجود قابلیت‌ها و مزیت‌های نسبی فراوان در بخش‌های صنعت، کشاورزی و جهانگردی، وضعیت مساعد اجتماعی مانند وجود نیروی کار فراوان و کارشناسان با تخصص‌های متفاوت و ویژگی‌های مطلوب جغرافیایی، محیطی و اقلیمی در آن دور از دسترس نیست.

به دنبال سفر مقام محترم ریاست جمهوری جناب آقای هاشمی رفسنجانی به استان گیلان زمینه این مهم فراهم آمده است. اعلام بندرانزلی به عنوان منطقه ویژه اقتصادی یکی از فرصت‌های طلایی جهت جذب سرمایه‌های ملی و بین‌المللی به منطقه است. با راه‌اندازی این طرح عظیم، فعالیت‌های صنعتی بزرگ و اشتغال‌زا با ویژگی صادراتی در منطقه شکل می‌گیرد. فعالیت‌های بازرگانی خارجی و تجارت بین‌المللی رونق می‌یابد، مشاغل خدماتی از قبیل بانکداری، بیمه‌گری و انبارداری و خدمات صنعتی و بازرگانی فراوان می‌شود. فعالیت‌های گمرکی و بندری و حمل‌ونقل افزایش چشمگیری می‌یابد و به دنبال آن صنعت جهانگردی که از جمله فعالیت‌های اقتصادی منطبق با استعدادهای و توانمندی‌های استان گیلان است از شکوفایی فراوانی بهره‌مند می‌گردد. همه اینها سبب می‌گردد تا سیل سرمایه‌های داخلی و خارجی به سوی استان سرازیر گردد و فرصت‌های بی‌شمار اشتغال در منطقه به وجود آید.

از صدور دستور اعلام منطقه ویژه بندرانزلی تاکنون حدود سه سال می‌گذرد. اما متأسفانه علی‌رغم مکان‌یابی حدود ۲۰۰ هکتار زمین که در مقابل عظمت این طرح ناچیز به نظر می‌رسد، از شروع این طرح بزرگ خبری نیست. درحالی‌که بر اساس اطلاعات واصله درخواست‌های فراوانی از سوی شرکتها و سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی برای خرید زمین و راه‌اندازی واحدهای صنعتی بزرگ با تولید به منظور صادرات رسیده است که بی‌پاسخ مانده است.

راه‌اندازی منطقه ویژه اقتصادی بندرانزلی برای استان گیلان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و باید به‌عنوان نخستین اولویت توسعه استان محسوب گردد. زیرا اثرات بسیار مطلوب و فراوان بنیادی و جانبی بر زندگی منطقه دارد. شروع فعالیت‌های منطقه ویژه بندرانزلی باعث می‌شود تا وابستگی استان به اقتصاد تک محصولی برنج قطع و گزینه‌های متعدد اقتصادی در آن به وجود آید و زمینه‌های سرمایه‌گذاری در منطقه متنوع گردد. فعالیت‌های صادراتی ارزآور در بخش‌های کشاورزی، صنعتی، معدنی و جهانگردی در گیلان شکل خواهد گرفت و به تبع این تحولات بنیادی، دگرگونی‌های فراوانی در زیربناها، حمل‌ونقل، ارتباطات و خدمات اجتماعی در منطقه به وجود خواهد آمد.

به بیانی دیگر راه‌اندازی منطقه ویژه اقتصادی بندرانزلی به معنای احیای دوران شکوفایی اقتصادی استان در زمانی است که به‌عنوان دروازه اروپا معروف بود. از این رو به مقامات محلی، نمایندگان استان در مجلس و کلیه دست‌اندرکاران که سرنوشت توسعه استان را رقم می‌زنند تأکید می‌گردد که سال ۱۳۷۶، باید سال پی‌گیری مداوم برای اجرای طرح عظیم منطقه ویژه بندرانزلی قلمداد گردد و آن را باید به مرحله اجرا در آورد.

### عنوان انگلیسی و منابع لاتین مقاله طاعون سال ۱۸۷۷

A. Seyf, "The Plague of 1811 and Economy of Gilan", in *IRAN, Journal of the British of Persian Studies*, 1990, Vol. XXVIII pp. 81 - 86.

<sup>1</sup> See A. Seyf, "Iran and the Great Plague, 1830/31", *Studia Islamica*, forthcoming.

<sup>2</sup> *A Winter Journey from Constantinople to Tehran*, 2 vols. (London, 1838), vol. II, p. 409.

<sup>3</sup> *Ibid.*, vol. II, p. 490.

<sup>4</sup> W. R. Holmes, *Sketches on the Shores of the Caspian in 1843* (London, 1845), p. 179.

<sup>5</sup> H. L. Rabino, Consular Report (hereafter, CR), "Kermanshah", in *Parliamentary Accounts and Papers* (hereafter, P.1P), 1904 c, p. 38.

<sup>6</sup> *Ibid.*, pp. 37-8.

<sup>7</sup> Despatch, 14 January 1877. in. *F.O. 60-400*.

<sup>8</sup> Rabino, *Velayat-e Dar Almarz-e Iran, Gilan* (translated from English) (Tehran, 1971), p. 555.

<sup>9</sup> See Seyf, "Silk Production and Trade in Iran in the Nineteenth Century", *Iranian Studies*, XXVI 1-2, (1983), pp. 51-71.

<sup>10</sup> CR "Rasht", in *PAP 1878 lxxix*, pp. 696-7.

<sup>11</sup> *Ibid.*, p. 698. <sup>12</sup> *Ibid.*, p. 699.

<sup>14</sup> Compiled from: Churchill, CR "Rasht", in *PAP 1876 lxxvi*, pp. 1487-92; *idem.* in *PAP 1877 lxxvii*, pp. 749-51; in *PAP 1878 lxxix*, pp. 693-5; in *PAP 1878 lxxix*, pp. 467-70; and in *PAP 1880 lxxxii*, pp. 838-40.

The imports of 1875 amounted to £489,840 in Churchill's report. £60,400 of which was the value of muskets and ammunition imported from Russia. This has been excluded here.

<sup>15</sup> *Idem.* CR "Rasht", in. *PAP 1880 lxxxii*, p. 837.

<sup>16</sup> Seyf, *Some Aspects of Economic Development in Iran. 1800-1906*. unpubl.

Ph.D. thesis (University of Reading, 1982). p. 97.

<sup>17</sup> Based on sources given under n. 15 above.

<sup>18</sup> *Ibid.* <sup>19</sup> *Ibid.* <sup>20</sup> *Ibid.* <sup>21</sup> *Ibid.* <sup>22</sup> *Ibid.*

<sup>23</sup> Based on data given in *idem.* CR "Rasht", in *PAP 1878 lxxix*, p. 696.

<sup>24</sup> *Loc. cit.* <sup>25</sup> *Loc. cit.* <sup>26</sup> *Loc. cit.*

<sup>27</sup> For 1876, see Churchill, CR "Rasht", in *PAP 1877. lxxvii*, p. 749. For 1877, see Churchill, CR "Rasht", in *PAP 1878. lxxix*, p. 693.

This source gives the total value of exported rice to Russia as well as giving the price of rice per cwt. From these two, an approximate measure of the quantity has been estimated.

<sup>28</sup> *Idem.* in *PAP 1878 lxxix*, p. 696.



چاپ گزارش "فاجعه افت تحصیلی در گیلان" مندرج در شماره ۳۹ گیله‌وا زیر سؤال بردن اداره‌ای بخصوص یا فرد و افرادی خاص نبوده است، بلکه هشدار به جامعه فرهنگدوست گیلان بوده که به این نماد هویتی خود - فرهنگ‌مداری - همچون نمادهای دیگر، بی‌عنایت و تفاوت نباشند. از ویژگیهای اجتماعی ماگیلانیان معارف‌خواهی و فرهنگ‌پروری است که به جهات مختلف در سال‌های اخیر مورد بی‌توجهی قرار گرفته است. یک نمونه آن همین مسئله افت تحصیلی است که به شهادت بسیاری از آمارنامه‌ها (پیک سنجش - آمارهای سازمان برنامه و بودجه - بولتن‌های وزارت علوم و آموزش عالی) بطور وحشتناکی رو به نزول گذاشته است.

آنچه در زیر می‌خوانید پاسخ اداره کل آموزش و پرورش گیلان است در رد گزارش یاد شده که نظر خوانندگان خود را به آن معطوف می‌داریم. بدیهی است از هرگونه نقد مستند و مستدل علمی که در رفع این عارضه و معضل فرهنگی یعنی افت تحصیلی از سوی صاحب‌نظران ارائه شود استقبال می‌شود.

## پاسخ اداره کل آموزش و پرورش گیلان در رد گزارش فاجعه افت تحصیلی در گیلان

باسمه تعالی

جمهوری اسلامی ایران  
وزارت آموزش و پرورش  
اداره کل آموزش و پرورش استان گیلان  
\*\*\*\*\*

شماره: ۱۹۱ / ۱/۲۱۷۸  
تاریخ: ۱۳۷۶/۱/۲۵  
پیوست: ۱۲ برگ

به: مدیریت محترم فصلنامه گیله‌وا

از: اداره کل آموزش و پرورش استان گیلان

موضوع: ارائه جوابیه

با اهدای سلام:

متن ضمیمه در پاسخ به مقاله ای که تحت عنوان

« فاجعه افت تحصیلی در گیلان » در صفحات ۱۷، ۱۸، ۱۹ از شماره ۳۹ فصلنامه گیله‌وا چاپ شده بود، به پیوست ارسال می‌گردد.

مقتضی است به استناد ماده ۲۳ در فصل ششم قانون مطبوعات مصوب ۲۶ / ۱۲ / ۱۳۶۴ جوابیه این اداره کل را در اولین شماره فصلنامه چاپ و نتیجه رابه این اداره کل اعلام فرمایید.

و من ا... التوفیق

راشخ نژاد  
مدیر کل آموزش و پرورش استان گیلان

باسمه تعالی

گیلان و مسئله‌ای به نام «کنکور»

همه ساله پس از اعلام نتایج آزمون ورودی دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی اظهارنظرهای گوناگونی در خصوص وضعیت آموزش و توان علمی دانش آموزان مختلف (واژه‌نامه استان گیلان) در مجامع مختلف ارائه می‌گردد.

متأسفانه آنچه در این اظهارنظرها مخفی می‌ماند، بررسی همه جانبه مسئله و درحقیقت تجزیه و تحلیل کارشناسانه در این زمینه است که به دلیل عدم اطلاع دقیق ارائه کنندگان گزارش و نیز مخاطبان آنها از عوامل مؤثر در این امر عمدتاً به ارائه نتایج غلط و غیرواقعی منجر می‌گردد.

اخیراً برخی از نشریات در سطح استان گیلان (از جمله نشریه خبری - آموزشی دانشگاه گیلان و فصلنامه گیله‌وا) به استناد گزارش مندرج در نشریه پیک سنجش، وضعیت تحصیلی داوطلبان ورود به دانشگاهها را در استان گیلان بررسی و از آن به عنوان « فاجعه افت تحصیلی » در این استان یاد نموده‌اند و باینک نتیجه گیری سریع به مسئولان آموزش و پرورش استان گیلان در این زمینه هشدار داده‌اند.

شکی نیست که بررسی همه جانبه مسائل آموزش و پرورش استان بسیار گسترده‌تر از آن است که محدود ساختن آن تنها در قالب تجزیه و تحلیل مسائل مرتبط با کنکور دانشگاهها (صرفنظر از آنکه معمولاً در این اظهار نظرها هیچ توجه و بیان روشنی نیز از مفهوم افت تحصیلی ارائه نمی‌شود) ناشی از سطحی نگری محض و به فراموشی سپردن شاخصهای اصلی درازنایی از فعالیتهای آموزشی است که متأسفانه تاکنون در کلیه اظهار نظرهای منتقدین پیرامون فعالیتهای آموزش و پرورش به عمد یا به سهو، به همین شیوه عمل گردیده است.

بنابراین، علیرغم آنکه طرح مسئله‌ای، با چنین وسعت و تشریح موارد مرتبط با آن، به هیچ وجه با تحریر مقاله ای آهیم در چند صفحه محدود مقدور نیست. لیکن به حکم وظیفه‌ای که در قبال فرهنگیان دلسوز و متعهد این استان احساس می‌کنیم، ضروری دانستیم بخشی از نظرات این اداره کل را پیرامون آنچه که در هفته نامه اخیر در مجامع فرهنگی استان مطرح گردیده و بانادیده انگاشتن زحمات مستمر و تلاشهای بی‌وقفه کلیه همکاران ارجمند آموزش و پرورش استان گیلان (در سطوح مختلف طراحی، برنامه ریزی و اجرای برنامه های آموزشی)، قضایاتهای سطحی و غیر مستدل را به عنوان « نظرات و تجزیه و تحلیل های کارشناسانه » قلمداد و به انتشار آنها اقدام شده است، ارائه نماییم. بدین امید که توانسته باشیم گامی کوچک در جهت تبیین و تشریح مسائل واقعی آموزش و پرورش استان و روشن شدن اذعان جویای حقیقت برداریم.

نکته بسیار مهمی که باید به آن توجه داشت این است که تجزیه و تحلیل مسائل مرتبط با آزمون ورودی دانشگاهها و پذیرش دانشجویان به لحاظ شاخصهای متعدد مؤثر در آن در عین گستردگی بسیار دقیق‌تر از آن است که تنها با انجام یک تقسیم ساده (یعنی تعداد پذیرفته شدگان نهایی تقسیم بر تعداد کل شرکت کنندگان در مرحله اول) قابل استنتاج باشد. بنابراین علیرغم آنکه در گزارش مذکور بیان گردیده: « گزارش که تقدیم حضور خوانندگان می‌شود توسط گروه کارشناسان سازمان سنجش و آموزش کشور با توجه به عوامل مختلف، آمار و شاخص های موجود... استخراج و تهیه شده است » (گیله‌وا - شماره ۳۹ - صفحه ۱۷) لیکن براساس آنچه که به صورت مختصر به آنها اشاره خواهد شد کاملاً آشکار می‌شود روشی که به عنوان مبنای محاسبات در نشریه پیک سنجش، مورد استناد قرار گرفته و در نهایت به رتبه بندی غیرواقعی استانها منجر گردیده روشی غیر معقول و غیر علمی است که بدون در نظر گرفتن شاخص های اصلی پذیرش دانشجویان در مراکز آموزش عالی اتخاذ گردیده و بنا به دلایل زیر، به هیچ وجه نمی‌تواند به عنوان معیاری صحیح برای مقایسه توان علمی استانها و رتبه بندی آنها تلقی گردد.

۱- اولین عاملی که شدیداً از دقت محاسبات و نتیجه گیری بعمل آمده در گزارش مذکور می‌گاهد نادیده

گرفتن شرایط فرهنگی و اجتماعی استانها در نگارش به مسئله کنکور است. توضیح آنکه ویژگیهای جغرافیایی فرهنگی و اجتماعی برخی از استانها (واژه‌های گیلان) باعث گردیده که کشش و تمایل فراوانی برای دستیابی به مدارج تحصیلی بالاتر در بین خانواده‌ها ایجاد شود و این امر موجب می‌شود که همه ساله تعداد داوطلبان کنکور بسیار بیشتر از فارغ‌التحصیلان (دیپلمه‌های همان سال) باشد. آنگونه که در کنکور سال ۷۴ نسبت داوطلبان سال چهارم استان گیلان به مجموع داوطلبان کنکور در این سال حدود ۳/۳۳ بوده است یعنی حدود ۷/۲۷٪ از شرکت‌کنندگان را دیپلمه‌های سالهای گذشته تشکیل داده‌اند که این نسبتها در سال ۷۵ به ترتیب به حدود ۳۳٪ و ۶۲٪ تغییر یافته‌است.

از آنجا که براساس اطلاعات موجود مناسفانه میزان بیکاری در استان گیلان (در مقایسه با سایر استانها) از درصد بسیار بالایی برخوردار است، روی آوردن برای ادامه تحصیل بدینجهت ترین خواست افراد دیپلمه و خانواده‌های آنان است. درحالیکه چنین وضعیتی ممکن است برای برخی دیگر از استانها (که به دلیل شرایط ویژه محیطی و اقتصادی و فارغ‌التحصیلان دبیرستانی آنها پس از یکی دو بار شرکت در کنکور و عدم قبولی در آن از ادامه تحصیل منصرف شده و به اشتغال و یافتن کار روی می‌نمایند) وجود نداشته باشد. توجه به ارقام مندرج در جدول شماره ۱ و ۲ که مقایسه توزیع سنی داوطلبان ورود به دانشگاهها را در سالهای ۷۴ و ۷۵ بین چند استان کشور و استان گیلان (براساس آمار سازمان سنجش آموزش عالی کشور) نشان می‌دهد، به خوبی مؤید این نکته است که همه ساله جمع کثیری از داوطلبان ورود به دانشگاهها را کسانی تشکیل می‌دهند که خارج از سن معمول برای ادامه تحصیل قرار داشته و براساس آمار موجود این نسبت در استان گیلان به مراتب بیش از استانهای دیگر است.

جدول شماره ۱ - مقایسه توزیع سنی داوطلبان ورود به دانشگاه در پریمی از استانهای کشور

استان	متولین ۱۳۲۹		متولین سالهای ۵۰ - ۵۱		متولین سالهای ۵۲ و ۵۳		متولین سال ۵۵ و سمدان آن		جمع (نفر)
	نفر	درصد	نفر	درصد	نفر	درصد	نفر	درصد	
اصفهان	۱۳۳۴۴	۱۴/۵	۱۷۰۶۷	۱۸/۷	۲۵۹۱۷	۲۸/۴	۳۵۱۷۵	۳۸/۴	۹۱۴۳۳
تهران	۱۴۰۷۰	۱۴/۵	۱۸۷۱۸	۱۹/۱	۲۸۹۶۷	۳۱/۷	۳۹۹۴۴	۳۶/۲	۹۶۴۲۹
خراسان	۱۳۳۷۲	۱۳/۵	۲۵۰۸۷	۲۰/۷	۳۶۸۰۶	۳۰/۴	۴۹۹۲۵	۳۵/۴	۱۲۳۲۶
کرمان	۵۳۲۸	۱۱/۱	۸۸۹۰	۱۹	۱۴۷۷۶	۲۱/۵	۱۷۸۱۹	۳۸/۱	۶۸۱۳
گیلان	۷۸۷۱	۱۵/۱	۱۰۴۹۸	۲۰/۲	۱۵۳۲۰	۲۹/۴	۱۸۳۵۲	۳۵/۲	۵۲۰۱
مازندران	۱۵۴۱۸	۱۴/۲	۲۲۱۳۷	۲۰/۵	۳۳۵۲۸	۳۱	۳۷۰۲۸	۳۹/۲	۱۰۸۱۰۱
مرکزی	۳۱۶۱	۱۱/۲	۴۷۱۴	۲۱/۱	۶۸۷۸	۳۰/۸	۷۵۵۳	۳۳/۴	۲۳۰۰۶
یزد	۲۵۵۰	۱۲/۷	۴۲۰۳	۱۶	۵۴۹۹	۲۷/۵	۸۷۴۹	۴۳/۷	۲۰۰۰۱

به درصد مربوط به متولین سال ۱۳۲۹ و قبل از آن در استانها توجه بیشتری مبذول گردد.

جدول شماره ۲ - توزیع سنی داوطلبان ورود به دانشگاه در سال ۱۳۷۵ - در استان گیلان

گروه سنی	سن تحمیل (کتر از ۲۵ سال)		۲۰ تا ۲۵ سال		بیش از ۲۵ سال		جمع
	نفر	درصد	نفر	درصد	نفر	درصد	
تعداد داوطلبان	۱۹۷۲۰	۳۸/۸	۲۴۸۱۶	۴۸/۹	۲۶۴۴	۱۲/۳	۵۰۷۸۰

بداقت در جدول شماره ۲ مشخص می‌شود که تنها ۳۸/۸٪ از مجموع داوطلبان سال ۱۳۷۵ را افراد در سن معمول تحصیل (کتر از ۲۰ سال) تشکیل داده و حدود ۲/۳۹٪ آنان در سن بالاتر قرار دارند.

علیرغم آنکه چنین استنباطی از آموزش و ادامه تحصیل، نکته‌های قابل تحسین و ستایش برانگیز است ولی از سوی دیگر توجه به این مسئله نیز ضروری است که چنین داوطلبانی در مسیر آن وقایع نابرابر با جوانان و دیپلمه‌های جدید (از نظر کشش علمی و آمادگی ذهنی آنان) گام نهاده‌اند و طبعاً از شانس قبولی کمتری برخوردارند.

بدین لحاظ زمانی که ارزشیابی کنکور صرفاً به نسبت میان «پذیرفته‌شدگان» و «داوطلبان کل» منحصر گردد، استان گیلان و سایر استانهای مشابه در مقایسه با استانهایی که این ویژگی در مورد آنها صادق نیست، «الزاماً» در رتبه‌های پایین‌تری قرار می‌گیرند.

۲ - دومین پارامتر که در این زمینه باید مورد توجه قرار گیرد، وجود ضریب محرومیت مناطق و استانهای مختلف است که تحت عنوان ضریب منطقه‌ای برای پذیرش داوطلبان توسط سازمان سنجش آموزش عالی کشور ملاک عمل قرار می‌گیرد.

بر اساس سیاستهای به حق دولت جمهوری اسلامی و با هدف کاهش میزان محرومیت‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی، از طریق افزایش فرصت دستیابی به امکانات آموزشی و تربیت نیروی انسانی ماهر مورد نیاز، بسیاری از استانهای کشور (به ویژه استانهای محروم) به دلیل قرارگرفتن در مناطق ویژه (که گاهی تمام شهرستانها و نواحی آنها را شامل می‌گردد) این امکان را یافته‌اند که با چند برابر شدن نمرات آزمون شرکت‌کنندگان شان به دلیل استفاده از ضرایب منطقه‌ای (همه ساله تعداد بیشتری از داوطلبان خود را (در مقایسه

با استانهای برخوردار) وارد دانشگاهها نمایند.

بالحاظ نمودن این ضریب بسیار طبیعی است که دانش‌آموزان مستعد برخی از مناطق و استانها به دلیل افزایش نمرات آزمون داوطلبان استانها و مناطق محروم (به علت اعمال ضرایب منطقه‌ای) از پذیرفته‌شدن در دانشگاهها باز می‌مانند و تمیز این امر به عنوان نقص علمی و ضعف درسی داوطلبان استانهای برخوردار (واژه استان گیلان) بسیار غیرمنطقی و ساده‌اندیشانه است.

۳ - مشابه ضرایب فوق ضرایب دیگری مانند سهمیه خانواده معتم شیدا، وزندهگان و ایثارگران انقلاب اسلامی برای پذیرش داوطلبان مورد عمل قرار می‌گیرد که باتوجه به شرایط متفاوتی که استانهای مختلف کشور از این نظر دارا می‌باشند، در هنگام مقایسه استانها می‌بایست مورد توجه قرار گیرد.

بنابراین چنانچه بخواهیم مقایسه صحیحی صورت پذیرد، باید نمرات داوطلبان قبل از اعمال ضرایبی که در بندهای ۲ و ۳ به آنها اشاره شد یا یکدیگر مقایسه شود و با حداقل وضعیت استانهای مختلف از نظر تعداد مناطق محروم در هر استان و تعداد دانش‌آموزان مشمول به تحصیل در آنها مد نظر قرار گیرد.

باحتفال قاطرات ناشی از ضرایب مذکور و ملاک قرار دادن میانگین نمرات کسب شده توسط داوطلبان با استفاده از فرمول (مجموع نمرات داوطلبان) تقسیم بر (تعداد کل داوطلبان) که دقیق ترین معیار ریاضی برای سنجش توان علمی داوطلبان است، مشاهده خواهد شد که رتبه بندی استانهای مختلف (واژه استان گیلان) به کلی با آنچه که نسبتاً باتکیه بر جنبه‌های ظاهری مسئله و به عنوان ضعف علمی دانش‌آموزان گیلانی مطرح و برالقاء بی‌مورد آن تأکید و اصرار می‌گردد، متفاوت خواهد بود.

برای اثبات نکته فوق به ارائه دو گزارش که خوشبختانه هر دوی آنها رسماً از سوی سازمان سنجش آموزش عالی کشور منتشر گردیده‌اند اشاره می‌شود:

الف - اولین گزارش تحت عنوان «سیاست علمی کشور» نتایج آزمون سراسری سال ۱۳۷۱ کشور را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و رتبه علمی استانهای مختلف را در هر یک از چهار گروه آزمایشی به استناد نمرات کسب شده توسط پذیرفته‌شدگان در آزمون مذکور تعیین نموده‌است.

بر اساس این بررسی که تصویر آن ضمیمه است خوشبختانه دانش‌آموزان سخت‌کوش گیلانی در گروه آزمایشی علوم ریاضی و فنی رتبه پنجم، در گروه علوم تجربی رتبه ششم و در گروه هنر رتبه ششم را در سطح کشور کسب نموده‌اند تا علاوه بر کسب موفقیتی دانشین برای خود و خانواده‌های فرهنگ دوست گیلانی زحمات و تلاش‌های مریان دلسوز آموزش و پرورش استان را با نمره‌های شیرین پاسخ گفته باشند.

ب - دومین گزارش تحت عنوان «کدام استانها در آزمون سراسری موفق تر هستند» تحلیلی از نتایج علمی دانش‌آموزان استانهای مختلف کشور را در گروههای آزمایشی چهار گانه آزمون سراسری سال ۱۳۷۳ دانشگاهها ارائه نموده است. درمختصی از این گزارش که در روزنامه اطلاعات شماره ۲۰۸۵۳ - در تاریخ پنجشنبه ۲۳ آذر ۱۳۷۴ به چاپ رسیده نتایج بررسی‌های مربوط به نمرات دروس ریاضی در گروه (ریاضی - فنی) و گروه علوم تجربی درج گردیده است. (تصاویر ضمیمه است)

بداقت در جدول ۶ گانه این گزارش کاملاً مشهود است که علیرغم آنکه رتبه استان گیلان در آزمون مرحله اول در رشته ریاضی ۱۳ و در رشته علوم تجربی ۹ است ولی در پذیرش نهایی این رتبه در رشته ریاضی به ۸ و در رشته علوم تجربی به رتبه دوم کشوری ارتقاء می‌یابد.

توجه به این نکته آشکار می‌سازد آنچه که دانش‌آموزان گیلانی (و توسط محاسباتی از آنگونه که در نشریه یک سنجش مطرح گردیده است) به رتبه‌های آخر سوق داده، ضعف علمی آنان نیست زیرا در این صورت کسب رتبه دوم در رشته علوم تجربی و رتبه هشتم در گروه ریاضی در سطح کشور با تکیه بر میانگین نمرات کسب شده توسط آنان غیرممکن بوده بلکه در واقع علت اصلی تعداد زیاد داوطلبان فارغ‌التحصیل سالهای گذشته و اعمال ضرایبی است که در بندهای ۲ و ۳ به آنها اشاره شد و استناد دقیق تر به آنها نیازمند در دست داشتن نسبتها و ضرایب مذکور است که متأسفانه این نسبتها و ضرایب در اختیار اداره کل آموزش و پرورش استان گیلان قرار ندارد.

در جدول زیر رتبه هر استان در هر یک از چهار گروه آزمایشی ارائه شده است

رتبه استان در گروه آزمایشی علوم ریاضی و فنی	رتبه استان در گروه آزمایشی علوم تجربی	رتبه استان در گروه آزمایشی علوم انسانی	رتبه استان در گروه آزمایشی هنر
۱ تهران	۱ تهران	۱ تهران	۱ تهران
۲ اصفهان	۲ اصفهان	۲ اصفهان	۲ اصفهان
۳ مازندران	۳ خراسان	۳ خراسان	۳ لرستان
۴ خراسان	۴ آذربایجان شرقی	۴ خراسان	۴ خراسان
۵ گیلان	۵ یزد	۵ خراسان	۵ مازندران
۶ آذربایجان شرقی	۶ کرمان	۶ خراسان	۶ اصفهان
۷ مرکزی	۷ فارس	۷ خراسان	۷ گیلان
۸ آذربایجان غربی	۸ مازندران	۸ خراسان	۸ کرمان
۹ بوشهر	۹ مرکزی	۹ خراسان	۹ چهارمحال و بختیاری
۱۰ همدان	۱۰ یزد	۱۰ خراسان	۱۰ مرکزی
۱۱ زنجان	۱۱ خراسان	۱۱ خراسان	۱۱ آذربایجان شرقی
۱۲ یزد	۱۲ چهارمحال و بختیاری	۱۲ خراسان	۱۲ همدان
۱۳ لرستان	۱۳ گیلان	۱۳ خراسان	۱۳ خراسان
۱۴ خراسان	۱۴ تهران	۱۴ خراسان	۱۴ همدان
۱۵ فارس	۱۵ خراسان	۱۵ خراسان	۱۵ بوشهر
۱۶ سمنان	۱۶ خراسان	۱۶ خراسان	۱۶ خراسان
۱۷ کرمان	۱۷ خراسان	۱۷ خراسان	۱۷ زنجان
۱۸ خراسان	۱۸ بوشهر	۱۸ خراسان	۱۸ کردستان
۱۹ چهارمحال و بختیاری	۱۹ لرستان	۱۹ خراسان	۱۹ ایلام
۲۰ کردستان	۲۰ خراسان	۲۰ خراسان	۲۰ یزد
۲۱ خراسان	۲۱ ایلام	۲۱ خراسان	۲۱ آذربایجان غربی
۲۲ کهگیلویه و بویراحمد	۲۲ کردستان	۲۲ خراسان	۲۲ سمنان و بوشهر
۲۳ ایلام	۲۳ کهگیلویه و بویراحمد	۲۳ خراسان	۲۳ کهگیلویه و بویراحمد
۲۴ سمنان و بوشهر	۲۴ خراسان	۲۴ خراسان	۲۴ هرمزگان

به نظر می‌رسد شرکت کنندگان استان‌های که در گروه آزمایش علوم ریاضی و فنی و گروه آزمایش علوم تجربی و بی‌مای و بی‌ر در اختیار دارند، در علوم انسانی میدان رقابت را برای سایر استان‌ها خالی کرده و خود به رشته‌های فنی و مهندسی و پزشکی روی آورده‌اند. نگاهی به جدول فوق نشان می‌دهد که از نه استان محروم کشور ۸ استان در نوبه دوم رتبه‌بندی گروه آزمایش علوم ریاضی و فنی، ۸ استان در نوبه دوم رتبه‌بندی گروه آزمایش علوم تجربی و بی‌مای و بی‌ر در نوبه دوم رتبه‌بندی گروه آزمایش علوم انسانی و ۷ استان در نوبه دوم گروه آزمایش هنر قرار گرفته‌اند. این امر نشان‌دهنده وضعیت بهتر استان‌های غیر محروم (به ترتیب) در گروه آزمایش علوم ریاضی و فنی، گروه آزمایش علوم تجربی، گروه آزمایش علوم انسانی و گروه آزمایش هنر است.

جدول فوق نشانگر آنست که در گروه آزمایش علوم ریاضی و فنی سه استان غیر محروم (استان کرمان و خوزستان) از سه استان محروم (باختران، لرستان و بوشهر) ضمیمه‌تر است.

در گروه آزمایش علوم تجربی یک استان غیر محروم (خوزستان) از یک استان محروم (چهارمحال و بختیاری) ضمیمه‌تر است.

در گروه آزمایش علوم انسانی سه استان غیر محروم (استان، خوزستان و کرمان) از سه استان محروم (چهارمحال و بختیاری، باختران و بوشهر) ضمیمه‌تر است.

در گروه آزمایش هنر سه استان غیر محروم (زنجان، یزد و آذربایجان غربی) از سه استان محروم (بوشهر، چهارمحال و بختیاری و لرستان) ضمیمه‌تر است.

جدول شماره ۱ - میانگین نمرات درس ریاضیات گروه آزمایش علوم ریاضی و فنی در مرحله اول آزمون سراسری سال ۱۳۷۳

رتبه	نام استان	میانگین نمرات درس ریاضیات در مرحله اول آزمون سراسری سال ۱۳۷۳	رتبه	نام استان	میانگین نمرات درس ریاضیات در مرحله اول آزمون سراسری سال ۱۳۷۳
۱	تهران	۱۹۷۵۸	۱	تهران	۸۵۶۲
۲	اردبیل	۲۵۵۰	۲	آذربایجان شرقی	۱۸۱۷
۳	آذربایجان شرقی	۱۱۸۰۵	۳	اردبیل	۴۵۳
۴	اصفهان	۱۶۶۶۳	۴	خراسان	۳۳۲۹
۵	خراسان	۱۷۷۷۱	۵	اصفهان	۳۵۴۸
۶	مازندران	۱۴۰۰۳	۶	مرکزی	۶۷۳
۷	مرکزی	۱۴۱۶	۷	بوشهر	۲۹۸
۸	آذربایجان غربی	۱۳۹۸	۸	گیلان	۱۱۷۱
۹	همدان	۱۴۵۲	۹	مازندران	۲۶۶۶
۱۰	کردستان	۱۲۸۸	۱۰	لرستان	۶۸۵
۱۱	بوشهر	۱۶۸۵	۱۱	خوزستان	۱۲۷۵
۱۲	لرستان	۵۲۰۸	۱۲	فارس	۲۱۳۳
۱۳	گیلان	۸۱۱۵	۱۳	آذربایجان غربی	۱۱۶۶
۱۴	زنجان	۱۶۹۸	۱۴	همدان	۸۱۷
۱۵	کرمانشاه	۱۶۹۱	۱۵	کردستان	۴۹۳
۱۶	فارس	۱۲۶۹۸	۱۶	کرمانشاه	۷۱۷
۱۷	سمنان	۲۷۹۰	۱۷	سمنان	۶۱۲
۱۸	چهارمحال و بختیاری	۱۶۹۵	۱۸	زنجان	۱۱۰۹
۱۹	ایلام	۱۴۱۶	۱۹	یزد	۷۵۵
۲۰	یزد	۳۲۵۲	۲۰	چهارمحال و بختیاری	۴۷۱
۲۱	خوزستان	۱۱۱۱۱	۲۱	کرمان	۱۱۸۵
۲۲	کرمان	۷۱۲۸	۲۲	کهگیلویه و بویراحمد	۲۶۰
۲۳	کهگیلویه و بویراحمد	۱۷۴۵	۲۳	ایلام	۲۱۶
۲۴	هرمزگان	۱۲۰۴	۲۴	سیستان و بلوچستان	۳۱۷
۲۵	سیستان و بلوچستان	۲۰۳۷	۲۵	هرمزگان	۲۰۶
جمع کل کشور	۲۰۰۷۱۷	۸/۲	جمع کل کشور	۳۵۰۳۷	۲۱/۹

**وضعیت استانها در درس ریاضی در گروه آزمایش علوم تجربی**

در مرحله اول و دوم آزمون سراسری، از درس ریاضی در سطح دبیران تجربی آزمون بعمل می‌آید. در گروه آزمایش علوم تجربی از تمامی استانها ۳۳۶ هزار و ۱۵۰ نفر شرکت کرده‌اند. وضعیت نمرات هر استان در درس ریاضی به شرح جدول شماره ۱ می‌باشد.

جدول شماره ۲ - میانگین نمرات درس ریاضی شرکت کنندگان در مرحله اول آزمون سراسری سال ۷۳ گروه آزمایش علوم تجربی

تعماری داوطلبان قبول شده در مرحله اول، در درس ریاضی مرحله دوم که از کتابهای ریاضی چهارساله دوره دبیرستان است، در امتحان شرکت کرده‌اند وضعیت پذیرفته شدگان در آزمون مرحله دوم براساس جدول شماره ۳ است.

جدول شماره ۳ - میانگین نمرات ریاضی پذیرفته شدگان مرحله اول در آزمون سراسری سال ۱۳۷۳

رتبه	نام استان	میانگین نمرات درس ریاضیات در مرحله اول آزمون سراسری سال ۱۳۷۳	رتبه	نام استان	میانگین نمرات درس ریاضیات در مرحله اول آزمون سراسری سال ۱۳۷۳
۱	اصفهان	۲۱۳۳۰	۱	تهران	۷۷۸۷۸
۲	تهران	۸۵۶۲	۲	یزد	۵۴۲۶
۳	مرکزی	۶۷۳	۳	آذربایجان شرقی	۱۹۹۶۵
۴	اصفهان	۳۵۴۸	۴	مازندران	۲۷۹۱۸
۵	خراسان	۳۳۲۹	۵	آذربایجان غربی	۱۰۰۵۰
۶	اردبیل	۴۵۳	۶	خراسان	۳۱۵۰۴
۷	بوشهر	۲۹۸	۷	گیلان	۱۳۵۰۴
۸	مازندران	۲۶۶۶	۸	فارس	۲۱۴۵۲
۹	گیلان	۱۱۷۱	۹	مرکزی	۵۷۹۲
۱۰	آذربایجان غربی	۱۱۶۶	۱۰	زنجان	۷۵۹۷
۱۱	فارس	۲۱۳۳	۱۱	چهارمحال و بختیاری	۴۷۰۲
۱۲	لرستان	۶۸۵	۱۲	سمنان	۳۲۴۴
۱۳	خوزستان	۱۲۷۵	۱۳	کهگیلویه و بویراحمد	۲۷۸۸
۱۴	همدان	۸۱۷	۱۴	اردبیل	۵۳۱۸
۱۵	کرمانشاه	۷۱۷	۱۵	کردستان	۴۹۳
۱۶	کردستان	۴۹۳	۱۶	همدان	۷۲۸۰
۱۷	زنجان	۱۱۰۹	۱۷	خوزستان	۱۸۰۷۸
۱۸	سمنان	۶۱۲	۱۸	هرمزگان	۲۴۶۷
۱۹	چهارمحال و بختیاری	۴۷۱	۱۹	بوشهر	۲۶۰
۲۰	کرمان	۱۱۸۵	۲۰	کرمانشاه	۱۱۲۸۲
۲۱	هرمزگان	۲۰۶	۲۱	ایلام	۳۱۱۳
۲۲	یزد	۷۵۵	۲۲	لرستان	۸۹۷۲
۲۳	کهگیلویه و بویراحمد	۲۶۰	۲۳	کرمان	۱۲۳۵۴
۲۴	سیستان و بلوچستان	۳۱۷	۲۴	سیستان و بلوچستان	۱۱۰۵
۲۵	ایلام	۲۱۶	۲۵	جمع کل کشور	۳۳۶۱۵۸

جدول شماره ۲ - میانگین نمرات درس ریاضی پذیرفته شدگان در استان در مرحله اول آزمون سراسری سال ۱۳۷۳ در گروه آزمایش علوم تجربی

جدول شماره ۳ - میانگین نمرات درس ریاضی پذیرفته شدگان در مرحله اول آزمون سراسری سال ۱۳۷۳ در گروه آزمایش علوم تجربی

رتبه	نام استان	میانگین نمرات درس ریاضیات در مرحله اول آزمون سراسری سال ۱۳۷۳	رتبه	نام استان	میانگین نمرات درس ریاضیات در مرحله اول آزمون سراسری سال ۱۳۷۳
۱	تهران	۱۶۶۶	۱	تهران	۱۶۶۶
۲	گیلان	۱۱۱۳	۲	گیلان	۱۱۱۳
۳	آذربایجان شرقی	۱۸۱۴	۳	اصفهان	۳۱۴۳
۴	اصفهان	۳۱۴۳	۴	یزد	۶۵۳
۵	یزد	۶۵۳	۵	آذربایجان شرقی	۱۸۴۴
۶	خراسان	۳۷۲۲	۶	خراسان	۳۷۲۲
۷	فارس	۳۱۶۸	۷	مازندران	۳۱۶۸
۸	آذربایجان غربی	۱۰۱۲	۸	آذربایجان غربی	۱۰۱۲
۹	مازندران	۳۱۶۵	۹	مازندران	۳۱۶۵
۱۰	سمنان	۳۷۲	۱۰	سمنان	۳۷۲
۱۱	چهارمحال و بختیاری	۵۸۹	۱۱	چهارمحال و بختیاری	۵۸۹
۱۲	خوزستان	۱۴۷۲	۱۲	خوزستان	۱۴۷۲
۱۳	مرکزی	۶۶۵	۱۳	مرکزی	۶۶۵
۱۴	زنجان	۹۱۷	۱۴	زنجان	۹۱۷
۱۵	همدان	۷۷۲	۱۵	همدان	۷۷۲
۱۶	سمنان	۳۷۲	۱۶	سمنان	۳۷۲
۱۷	کردستان	۴۳۴	۱۷	کردستان	۴۳۴
۱۸	کرمانشاه	۱۷۶	۱۸	کرمانشاه	۱۷۶
۱۹	هرمزگان	۲۷۳	۱۹	هرمزگان	۲۷۳
۲۰	اردبیل	۶۳۷	۲۰	اردبیل	۶۳۷
۲۱	کرمان	۱۲۷۶	۲۱	کرمان	۱۲۷۶
۲۲	کهگیلویه و بویراحمد	۳۲۰	۲۲	کهگیلویه و بویراحمد	۳۲۰
۲۳	لرستان	۷۸۷	۲۳	لرستان	۷۸۷
۲۴	بوشهر	۳۳۶	۲۴	بوشهر	۳۳۶
۲۵	ایلام	۳۰۱	۲۵	ایلام	۳۰۱
۲۶	سیستان و بلوچستان	۱۱۵	۲۶	سیستان و بلوچستان	۱۱۵
جمع کل کشور	۳۱۰۵۴	۱۷/۱	جمع کل کشور	۳۱۰۵۴	۱۵/۹

۴ - علیرغم اعمال ضرابی که به آنها اشاره شد آنچه که می تواند مؤید توان علمی واستعداد ارزشند دانش آموزان گیلانی باشد نتایج مرحله دوم کنکور سال ۷۵ است.

همانگونه که اشاره شد، چنانچه بررسی جایگاه واقعی استانها و مناطق از نظر سطح علمی مد نظر باشد، ثابت است مقایسه اصلی با احتساب میزان پذیرفته شدگان نهایی به نسبت شرکت کنندگان مرحله دوم آزمون و نیز مقایسه میانگین نمرات مأخوذه داوطلبان در این مرحله انجام پذیرد زیرا از آنجا که داوطلبان این مرحله با نوان علمی نسبتاً پیکان با یکدیگر رقابت می کنند نتایج حاصل صحت بیشتری داشته و حقایق موجود با وضوح بیشتری آشکار می گردد. به استاد جدول ذیل که از آمار منتشره از سوی سازمان سنجش آموزش عالی کشور استخراج شده است از مقایسه بین شرکت کنندگان در مرحله دوم آزمون سراسری با تعداد پذیرفته شدگان نهایی مشخص می گردد که به طور متوسط از هر ۳ شرکت کننده گیلانی در مرحله دوم، یک نفر از آنان در دانشگاه پذیرفته شده است که این امر علاوه بر قبولی مطلوب دانش آموزان این استان، شانگر توان علمی بسیار بالای آنان است.

جدول شماره ۳:

آمار داوطلبان شرکت کننده و پذیرفته شده استان گیلان در مرحله دوم آزمون سراسری سال ۷۵

شرح	گروه آزمون		ریاضی -		علوم	
	فنی	تجربی	انسانی	هنر	جمع	جمع
شرکت کننده مرحله دوم	۴۷۸۳	۳۱۸۸	۴۷۷۲	۶۰۷	۱۳۱۴۱	۱۳۱۴۱
قبولی	۱۱۹۴	۱۵۱۰	۱۳۴۷	۲۱	۴۳۲۲	۴۳۲۲
نهایی	۲۳۴/۹	۴۶۳/۴	۲۸۸/۲	۳۳/۵	۲۳۳/۲	۲۳۳/۲

۵ - همانگونه که در مقدمه اشاره شد ارزشیابی کلی از وضعیت آزمون سراسری و مقایسه استانها در این زمینه به عوامل متعدد دیگری نیز بستگی دارد که در این مختصر مجال مطرح کردن آن نیست.

عمده ترین عواملی که در این زمینه می توان از آنها نام برد عبارتند از:

الف - وضعیت فضاهای آموزشی استانها از نظر تعداد آموزشگاههای یک نوبته و دو نوبته

ب - ضراب استفاده از ساختمان و آموزشگاه (به ویژه در دوره متوسطه)

ج - مقایسه استانها از نظر میزان دانش آموزان روستایی نسبت به نوبت و آموزشگاههای دایر در مناطق روستایی و نسبت آنها به کل دانش آموزان و آموزشگاههای دایر در سطح استان.

د - مقایسه نگرش دانش آموزان و خانواده ها در استانهای مختلف نسبت به ادامه تحصیل در دانشگاههای غیر دولتی (به ویژه دانشگاه آزاد اسلامی) که آمار پذیرفته شدگان آنها (که در استان گیلان درصد قابل توجهی را به خود اختصاص می دهد) در محاسبات مربوط به پذیرش در کنکور سراسری منظور نمی شود.

بدینی است چنانچه آمار مقایسه ای استانهای مختلف کشور در این زمینه در اختیار این اداره کل قرار گیرد بررسی های تحلیلی با دقت مورد نیاز انجام خواهد شد که مسلماً در جهت شناخت واقعی مسائل موجود در آموزش و پرورش استان گیلان و ارائه نظرات دقیق کارشناسی تأثیر انکارناپذیری خواهد داشت.

۶ - آخرین نکته ای که ذکر آن را ضروری می دانیم اینکه علیرغم تکرار تصور موهوم لغت تحصیلی در این استان، به استناد ارزشیابی به عمل آمده از سوی دفتر آموزش متوسطه و وزارت آموزش و پرورش که در اسفندماه ۱۳۷۵ به این اداره کل ابلاغ گردیده است و علیرغم تمامی مسائلی که در ارتباط با اجرای نظام جدید آموزش متوسطه به ویژه دوره پیش دانشگاهی استان گیلان مطرح شده است خوشبختانه دانش آموزان افتخار آفرین گیلانی در سال تحصیلی ۷۵ - ۷۴ در بین کلیه مراکز پیش دانشگاهی کشور در رشته علوم ریاضی با قبولی ۲۸۸/۵ رتبه اول کشور، و رشته علوم انسانی رتبه هفتم و در رشته علوم تجربی رشته نهم کشوری را به خود اختصاص داده اند. همچنین به استناد نامه شماره ۱۳۶۳ / ۱ / ۱۷۵ - مورخ ۲۶ / ۱۰ / ۱۳۷۵ دفتر آموزش متوسطه و وزارت آموزش و پرورش، دانش آموزان سرافراز استان گیلان در آزمون ورودی دوره پیش دانشگاهی که در تابستان ۱۳۷۵ برگزار گردید، رتبه های ارزنده ای از جمله مقام های دوم و سوم کشور در رشته علوم ریاضی و نیز مقام سوم و پنجم کشور در رشته علوم تجربی و اول و دوم را بر سر نموده اند که نشانه بارزی از همت والای مدیران، دبیران و دانش آموزان این استان برای تسخیر صحنه های مختلف رقابت های علمی - آموزشی است.

به راستی با وجود این همه شواهد ارزشند از تلاش های ارزنده دانش آموزان و فرهنگیان استان گیلان و موفقیت های بی دریغ آنان در کسب عناوین غرور آفرین درالیپادهای مختلف علمی - فرهنگی - ورزشی که با ورود در عرصه رقابت های بین المللی و احراز رتبه های ممتاز و حتی کسب مدال طلا نام ایران اسلامی و مردم فرهنگ دوست استان گیلان را در کشورهای مختلف جهان پرآوازه ساخته اند، بازم از «فاجعه لغت تحصیلی در استان گیلان» قلم فرسایی کردن در محدوده ای که تنها با پندارهای خودباخته تصور گردیده است آوای یأس و نومیدی از فعالیت های آموزش و پرورش را بر گوش جان دلشوخان فرهنگ این استان مزمزه کردن با کدامین وجدان انسانی و انصاف علمی سازگار است؟ و سرانجام این متوال مطرح می شود که در این جایه مکرر سالهای اخیر، مرز بین واقعیات ملموس و توهمات تاسوس در کجا قرار گرفته و رسالت عظیم مجامع علمی و نشریات فرهنگی استان در این مرزبندی تا چه حد تحقق یافته است؟

اللهم و فقا لما تحب و ترضی

روابط عمومی اداره کل آموزش و پرورش استان گیلان

فروردین ماه ۱۳۷۶

## مرگ می خواهی برو گیلان\*

### آقای مدیر محترم مجله شیوای گیلهوا

مجلدات دوره کامل آن مجله اخیراً بدستم رسیده، پس از مرور اجمالی به مقالات و مطالب فرهنگی، پژوهشی و تاریخی جالب و تحسین انگیزی که از سوی دانشمندان و پژوهشگران گیلان تهیه شده ملاحظه گردید که در چند شماره پیاپی درباره اشاعه جمله «اگر مرگ می خواهی برو به گیلان» اظهار نظرها و پاسخیهای گوناگونی ایراد شده است.

اینجانب که سالیانی چند در خدمت کشاورزان و همشهریان گیلانی بوده و در نوشته ها و یادداشت های شخصی در باب وجه تسمیه ارقام برنج گیلان اشاراتی به همین موضوع دارد بی مناسبت ندیده بعنوان تکمله کلام این چند سطر را بنگار د:

تاریخ نشان می دهد که در یکصد سال اخیر یعنی از سال ۱۲۷۰ خورشیدی تا چند سال پیاپی بیماری و آگیر ویا در استان گیلان بویژه در شهر رشت و روستاهای مجاور آن تلفات انسانی شدید و بی سابقه ای برجای گذاشته است. شدت و سرعت انتشار بیماری و کوتاهی دوره مرض بحدی بود که حتی برای غسل و کفن و دفن فرصتی نبود؛ بطوریکه در شهر رشت با شتاب مردگان را در فضاهای باز مقابل مساجد محل بخاک سپرده و از شهر فراری می کردند. آثار این گورستانها را در فضاهای مقابل مساجد محلات چله خانه، چهاربرادران، میان نکیه و سایر محلات قدیمی شهر کسانی که سزشان بالاتر از هفتاد سال است بخاطر دارند. گروهی به کوهستانها و شهرهای خارج از گیلان رفتند و هزاران پینوای ساکن روستاها درگذشتند.

یکی از مراکز مهم روستایی که کانون بیماری بشمار می رفت دهکده ای بود بنام «گروازده» در کنار جاده رشت به کوچصفهان و مجاور نهر نورود منشعب از سفیرود و علت شیوع این بیماری در آنجا غسل مردگان با آب جاری نهر برسم محلی بود که با آسانی میکروب عامل بیماری را در سراسر روستاهای مسیر نهر نورود منتشر می ساخت و این جمله طنز در گیلان گفته می شد: «اگر مرگ خای بیوشوگر و اوده» بعد ابر اثر متواری شدن گیلانیان به شهرستانهای مجاور این جمله رایج شد «اگر مرگ می خواهی برو به گیلان» این بود ماجرای حادثه هولناکی که منشاء این گفتار شد.

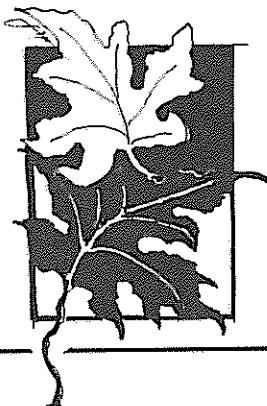
در اینجا بی مناسبت نیست که به حسن ختام این ضایعه نیز اشارتی بشود «فَإِنَّ قَبْحَ الْعَاسِرِ يُسْرَأُ» و آن اینکه پس از کشتار فجیع چندساله و خالی شدن سکنه شهرها و روستاها و موقوف شدن کشت برنج که قوت اصلی ولایت بود، وقوع قحطی های متوالی باعث نگرانی دولت مرکزی شد که مقارن بود با سلطنت ناصرالدین شاه قاجار و صدراعظمی آقاخان نوری در سالهای ۱۲۶۸ تا ۱۲۷۵ خورشیدی.

بعد از چند سال ترک برنج کاری چون بذل شلتوک از پیشاور هندوستان آنزمان (بنام باسماتی) با کشتی از طریق بندر شهر و شیراز به گیلان آورده شد و کشت این نوع برنج بر اثر خوش بخت بودن در گیلان رونق یافت و چون بدستور صدر اعظم این بذل وارد شده بود به نام «صدری» موسوم شد. در طی قرن اخیر بر اثر تغییر آب هوا بذل ارقام صدری (سیاه دم - رز دم - سفید دم) اندکی لاغرتر از گونه مادری (باسماتی) شده و به بهاء گران تری نسبت به سایر ارقام به مشتریان داخلی و خارجی عرضه می شود.

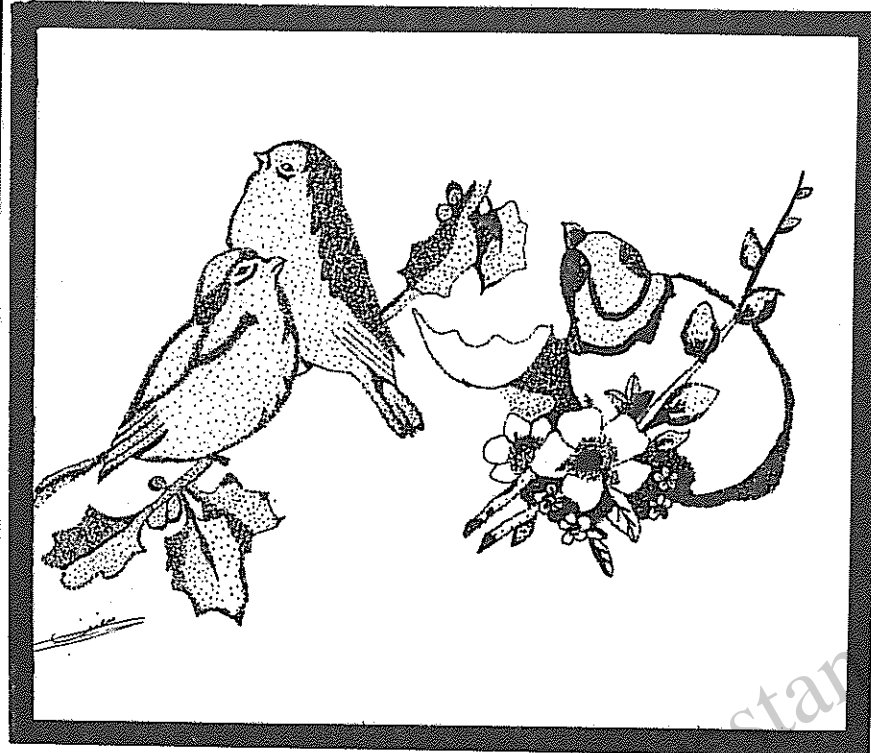
### تهران - مهندس ابوالفتح رازقی

(رئیس کل سابق سازمانهای کشاورزی گیلان و تنکابن در سالهای ۱۳۳۹ خورشیدی)

\* در شماره اول از سال اول گیلهوا بخشی را گشوده بودیم مبنی بر ریشه یابی ضرب المثل های گیلکی. بعنوان مدخل از ضرب المثل معروف «مرگ خای بیوشوگر و اوده» شروع کردیم. اظهار نظرات سودمند و تاریخی جالبی از گوشه کنار گیلان و ایران رسید که در شماره های مختلف آن سال چاپ گردید.



## «آفت بیگفته سال»



عباس حاکی ره  
آفت بیگفته سالمه  
شیپور فَوْرَدَه تالمه  
رنگا نیگفتم میوه ره  
سایه درخت خالمه  
پوره می سر پرواز ره  
سرخ خیال بالمه  
می خاطر اگردش دره  
بیّدق فیوخته شالمه  
گرگر بیچیشتم آتشا  
سرسر نییشته کالمه  
سالان ساله عاشقم  
بی رنگ و بی اقبالمه  
تازه «شواله» بوئن درم  
دایم پریشان حالمه

محمد فارسی (م. شواله)

گیلان جان! «یا علی»<sup>۱</sup> تی سرزمینه  
آزا داران<sup>۲</sup>، لوای شاه دینه<sup>۳</sup>  
تی سبزه زار<sup>۴</sup> گش<sup>۵</sup>، «بسمل»<sup>۶</sup> بنالست  
«شرفشاه»<sup>۷</sup> زار بزه، «مندج»<sup>۸</sup> غمینه!

# گیلان جان

دکتر سیدمجتبی روحانی (م. مندج)

به موش میلیکی مالمی

گیلان جان، سو زنه اسپه<sup>۱</sup> سما موس<sup>۲</sup>  
تی جان پو<sup>۳</sup> زنه، اسپه سما موس  
هزاران شب، تی سر، کورفی<sup>۴</sup> بنالست  
هنده<sup>۵</sup> سو سو زنه اسپه سما موس

۱- اسپه espa - سفید، سید

۲- سما موس Somâmus - نام بلندترین کوه گیلان در شرق آن، مشرف به دریا و نمادی از رشته کوههای البرز

۳- پو pu (فو) - باد، نسیم

۴- کورفی kurfi - جغد شوم، بوف کور [اشاره به دشمنان تاریخی گیلان]

۵- هنده hande - هنوز هم، باز هم

۱- «یا علی» نام مبارک مولای متقیان حضرت علی (ع). اشاره به روی آوردن فرزندان و نوادگان آن حضرت به شمال ایران و استقبال مردم سلحشور گیلان از آنان و تشکیل سلسله علویان در گیلان و مازندران

۲- ازاداران azâ dâroan - درختان آزاد، اشاره به سرداران دلیر گیل و دیلم که به خونخواهی حضرت علی (ع) و فرزندان آل علی (ع) قیام کردند و کاخ ظلم و جور خلفای عباسی را به لرزه انداختند.

۳- لوای شاه دینه - پرچم شاه دین است. اشاره به این که آن دلیران سلحشور گیلی و دیلمی طلایه داران و پرچم داران شاه دین مولا علی و فرزندان و نوادگان آن حضرت اند.

۴- گش kas - کنار، پهلو، کتج

۵- «بسمل» - آقا میرمحمد ملقب به بسمل، عارف و شاعر شوریده و شیدای خاندان عصمت و طهارت از نوادگان «پلا سید» - پیله سید (سید بزرگ) از سلسله جلیلیه سادات رامسر

۶- «شرفشاه» عارف و واصل کامل و از اولیاء... و شاعر شوریده و دلسوخته گیلانی (غرب گیلان) که آغازگر سرودن شعر و ترانه به زبان گیلکی بوده است (قرن هشتم هجری)

۷- «مندج» تخلص شاعر (به تعبیری اهل منده - میانده)

## باز عشق

باز عشقا  
هرکسی که دوش گشته  
حیرص و جوش گشته

\* \*

تی قدره مو بمورد  
خنده همره

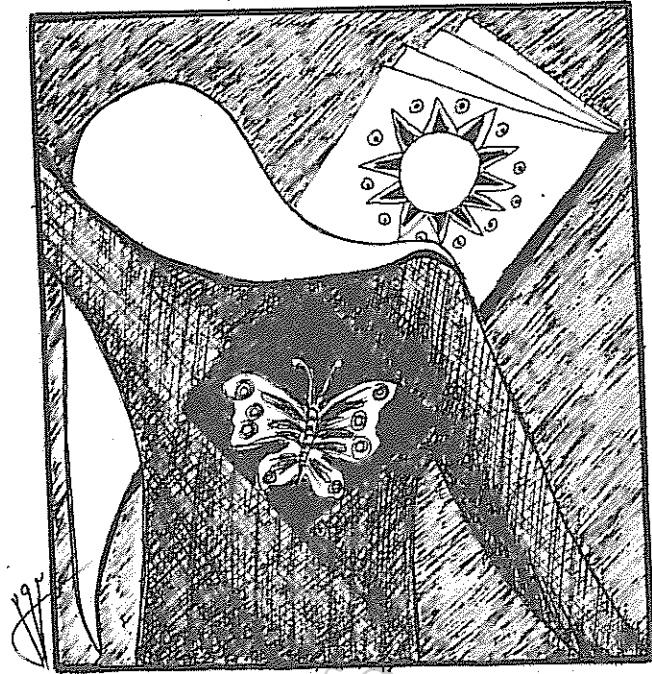
تو تی بارا  
کول بکش!  
تا بگوم ترا:  
قومچه -

تی ته -  
دومبالا دره.

تو هیمی که خستگه سری  
عاشیقی تو -  
عاشیقی

عاشیقی جی پیش دری.

لاهیجان - احمد ارض پیمالشکاجانی



## کوکوره گو

کالی مین  
تا ای دهن  
- جنگی خروس -  
کوکوره کویا  
بخاند،

سپیدی  
ابوشکا جا  
خو پیران پره  
فلاکانه

گیلکان دودی خانه  
- کله مین

خام - ۱۶ دی ۷۵  
پیمان نوری

بهار جون شوراره  
کشه زا، جنگلا - امبست شورم

\*

نسیم را منته سر  
باغ به باغ

فوونته

بنفشه بو.

برای تن شویی بهار / مه غلیظ جنگل را دربر کشید /  
در رهگذار نسیم / باغ به باغ / پاشیده شده / بوی  
بنفشه

لشت نشا - محمد دعایی (م. ناجه)

فک و آسی

پرنده

خشک چیکا آرده بو  
ترأقه، سرچمه، تیفنگ صدا  
بهار، خو راه گما گوده

برای ساختن آشیانه / پرنده / شاخه های خرد و  
خشک [به منقار می کشید] می آورد / ترقه، ساچمه،  
صدای تفنگ / بهار، راهش را گم کرد

بهار، آمه دبو

تو شوودی

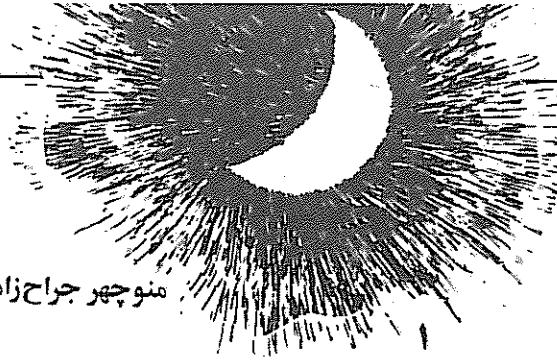
بهار، بشو - پتیز، بوما  
تی پامقر

بمونسه ورف مین

چقد مو راشی نیا گنم

بهار، می آمد / تو می رفتی / بهار رفت - پائیز آمد /  
جای پای تو / میان برف ماند / تا چند چشم در راه  
باشم

کرج - علی صبوری



اون زمان کی ناخوری  
 آتش زیندیگی مه سینه مین  
 سوخ باد مرگ امره  
 دوکوشاسته بوبو  
 مرا آنماز بخانده آدماں قبران پلی -  
 خاک و گیلا نوکونید...  
 شاید آن قبر سان سرد زمین گیل  
 خجالت بکشه  
 سردا سرد کشا گیره  
 - آسِق دار قامتا...

نوا خاک غم بینشینه آمه دیار  
 هنده خو ماندی بوکوده  
 دوش امره فاکشه  
 - باز آن غُزَده و آن خجالتا!

\* \* \*  
 بختزه بوموردا پس  
 هیمه آتش مین

- او جوری که  
 آتش زیندیگی جه بوسو ختامه  
 مرا با تو مام مه فوسوخته آرزو  
 - بوسو جانید

تاکی باد مه خاکا نا  
 خیلی خیلی دور شر  
 دار و خال و سبزان سر فوکونه  
 پنه کی اون روز فارسه  
 هیچ کس نا کس نتانه آخا کانا -  
 همد یگر چوم دوکونه!؟

دومن - خرداد ۷۵،  
 رضا صفائی سندی

ناخوری: ناگهانی دوکوشاسته: خاموش کپلی: پهلو، کنار -  
 مَنده: باز هم پنه: می‌شود؟

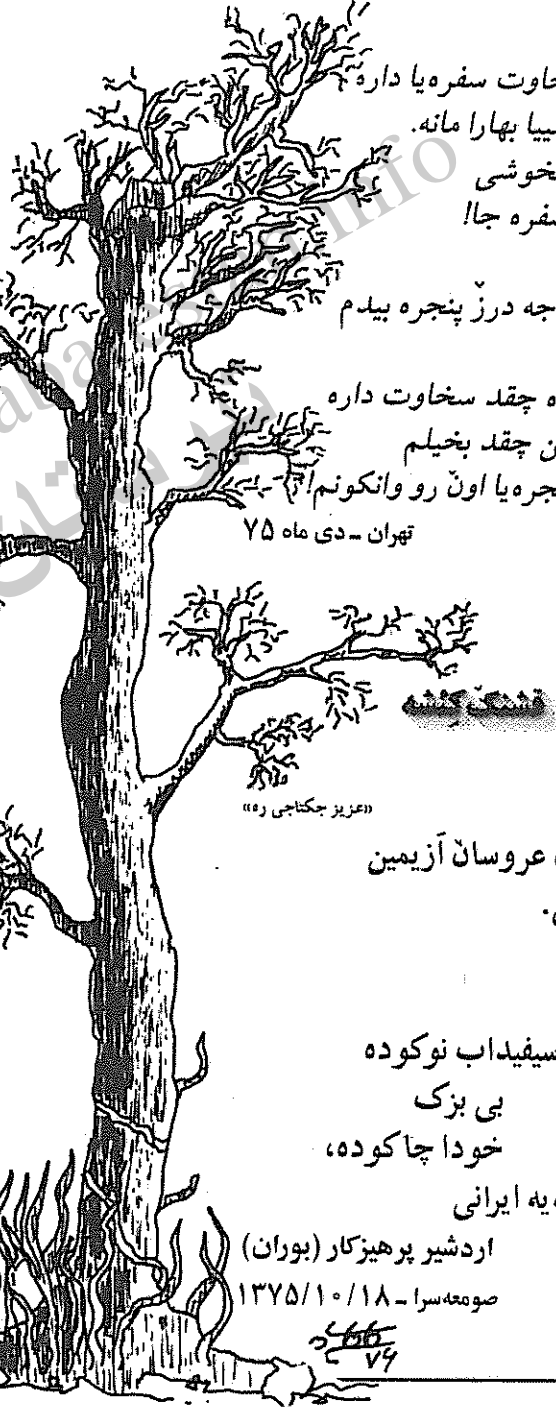
کبوتر،  
 خوبالانا هرچی قوت داره واکونه  
 ولی آلق  
 به اندازه ای کی خواهه  
 من بمانستم تاکی بال مره پرواز بوکونم!

۲  
 تی دستان سخاوت سفره یا داره  
 تی چومان، سیبا بهارا مانه.  
 من با چی دیلخوشی  
 بینشینه تی سفره جا!

۳  
 وختی مهتابا جه درز پنجره بیدم  
 بفامستم

کی ماه چقد سخاوت داره  
 ولی من چقد بخیلیم  
 کی پنجره یا اون رو وانکونم!

تهران - دی ماه ۷۵



(عریز جکتاجی ره)

بزک بوکوده عروسان آزمین  
 همه پیشکش.

ته را خایم  
 ته را گیلان

کی سورخو سیفیداب نوکوده  
 بی بزک

خودا چا کوده،

قشنگ گتسه یه ایرانی

اردشیر پوهیزکار (بوران)

صومعه سرا - ۱۳۷۵/۱۰/۱۸

۷۶

ورجا، عید بینی شیدی. موزغانه عیدی فاگیرید، بیج بیج کونید. یاد او روزان بخیر! اما گیله مردان جه شار، رادکفتیم شویم دیهات. چی دیهاتی! صمدداران سر، گلپر، وئشه وئشه واجه بو. رز، داران شاخه یا واچوکوسته، غوره وختان، غوره مسما داشتیم. انگور - پشه انگور - تاتی دیل بخاسته بی، هو جوری کی عروسان گوشا، گوشوار والاسته نها بو، شاخان سرا، انگور غوشه، واؤرخسته بو. امی بابا - خودا بیامرز کبلا قوربالی - انگورا بیچه پس، نوب دورون دوکودی. لقد زه بی. دوشاب پختی، عید روزان حلوا چا کودی.

دوشاب تار، پائیز روزان کی رابه کودی ازمستانا جه سر بوگذرانه بو، جودان ماستان دوسته، غلیظا بوسته، جه دوشاب تار، بی جیر نامویی. اما، دوشاب تارا، جوده دورون، فاکون پوشته، جلاسته ده بیم. جه پیله آبیجی ترس، نیارستیم اونا، چو بزیم.

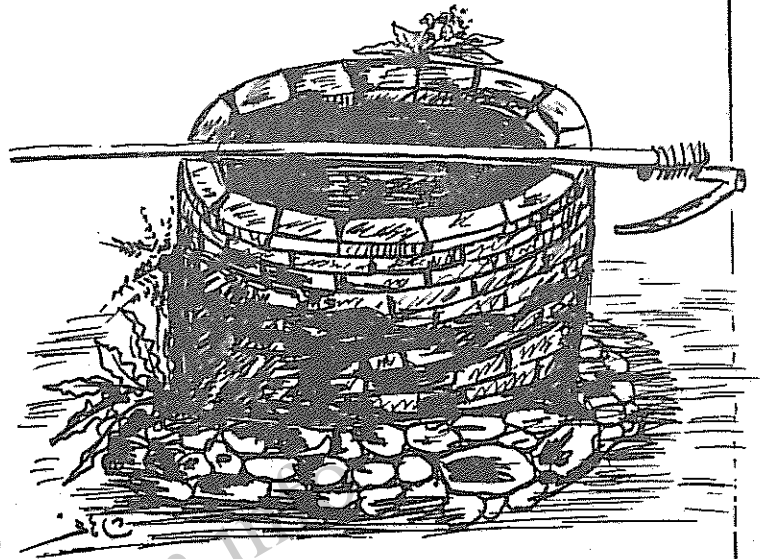
پیله آبیجی، ایشکورا، آرد بوکودا پس، اونا گرم آب دورون پختی. کاس خانما - می کوچی عمه یا - دوخادی، دو نفری لاسو گیتیدی. اما بیم موشته موشته اونا چنگازه بیم، دوستیم ایتا دیمه، فوردیم.

اون - پیله آبیجی - امی سر هرای کشه بی! گفتی: ای جونه مرگ شودان! ایزه آرام بیگیرید تا شیمی ره، نان گندمی چا کونم. بسابایم، چسوی دورون، خاچکا بوکوده آغوزانا، بیرون آوردی. اوشانا بشکنه پس، دوروستانا، پات پاتا کودی، فادایی امه را.

خاک بسابا ره خبر نبره! اما بیم آغوز پاتا، زه بیم انگور دوشاب تان، تاودا بیم دهن میان، گازا گیتیم جووستیم. تا امی پا، چره کون فارسه بی، بابا داد به امی گوش آمویی. کی: زنا! ویری، تی عروس و تی نوه یان، جه شار، واکانید باموید دیهات! اوشان ره، نر اوردیکا حلالا کون! پیله آبیجی بیم، کی آنی پا، جه بجاردانه، اشکله تیجی، سرد آب بهار، سومبور گاز، سیا دانه بزه بو! پا دردم داشتی، فلنگان فلنگان ویریشتی شویی لانه برگا سر، ایتا نر اوردیکا گیتی.

هساده، اون هرای کوگایا، اوسادی. کی: مردای ویری. بسا اوردیکا سرا بین. تی جا خالی بو.

همه تان، دراز سفره سر، کی تلاز جور، شام و نهار ره واشادید، دس بوشوسته پس، رنج به رنج نیشتم. پلا موشتا فیلا کودیم! یاد اوروزان به خیر.



علی اکبر مرادیان گروسی

## یاد اوروزان...

می پیله برار کریم یینی ره  
کی دور جه گیلان، سوند ایسا

هه بهار، ته را موبارک. تازه سال، جه را فارسه. بهار، خو پایا،  
امی کوگا دورون، بنا.

بنفشه و پامجال، دارو خال جیر، کوئه پوشتان سر، جنگلان  
دورون، چوم و آخوده، امه را نیگا درید.

چی چی تن، امی چش پره ورجا، جیک جیکا سرا کوده،  
خوشان ره، نر و ماده نیضنی یا، درید.

زاکان، «خومام» راشی سر، بید مشکانا دسته دسته، را  
دوارانا، نشان دیهید. وختی آدم جه اوشان ور، دواره، آگه خب  
خوره گوش بده، ایشتاوه کی گیدی:

بهار بیدمشک، بهار بیدمشک.

اوشان جه هه بیدمشک و پامجال و بنفشه فورووشی امره،  
خوشان ره تازه لباس هیینیدی عیدره. خوشان فک و فامیل



# تاسیانی

عزیز پيله جكتاجی

جه راه دور شیمه غیرت جه گولاز کونم و آوانفسا روزان دورون کی هرماه کس نیاره جوم بوخوره، گیله وایا غیرت مره بریا داریدی، البته سیاروزانی گیر بوکوده داریمی کی آ جور غیرت مره آمون، بوخوفته غیرتانا بیدارا کونه، «گیلکا و امرازه نام خوشینا دبازه!» خیلی زماته کی آ جور عشق و پابندی و غیرت مره نفس کشن، آدما واخیردار کونه کی کیسه؟ چیه وکویا ایسا؟ و چره واستی باغیرتم کی بویو، آمون! مرا ببخشید کی تو بیچی پالو، تراقه ترکانندرم!

دیلم می شین دریایه آ دردان جه از پانایه

وَل بئیگفته غورصه جه دور از دیار از پانایه

روزبگاز سخت میئن دریای آرامامانه

زخم نامردان جه آگورشا بواز پانایه

واهیلا بوسک و تنها خراب آباد میئن

یاد یاران مره سرپا ایسا از پانایه

چوم تی شین وارش داره اما می دیلم گورخانه یه

سیاسالان میئن آواره به از پانایه

رادکف... یاور بدن آ بی پسر دوران میئن

خستابو بشکستابو با تو به از پانایه

قافا بوسه چوم برایه فاندیره

تا جه دامون سورخ آواز صدایا نیشتاوه از پانایه

هلند - ر. ش. (گیله وایی)

## با دوستان خوب خواننده

گفته واکه به شهادت بسیاری از نامه های رسیده، مکالمه های تلفنی و گفت و شنودهای محافل خصوصی و عمومی، موجب رضای خاطر شما و خرسندی جامعه فرهنگ دوست گیلان را فراهم آورده، هم اکنون بیش از هر زمان دیگر به توجه و عنایت خاص خوانندگان، دوستان و علاقمندان خود نیاز دارد. حاصل پنج سال کار مداوم و شبانه روزی، چهل شماره مجله است که پیش روی شما قرار دارد. خوشختانه گیله و یا توکل به خدا، اتکا به خود و استعانت خوانندگان و دوستان را نش تاکنون توانسته سرپا و مستقل بماند. معلوم است که گیله و یا بخاطر عدم وابستگی به سازمانهای دولتی، سیاسی و اقتصادی به هیچ روی مورد حمایت مادی و معنوی قرار ندارد. پس ادامه انتشار آن بسته به حمایت مادی و معنوی شما خوانندگان عزیز و دوستان آن است. بهر طریق ممکن از آن حمایت کنید.

تا چوم کار کودی، بجارگا، پوشته، داروخال! گاوزاجی، ماست و شیر، فت و فراوان بو. هیتا خانه دیوار ناشتی. هی نفر خانه، زمش بوکوده نبو. همه کس ره همه تا خانه در، وازبو.

اگه هیچی یم پلا خورش نداشتید، همساده ایسا کاسه ماست، ایسا قداره دو، جنگل تورش تره، تورنگ زبان، گیجه واش، دس فارس بو.

وختی خاستیم واگردیم ایسا اوردیکا لنگ دوسته، امی دس فادایید. امی کولبار، واگردستن وخت، سنگین بو. می ماژ خودا بیامرز! ده جه هه چیک چن، گوذبزه بو.

بلته سر فانرسه بو، ده بییم می کوچی عمه، چنتا اوردیک مورغانه، باورده، گفتی: بیا! تورش تره کی بی مورغانه نیبه! او دوره مردومان، خیلی سر سوبوک و مهربان بید. فامیل، فامیل ره مردید! آمایم، اوشان ره.

اما، ایمر!

دیها، جه امی پسه کله تان، صاف و صوف تره! جه او دار ودرختان خبری نیه. ای دانه جه او پيله توسه داران، صمدداران، کی رزاونا وچوکسته نهابو، دژن نشا. اینصاف، جه دس بوشو. پتر و پسر میان رحم و مروت گومابو! هرکس خایه، خو جیبانا، زودتر بورا کونه. خوره پيله تر به. خو بارا، دوژه.

ایمسال بهار، مرا پنجاه سال پیش یاد دکفته. پیاده شویم دیها. جه «آپیر بوغالی» رادکفته دوارستیم «آق دویران»، «دارسازی». «پاچه کنار» پوشت سرنا، «پولکو» یا جه دور ده بییم. کله گب زنان، هتو تا «دلچه»، بابا بلته سر...

هو بلته کنار، لیمودار، رزدار، بادرنگ دار، خالودار، انجیردار... هر چی بخاسته بی، او پیر مرد بکاشته بو.

می کوچی عمه، صارا کتام سر، گول ناز بکاشته بو. فاکون پوشت، تلمبار و پادنگ سر، فاکونا، کشا شوید.

پيله آجی خو عمرا فدا شمه را! بابا بمرده! اون خانه گورشی فوگور دسته. هر تا برار خاخوران، بوشوید ای طرف. پيله دارانا، واوید. بجارا قسمت بوکودید. ده جه اوشان، نام و نیشانی ننا!!

ده او فک و فامیل میان، شون آمون وژ دکفت. امی دسان تان یخ واره! ده عید سفران سر، جه انگور دوشاب حلوا خبری نیه. رز دار ناریمی تا انگور دوشاب بداریم. کوی تا دیهاتی خانه کله چاله نها، تا کوچولی حلوا، نان گندمین بیزید!؟

تنها، امی ره سبز گندم بمانسته، کی خو جوانی با داره! امایم پیرا بوستیم. امی پسر و دختر، نوه و نتیجه، دور جایان ایساید. انشاءاله شمایم پیرا بید.

انتشارات طاعتی منتشر کرده است:

## دوره چهار جلدی گیلان نامه

مجموعه مقالات گیلان شناسی (در زمینه تاریخ، فرهنگ، هنر، زبان، ادبیات و مردم شناسی

به کوشش م. پ. جگنجی

فهرست مطالب

### گیلان نامه - ۱

محمد بشری: چن تا چه بیمار کاره دابه دوستور (مقاله به زبان گیلکی)  
 محمود پاینده: ماکیان در سرزمین گیلان و دیلمستان  
 دکتر سیدحسن طالب: مقدمه‌ای بر طب سنتی گیلان (گیله تجربه)  
 م. پ. جگنجی: نامهای گیلانی (برای دختران و پسران)  
 عباس حاکی: دیوان پیر شرفشاه دولایی  
 جعفر خصامی زاده: قلیان کوئی  
 دکتر سید مجتبی و وحانی: اصطلاحات دامداری (نگاهی گذرا به فرهنگ گائلی)  
 کاظم - سادات اشکوری: تاملی در مسکن مربر  
 دکتر منوچهر ستوده: کبیرد  
 جهانگیر سرتیپ پور: گیلان از دیدگاه هنر  
 دکتر سیروس شمیسا: واژه‌های گیلکی  
 مهندس حمید شناسی: چشم‌اندازی از اوضاع کشاورزی و پرورش دام و طیور  
 علی عبدلی: دولاب و غم، دو شهر گمشده  
 عبدالرحمن عمادی: افسانه سه پرده، کزکوک - چوپرو - سوهت،  
 در شعر و قصه‌های کهن دیلی  
 ابراهیم فخرایی: نقش سرابندگی در رشد شخصیت  
 ستار فلاحتکار: دیلمان، زادگاه موسیقی گیلان  
 دکتر رضا مدنی: سی و چند واژه گیلکی در جانورشناسی  
 احمد مرعشی: بازی‌های گیلان  
 محمدولی مظفری: هیبت  
 سید محمد تقی - میرابوالقاسمی: عزیز و نگار  
 فریدون نوزاد: خاستگاه ناتر

فهرست مطالب

### گیلان نامه - ۲

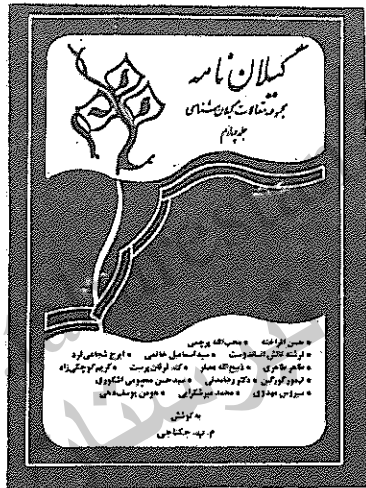
مقدمه  
 احمد اداره چی: گیلانی: کبریت‌سازی در گیلان  
 محمد الطافی: صندوق بولاکی  
 مهندس محمد باقری: گزارش سلیمان خان مهندس از راههای گیلان  
 افشین پرتو: «پهودی» کاسه - تعقیبی دربارهٔ پهودیان سیاهکل  
 فریدون پوررضا: یادداشت‌های پراکنده دربارهٔ موسیقی فولکلوریک گیلان  
 رحیم چراغی: خورشیدخانم، سرابندهٔ چند قطعه شعر فولکلوریک  
 دکتر ابوالفتح حکیمیان: دیلم و دیلمان در تاریخ و منابع کهن ایران  
 رضا رضانزاده لنگرودی: جنبش مرداویج گیلی  
 محمد روشن: کبیرد ستار در مشروطیت گیلان  
 عزت‌الله زوندیان: لغات و اصطلاحات گیلکی در توتونکاری  
 صادق سجادی: خان احمدخان گیلانی  
 احمد سواررخش: عناصر ممتاز در تصوف رایج در گیلان  
 هارون شفیقی عنبرانی: تالی  
 احمد شکریه: رازی در تاریخ مشروطیت  
 سرهنگ اسحاق شهنازی: یعقوب شهنازی استاد موسیقی  
 دکتر ایرج صراف: طاس لزلنده، مشکلات دستور گیلکی  
 رحیم صفاری: ذوق نغزیه در گیلان  
 هوشنگ عباسی: افسانه «لسی در نشاه»  
 ابراهیم فخرایی: اشرف‌الدین حسینی (نسب شمال)  
 مصطفی فرض پور ماجپانی: گوییش گیلکی (رانکومی و اشکوری) در برهان فاعل  
 دکتر علی فروجی: پزشکان گیلانی دربار سلاطین مغولی هندوستان

گیلهوا، شماره ۳۰ و ۴۱ / صفحه ۶۶

جلد چهارم گیلان نامه منتشر شد

سلا

دکتر رضا مدنی: کتابشناسی و بررسی واژه‌نامه‌ها، دستورنامه‌ها و نوشته‌های گیلکی  
 و دیلمی و تالی از سدهٔ هشتم تاکنون  
 محمدولی مظفری کجیدی: گاهشماری گیلان  
 دکتر علینقی منزوی: خاندان کارکیا در گیلان (۷۶۰-۹۹۹ ه. ق)  
 مهندس سیدمسعود منوری: حاشیه‌نویسی در شهر رشت  
 ابراهیم ناعم: همساده (شعر گیلکی)  
 محمد هدای: چگونه انجمن ادبی «بهر خزر» رشت به کانون مهندسن تهران پیوست  
 درگذشتگان: محمد جعفر طاهری رشتی - ابراهیم فخرایی - عبدالعسین ذاکری فردی



فهرست مطالب

### گیلان نامه - ۳

مقدمه  
 ابوالقاسم اشکوری: روزنامه‌کنام، از طلوع تا افول  
 دکتر ایرج افشار: نفیست جنگل و استزباباد و مازندران  
 محمد رضا پورجعفری: نشانه‌های مصدری و پیشوندها در گویش گیلکی گیل دولاب  
 نصرت‌الله خوشدل: ظاهر و زهره  
 محمد رسول دریاگشت: هدایت‌خان گیلانی (وقایع سالهای ۱۱۶۰ - ۱۲۰۰ قمری  
 ابراهیم وهبر: نام کسماه  
 حوری سیرت پرست (و) اعظم‌السادات قدیری اصلی: پوشاک قدیم گیلک‌ها  
 سرهنگ اسحاق شهنازی: فزلهای گیلکی  
 دکتر جمشید صداقت‌کیش: آثار دیلمیان در فارس  
 حسین صدیقی: نمونه‌هایی از واژه‌های همانند در زبان مردم گیلان و مازندران  
 دکتر میراحمد طباطبایی: شمعی دربارهٔ تحول واژه‌های عربی در زبان گیلکی  
 عزیز طولویی: «کربی» و کربی‌سازی در ازلی و اصطلاحات کربی‌بانان  
 غلامحسن عظیمی: گیلکی شعرا  
 دکتر جابو عناصری: شیعه‌نامهٔ حضرت سیدجلال‌الدین اشرف

قربان فاخته جویبه: اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی گیلان در آستانهٔ انقلاب مشروطیت  
 تواب کماپی: خاطراتی از ماجرای جنگل و به دار شدن دکتر حشمت  
 م. کوچانی: حکایتی و روایتی از آستانه و بادام‌زمینی آن  
 غ. ج. لنگرودی: فرهنگ گیلکی - روس  
 دکتر رضا مدنی: چند یادآوری پیرامون بزرگان دانش و هنر گیلان  
 محمدولی مظفری: وسماز  
 سیدجعفر مهرداد: ترانه گل بانچال  
 مهدی عیجتچی: حرفی از هزاران  
 محمود نیکوبه: میرزا حسین خان کسماپی، شاعر و روزنامه‌نگار جنبش جنگل  
 دکتر محمد حسن هدایتی امامی: استخدام جایکاران چینی در مزارع چای گیلان  
 منوچهر هدایتی خوشکلام: گیل و دیلم و دریای گیلان در شاهنامه فردوسی  
 درگذشتگان: (محمدرضا معالی، عطاءالله فریدونی - عبدالعسین ملک‌زاده - رحیم صفاری - اسحاق شهنازی - احمد شکریه - احمد بدرطالعی - علی زیباکاری)

فهرست مندرجات

### گیلان نامه - ۴

مقدمه  
 حسن افر اخته: قریق‌داری و تحولات آن در ساحل جنوبی تالاب انزلی  
 محب‌الله پورجسی: جیستان‌های گیلکی  
 فرشته تالی انساندوست: مشخصات کلی جمعیت گیلان  
 مهندس سیداسحاق خاتمی: کشت نیشکر در گیلان، زراعتی در حال انزیر  
 ایرج شجاعتی فرد: گوراب  
 طاهر طاهری: جنگال ۵۳، روایتی از هویت فرهنگی یک روستای زلزله‌زده رودبار  
 ذبیح‌الله عصان: پژوهشی کوتاه پیرامون فرهنگ گیلان در ۲۰ سال قبل  
 کتا، فرقان پوست: جادویش‌بانی، هنری اصیل از صنایع دستی گیلان  
 کریم کوچکی‌زاد: پیش‌برده‌خوانی در رشت و پیش‌برده‌سازان و پیش‌برده‌خوانان گیلان  
 تیمور گورگین: باباگندم (بیلال)  
 دکتر رضا مدنی: کتاب «زبان گیلکی»  
 سیدحسن معصومی اشکوری: میزان انطباق فعالیت‌های اقتصادی - اجتماعی با توجه به توان محیطی در سرزمین گیلان

سیروس مهدوی: این مافیة تاریخ بیتی

محمد میرشکوری: رازی کلامی

هومن یوسف‌دهی: بحثی در معنای لغوی «ماکان کاک»

درگذشتگان: (جهانگیر سرتیپ‌پور - شهیدی لنگرودی - منوچهر جتی - حمید قدیمی حرفه

فرهاد غبرایی - محمد میریای گیلانی - هوشنگ پورکریم - رجیبلی امیری -

حسن قربانیان، علی اکبر کسماپی)



رشت

خیابان علم الهدی - تلفن ۲۲۶۲۷



### دعوت به اشتراک کِلک

ماهنامه فرهنگی و هنری کِلک مجله‌ای است که در آن مقالات و نقدها و خبرهای مربوط به ادبیات و هنر ایران منتشر می‌شود. مخارج سنگین مجله فقط از محل تکفروشی و حق اشتراک تأمین می‌شود. کِلک انتظار دارد در صورتی که آنرا می‌پسندید و ماندگاری آنرا برای فرهنگ و زبان فارسی مفید می‌دانید ما را یاری کنید. همانطور که بارها نوشته‌ایم، در صورت ازدیاد مشترکان، مجله دوام می‌یابد، و به راه فرهنگی خود ادامه می‌دهد.

### شرایط اشتراک:

بهای اشتراک سالانه ماهنامه کِلک در داخل کشور (۱۲ شماره با احتساب هزینه پست) هفت هزار و هشتصد تومان است. متقاضیان می‌توانند وجه اشتراک را به حساب جاری ۳۵۲۳ بانک صادرات شعبه ۷۷۴ نبش کریمخان زند - میرزای شیرازی به نام علی دهباشی واریز کنند و اصل برگه را با ذکر نشانی دقیق (با قید کد پستی) به نشانی: تهران - صندوق پستی ۹۱۶ - ۱۳۱۴۵ ارسال کنند.

نام و نام خانوادگی: .....  
نشانی: .....  
کد پستی: .....

محل فروش در تهران  
کتابفروشیهای دوبروی  
دانشگاه تهران



## شاید هدیه مناسبی باشد!

### قبول اشتراک گیله‌وا

### برای دوستان و آشنایان شما در هر کجای گیلان، ایران و جهان

ضمن این‌که نشانه دوستی و ارادت شما به عزیزانتان است مبین فرهنگ دوستی شما نیز هست افزون بر آن مشوق فرهنگ بومی و حفظ و اشاعه آن است عرق گیلانی شما را نسبت به تنها ارگان قومیتان می‌رساند و نهایتاً گیله‌وا را نیز در تدویم کار و انتشار مؤثر می‌افتد

اشتراک داخل کشور ۱۲۰۰ تومان  
اشتراک اروپا ۳۰۰۰ تومان آمریکا، ژاپن و استرالیا ۵۰۰۰ تومان  
کشورهای تازه استقلال یافته حوزه دریای خزر ۳۵۰۰ تومان

دوره‌های کامل و جلد شده



با صحنای لوکس و زرقوب جهت فروش در دفتر مجله موجود است.

سال اول (از شماره ۱ تا ۱۲) به انضمام فهرست مطالب سال اول ۲۰۰۰ تومان  
سال دوم (از شماره ۱۳ تا ۲۴) به انضمام ضمیمه شماره ۱۸ (ویژه تالش) ۱۸۰۰ تومان  
سال سوم (از شماره ۲۵ تا ۳۶) به انضمام ضمیمه‌های شماره ۲۶ و ۳۱ (ویژه تالش) ۱۶۰۰ تومان  
سال چهارم (شماره‌های ۳۶ - ۳۲ به انضمام ویژه‌ها شعبه) ۱۴۰۰ تومان  
علاقتمندان شهرستانی می‌توانند وجه لازم را به حساب جاری ۸۸۸ بانک صادرات شعبه ۲۹۰۸ پادی‌الله رشت به نام گیله‌وا واریز و اصل فیش آن را به نشانی (رشت: صندوق پستی ۴۱۷۴ - ۴۱۶۳۵ گیله‌وا) ارسال نمایند. مجلدات گیله‌وا در اسرع وقت با پست سفارشی برایشان ارسال می‌شود. هزینه پستی برعهده گیله‌وا است

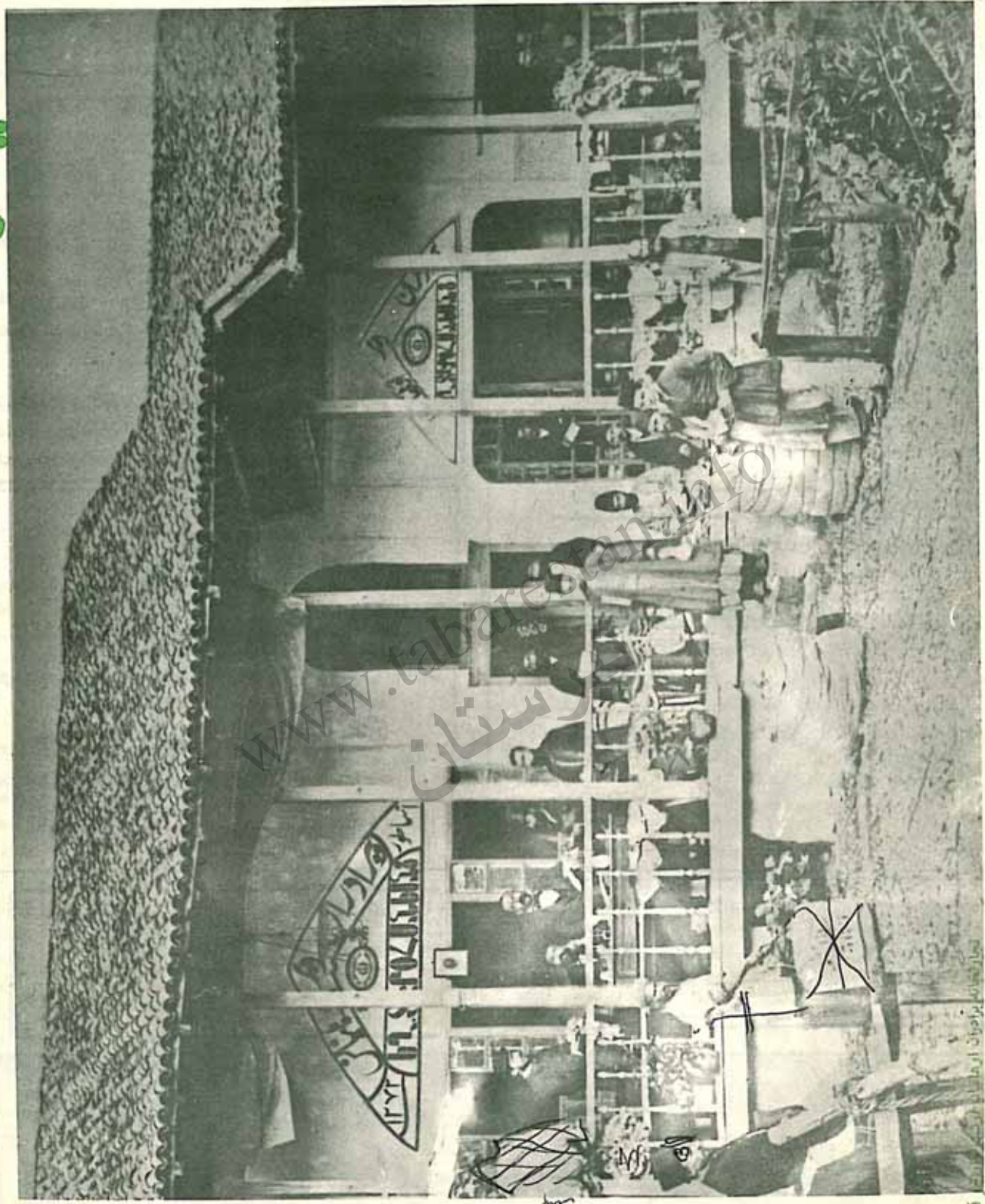
گیله‌وا در قبول آگهی برای مشاغل، مؤسسات و شرکت‌هایی که دارای نام‌های گیلکی و بومی شمال ایران باشند تخفیف ویژه قابل است.

تلفن ۲۰۹۸۹

## چای: گیاه خزان ناپذیر

پوشینه‌ی سبز کوهپایه‌های شمال کشور، نوشیدنی همه مردم ایران، نتیجه تلاش چایکاران و چایسازان گیلانی

شرکت صنعتی و تولیدی روشن گیل  
سازنده ماشین آلات و تجهیزات چایسازی



قرن ۱۹ میلادی

تاریخچه و معماری بناهای تاریخی در تبریز